

کاری از مرکز بررسی های اسلامی

[http://iscq.ir/fa\\_default.asp](http://iscq.ir/fa_default.asp)

[/http://www.khosroshahi.ir](http://www.khosroshahi.ir)

صفحه ۹ کتاب

مقدمه

ضیاء الخافقین

استمرار مبارزه با استبداد

سیدهادی خسروشاهی

## ضیاء الخافقین

و:

### استمرار مبارزه با استبداد

... به دنبال توقیف سیدجمال الدین اسدآبادی و سپس تبعید وی از ایران که همراه با اهانت و آزار بود، نشر اکاذیب و تهمت های بیشمارانه توسط رژیم ناصرالدین شاه آغاز شد... اما این امر نه تنها سید را از ادامه مبارزه باز نداشت، بلکه پس از شناخت ماهیت واقعی رژیم شاهی، به افشای چگونگی نظام استبدادی حاکم بر ایران پرداخت و در «بصره» ضمن تماس با علمای بزرگ، خواستار استمرار مبارزه تا سرنگونی ناصرالدین شاه گردید...

به طور طبیعی گزارش کامل فعالیت های سید در بصره به ایران رسید و ناصرالدین شاه به قصد انتقام جوئی، به دربار عثمانی نامه نوشت که سید چون تبعه ایران و از مردم اسدآباد همدان است، باید به ایران باز گردانده شود!

«هدایت پاشا» استاندار بصره، تلگرافی از باب عالی دریافت نمود که در آن از اصل و نسب و محل تولد سیدجمال الدین، سؤال شده بود... «هدایت پاشا» از «عبدالحمید رافعی طرابلسی» که قاضی بصره بود خواست که در این زمینه بدون اطلاع سید تحقیقی به عمل آورد! ولی سید گویا از چگونگی سئوالات قاضی مزبور، متوجه حقیقت ماجرا شده بود، به او می گوید: من عضو انجمن عالی معارف اسلامبول در دوران وزارت «صفوت پاشا» بودم و در آنجا قید شده که من «افغانی» هستم!... هدایت پاشا، گزارش تحقیق را به اسلامبول فرستاد.

در این موقع، سید که از خستگی و آسیب های دوران تحصن در حضرت عبدالعظیم، و رنج سفر دردناک راه تهران و قم تا بغداد و بصره بیرون آمده بود، از «متصرف» اجازه خواست که به شبه جزیره عربستان سفر کند، اما تحصیل اجازه چون میسر نشد، سید پیش بینی خطر کرده، درخواست سفر به اروپا نمود و این بار با سفر او موافقت شد و سید بی رنگ از بندر بصره خارج و رهسپار اروپا گردید... اما دیری نگذشت که از اسلامبول دستور تلگرافی برای جلوگیری از حرکت سید و اعاده او به بغداد، برای متصرف رسید، ولی سید دیگر درون کشتی از دسترس مأمورین عثمانی دور و در امان بود!... و در واقع این سرآغاز مبارزه ای بی امان، علیه رژیم استبدادی شاه ایران بود!

مرحوم استاد سید محمد محیط طباطبائی، چگونگی فعالیت های سید را در این سفر اجباری، که از جمله نشر مجله «ضیاء الخاقین» در لندن بود، شرح می دهد که ما به مناسبت نشر دوره کامل این مجله با بهره گیری از تحقیق استاد محیط طباطبائی و استفاده از اسناد و مدارک جدید، به شرح چگونگی آن می پردازیم:

... سید مستقیماً به لندن رفت و همین که بدان جا رسید، به تحریر مقالات و ایراد خطابه و نشر اوراق چاپی بر ضد ناصرالدین شاه مشغول شد. سیدجمال الدین نامه ای به ملکه ویکتوریا نوشت و او را از جانبداری سیاست مستبدانه ناصرالدین شاه بر حذر داشت. از قرار معلوم در آغاز ورود به لندن، بر «میرزا ملکم خان» سفیر معزول ایران در انگلیس وارد شده بود و او را در نشر منظم جریده «قانون» کمک می کرد.

روزنامه قانون مقالاتی دارد که گرچه انشاء فارسی آنها ریخته کلک «ملکم» بود، ولی معانی و افکار همه زاده فکر سیدجمال الدین است.

سید مکاتیبی به زبان عربی در لندن چاپ کرده برای علمای عتبات می فرستاد که در برخی از آنها امضای: سید - سید حسینی یا رمز به کار می برد و عین این مکتوب ها نیز در مجله ضیاء الخاقین (عربی) که به مساعی او انتشار یافته بود، درج می شد. سید در مدت کوتاهی توانست رابطه میان دربار ناصرالدین شاه و حوزه های علمیه سامرا و کربلا و نجف را تیره کند.

داستان انحصار دخانیات پس از مدتی کشمکش بالاخره به نفع اهداف سیدجمال الدین و موافق منظور او به پایان رسید. فتوای مرحوم میرزای شیرازی که بدون شک محصول تمهید مقدمات سیاسی سید بود، «شاه» و «امین السلطان» را در مقابل هیئت روحانی عتبات و تهران مغلوب ساخت و در ضمن میزان نفوذ روحی علما و تأثیر دخالت مستقیم آنها در امور ملکی به تجربه ثابت گشت. این نکته توجه کامل سید را در تبلیغات بر ضد «ناصرالدین شاه» به سوی علمای روحانی معطوف ساخت. نامه هایی که او به علما نوشته و سواد بعضی از آنها باقی مانده است، درست به هدف منظورش اصابت می نمود و علمای بزرگ را با ذکر دلایل منطقی متوجه اهمیت وظیفه ای می کرد که حفظ دین و مذهب در برابر ظلم و خیانت و اسراف ایجاب می کرد.

این وضع تا آغاز مشروطیت دنباله پیدا کرد و کسانی که در تهران یا عتبات از روحانیون و یا طبقات دیگر مردم پرچمدار مخالفت با دستگاه استبداد قجری می شدند، به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت نفوذ تبلیغات سید قرار گرفته بودند. بیگانگانی که در این مبارزه سیاسی و اقتصادی شریک شکست شاه و صدراعظم شد و خدمتگزار مؤثری همچون امین السلطان را به عذر عدم حمایت وی

هنگام خطر از دست داده بودند، تیغ تیز تبلیغ خود را متوجه سید کردند، چنان که مرحوم میرزا ابوالقاسم طباطبائی نقل می‌کرد و بعدها هم این قضیه را از آقایان سید هبه‌الدین شهرستانی و سید محمد صادق طباطبایی برادر آن مرحوم شنیدم: مرد بیگانه‌ای، بلند قد و سفیدرو و موبور و درویش مآب! در لباس جهانگردی همان ایام از هندوستان به عراق عرب آمد و در مجالس علما و طلاب عتبات حاضر می‌شد و از سابقه علاقه خود در سفر دریا با سیدجمال‌الدین داستانها می‌گفت و سید را بی‌دین و باده‌نوش! و بی‌مبالات در مسائل مذهبی معرفی می‌کرد؟!

این گونه تبلیغات دامنه‌دار بر ضد سیدجمال‌الدین در حوزه علمیه سامراً علاوه بر شهادت برخی از نوکرهای درباری - که سید از بست حضرت عبدالعظیم بیرون آورده و گویا جامه را بر اندام او پاره کرده یا بیرون کشیده بودند - در مورد ختنه نشدن! سید، اثر ضمنی خود را بخشید...

سیدجمال‌الدین وقتی از «بصره» به «لندن» رفت در نخستین مقاله‌ای که در مجله «قرن نوزدهم» انتشار داد، نوشت که او اینک از «ایران» می‌رسد و بیش از هر کسی با اوضاع کشور خود آشنایی دارد و به انگلیسها با دلیل و برهان حالی کرد که در شناختن ایران از راه مقامات سیاسی و کنسولی خود دچار اشتباه شده‌اند. سیدجمال‌الدین به انتقاد صریح، انگلیسی‌ها را متوجه این نکته کرد که سودجویان سیاسی و ارباب مصالح خصوصی در انگلیس، نمی‌گذارند حقیقت اوضاع ایران به استحضار اشخاص نوع پرست و آزادی‌دوست و خیرخواه برسد. فرصت از قول گراهام نقل می‌کند که در یکی از مجالس خطابه سید «که گزارش مجملی از آن را نماینده سیاسی ایران به تهران هم فرستاده بود» سوز سخن سید حضار را به‌گریه درآورد.

سید در غالب نوشته‌های این دوره خود هدفی جز درهم شکستن ناصرالدین شاه و امین‌السلطان ندارد و از آن افکار بلند مربوط به اتحاد اسلام و مطالب عالی اجتماعی و فلسفی کلی‌دیگر، کمتر نشانی در تحریرات و تقریرات این دوره او دیده می‌شود. دولت ایران از یک طرف سانسور شدیدی برای جلوگیری از ورود آثار سید «ملکم‌خان» به ایران برقرار کرد و به وسیله مأمورین سیاسی خود منظمأ گزارش فعالیت‌های سیاسی این دو تن را از لندن می‌گرفت و روزنامه‌های فارسی تهران و اسلامبول را به جوابگویی دشنام ملکم و سید وادار می‌کرد. روزنامه اختر اسلامبول که دو سال بعد از این عمل، خود کاملاً تحت نفوذ فکری سید و یارانش درآمد، در سال ۱۳۰۹ فوق‌العاده مفصلی در حمله به سید و ملکم‌خان چاپ کرده و هر دو را به باد ناسزا و تهمت گرفته بود...<sup>(۱)</sup>

۱. «سیدجمال‌الدین اسدآبادی و بیداری مشرق زمین» از استاد مرحوم، سید محمد محیط طباطبایی، چاپ تهران، ۱۳۷۰،

استاد محیط طباطبائی، در بخش دیگری از کتاب خود، باز در این باره می نویسد:

یکی از فضلاء اصفهانی که مدتی را در کلکته با مرحوم مؤید الاسلام مأنوس و مربوط بوده از قول او نقل می کرد که سیدجمال الدین را هنگام آخرین تبعید از ایران و عراق در یکی از بنادر خلیج فارس بر کشتی دیدم و با او سخن گفتم، مرا تشویق کرد که در هندوستان روزنامه تأسیس کنم و از راه قلم به آزادی مردم خدمت نماید و خود هم به او وعده داده بود که به لندن می رود و روزنامه می نویسد.

وقتی سید در آستانه حضرت عبدالعظیم متحصن بود دوستانش شب نامه هایی انتشار می دادند که در آن به کارهای امین السلطان ایراد می شد تا آنکه موضوع انحصار داد و ستد تنباکو پس از تبعید سید پیش آمد، باز همان شب نامه پراکنی موجب تولید دغدغه و هراس مسئولین امر گردید. وقتی عده ای در طهران دستگیر شدند که از جمله میرزا رضای کرمانی دلال بازار و مرید سید جمال با حاجی سیاح مهماندار سید در اصفهان و چند تن دیگر از دوستان سید در میان آنها بودند با مرحوم مستشار الدوله میرزا یوسف خان تبریزی صاحب رساله یک کلمه، اهمیت مطبوعات و نوشته های سیاسی در نظر اولیای حکومت مطلقه ناصرالدین شاه معلوم شده بود. سید بعد از تبعید نتوانست در بغداد بماند و به بصره رفت. سید در بصره به وسیله سیدعلی اکبر فال اسیری منسوب میرزای شیرازی که قوام الملک او را از شیراز تبعید کرده بود و به سوی سامره می رفت مقدمات صدور فتوای تحریم دخانیات را سبب سازی کرد و همین که توانست به کمک مادی هدایت پاشای طرابلسی و مساعدت برخی از سران عرب بصره «طالب نقیب» خود را به لندن برساند بر ملکم وارد شد که روزنامه قانون را بر ضد امین السلطان تازه تأسیس کرده بود. ملکم از بیانات و راهنمایی های سید در کشف اسرار ظلم و استبداد در روزنامه خود منتفع می شد. سید از راه شرکت در نشر مجله ای عربی ضیاء الخافقین و ایراد سخنرانی ها و نشر مقالات در مطبوعات انگلیسی و مکاتیب چاپی و ارسال آنها برای مقامات روحانی و سیاسی شیعه در عراق و ایران، ایشان را بر ضد امین السلطان بر می انگیخت. در این موقع بود که مسأله ایران در مطبوعات خارج و به خصوص در انگلیس مورد بحث و توجه قرار گرفت.

---

این کتاب با مقدمه و کوشش این جناب بارها در قم و تهران چاپ شده است. چاپ اول آن در تهران شامل سی مقاله از استاد محیط است که در طول نیم قرن آنها را به رشته تحریر درآورده است و کتاب می تواند یکی از منابع اصیل در رابطه با سید باشد... (چاپ های قبلی، فقط شامل ۱۴ مقاله بود و آخرین چاپ، در واقع جامع ترین آنها است و به یاری حق، به زودی با اضافاتی، مجدداً منتشر خواهد شد).

مقارن همین زمان مقاله معروف سیدجمال در نشریه «قرن نوزدهم» انگلیسی دایر بر تشریح اوضاع داخلی ایران انتشار یافت و افکار عمومی را نسبت به دستگاه حکومت ایران بدبین ساخت. در صورتی که «درو موندولف» سفیر انگلیس در طهران امین السلطان را زیر نفوذ منافع انگلیس قرار داده او را از وابستگی به دستگاه حکومت تزاری جدا ساخته بود ابداً رضایتی به حضور سید در لندن و استفاده از مطبوعات و مجامع آزاد آنجا بر ضد حکومت ایران نبود. انتشار نامه های عربی چاپی خطاب به علمای بزرگ شیعه مقیم عراق و ایران در انتقاد از کارهای شاه و وزیرش، امین السلطان را به تکاپو انداخت و...<sup>(۲)</sup>.

### واکنش های انتشار ضیاء الخافقین

در واقع سید پس از خروج از عراق و اقامت در لندن، ضمن ملاقات و مصاحبه با بعضی از مدیران جراید انگلیس، سخنرانی هائی نیز در لندن ایراد می نمود و سپس به همکاری با نشریه ی «ضیاء الخافقین» پرداخت. این نشریه به دو زبان انگلیسی و عربی چاپ می شد و در هر شماره چند مقاله درباره مفاسد حکومت و خرابی اوضاع ایران با امضای «السید» یا «سید الحسینی» و یا رمز و نام مستعار انتشار می داد. نخستین شماره این نشریه در شباط ۱۸۹۲ م - یکصد و پنج سال پیش - انتشار یافت و سید نامه خود را که در بصره برای میرزای شیرازی فرستاده بود، در شماره دوم آن چاپ نمود و نامه دوم خود را در شماره سوم آن با رمز: ک، ه، ف، ق، س، ط. (کهف، قسط) منتشر ساخت. البته با توجه به سبک نگارش و محتوای مقالات و امضاهای متعدد موجود در ذیل آنها می توان به طور قاطع گفت که اغلب مقالات ضیاء الخافقین، به قلم سیدجمال الدین نبوده است.

توزیع این مجله در اروپا، و سپس ارسال آن به ایران، توسط پست، واکنش های گوناگونی را ایجاد کرد... بعضی از افراد ترسو و بزدل و یا وابسته به دربار، با فحش و ناسزا! از آن استقبال! نمودند، و بعضی دیگر، از وصول نشریه به نام آنها دچار ترس و سرگیجه شدند! در مجموعه نامه های موجود در خانه امین الضرب، که در کتاب اسناد و مدارک منتشر شده درباره سید، درج شده است، نامه هائی در این زمینه وجود دارد که برای شناخت چگونگی واکنش ها! یکی دو نمونه را نقل می کنیم:

آقا محمدبن حاج عبدالمجید اصفهانی، نماینده حاجی محمدحسن در مارسیل Marseil، در نامه مورخ ۳ جمادی الأولى ۱۳۰۹ هـ می نویسد:

«... عرض دیگر از قرار روزنامه جات فرانسه که یوم قبل جناب جلالت مآب نظر آقا یک دانه روزنامه فرستاده بود شرحی از خیالات فاسد بی معنی نوشته بودند، اینست که عرض می شود. در روزنامه چاپ لندن نوشته اند که سیدجمال الدین افغانی به لندن رفته است و با ملکم خان نمک به حرام همدست و همعهد شده اند. شرح مزخرفی در مذمت ایران و وزرای ایران من جمله وزیر اعظم نوشته اند و در روزنامه چاپ کرده اند من جمله آقا سیدجمال الدین هم بعد از عزیمت از طریق بغداد و بصره به برلن پای تخت آلمان رفته است و در مجلس بیژمارک گفتگوها نموده است حالا هم در لندن با ملکم به هم بسته اند و به این مزخرف گویی اقدام دارند و خیال می کنند که این مقوله مزخرف را کسی اعتنا خواهد کرد. در برلن جواب آقا سیدجمال الدین را به وضع بی اعتنایی داده اند. ولی در مقابل جناب جلالت مآب نظر آقا وزیر مختار شرحی از خیالات فاسده آقا سیدجمال الدین در روزنامه جات فرانسه گذاشته از بدو ورود مشارالیه به طهران و خیالات فاسد او و اخراج نمودن او را و مذمت زیاد از او و ملکم بیک نحو خوشی مضامین خوش در روزنامه جات فرانسه چاپ نموده که به گوش اهل فرانسه این بیانات وزیر مختار خیلی ملیح و مطبوع است. خداوند انشاءالله به حق تمام انبیاء و اولیای برحقش که وجود مبارک بندگان اعلی حضرت اقدس شهریاری روحی و روح العالمین له الفداه را از جمیع بلیات محفوظ فرماید. این کلمات لاطائل این مردمان بی معنی مثل ذره است در مقابل خورشید و باید باطن هر کس به هر لباس است بروز کند و نتیجه اعمال و عقاید او معلوم گردد. اطلاعاً عرض شد. از فخرالملک هم اشاره ای کرده بودند که در لندن است و این روزها خیال عزیمت ایران را دارد. ولی به نظرم می آید این هم پلتیک باشد و فخرالملک هم تبعیت داشته باشد. خدا عالم است، العلم عندالله در اینکه فخرالملک از ملکم خان خبیث تر و مردود ترست حرفی نیست. خداوند انشاءالله این جور آدمها را به غضب خود بسوزاند.»<sup>(۳)</sup>

سوزش مزدوران رژیم از نشر حقایق، توسط سید از سخن رذیلانه این نامه به خوبی آشکار است، و اکنون به نامه دیگری توجه بفرمائید: این نامه را آقا سید عبدالرحیم معین التجار کرمان در تاریخ ۱۵ شوال ۱۳۰۹ نوشته است:

«... راستی چند چاپارست خواسته ام شرحی از آن آشنائی که حال در لندن است بنویسم. احتیاط می کردم. حال عرض می کنم انتشاراتی باز به کرمان از او رسیده. یقین سرکار دیده اید. کاغذی که از بصره به جناب میرزا نوشته، باز کاغذی از زبان ملت به تمام علما این ها را چاپ زده اند. جائی که

کرمان رسیده یقین همه جا رسیده! متفکرم این ها به چه دردی می خورد؟ چه خیالی این مرد بر سر دارد! خواستم نسخه آن را برای سرکار بفرستم، همین یقین کردم سرکار دیده اید، همین احتیاط کردم، خداوند انشاءالله عاقبت همه را به خیر نماید و شر این جنس دویا را هم دور نماید! خداوند انشاءالله حفظ نماید ما را. من که چنان از این مرد می ترسم که اصلاً در کرمان اسم او را نمی برم. با وجود این یکی از انتشارات در پست خانه به اسم من بود، تا باز کردم دیدم، پنهان کردم که دور سر خودم هیچ ندیدند. این از کجا فهمید که من آمده ام کرمان؟ باری خداوند انشاءالله حفظ نماید.»<sup>(۴)</sup>

آری! سید به مبارزه ادامه می دهد و محمدبن حاج عبدالمجید ناسزا می گوید و جناب معین التجار! می ترسد که نام سید را ببرد... اما هیچ یک از این واکنش ها، مانع ادامه مبارزه نیست... و سید علاوه بر نشر ضیاء الخافقین، به نشر جداگانه بعضی از مکتوبات خود می پردازد - یعنی سید برای آنکه صدای خود را به همه برساند، نامه های خود، به «میرازی شیرازی» و علمای مشهور دیگر را غیر از درج در «ضیاء الخافقین» به صورت نامه های مستقل هم به چاپ رسید<sup>(۵)</sup> و برای شخصیت های طهران و سرشناسان سایر شهرهای ایران و برخی از کشورها می فرستاد.

سفیر انگلیس در طهران، پس از انتشار نامه سید، خطاب به میرزای شیرازی، گزارش ذیل را جهت وزیر امور خارجه انگلیس می فرستد:

نامه شماره ۱۴ مورخه ۱۹ ژانویه ۱۸۹۲ از «فرانک لاسل» سفیر انگلیس در طهران به «مارکیزاف سالیسبوری» وزیر امور خارجه انگلستان.

«عالی جنابا»

---

۴. مجله «خواندنیها» چاپ تهران، سال ۲۴، شماره ۹۷، صفحه ۲۰ و سال ۲۵، شماره ۵، صفحه ۲۳ - ۲۵ و سال ۲۵ شماره ۶ صفحه ۲۱ تا ۲۳.

ترجمه این اسناد و گزارشهای وزارت خارجه انگلیس را مرحوم علی مشیری به عهده داشته و در سالیانی پیش در مجله خواندنیها چاپ و منتشر شده است.

خوشبختانه مجموعه کامل و متن اصلی گزارشها و اسناد وزارت امور خارجه انگلیس، همراه ترجمه گزیده ای از این اسناد، به کوشش اینجناب اخیراً در ضمن مجموعه آثار مربوط به سیدجمال الدین، از سوی نشر «شروق» در تهران منتشر شده است.

علاقمندان به تاریخ معاصر ایران حتماً این مجموعه را مطالعه نمایند.

۵. همان مدرک.



با کمال افتخار به پیوست نامه بسیار عجیب که خطاب به حاجی میرزا حسن شیرازی و نماینده مذهب شیعه در سامره است و به وسیله حسنعلی خان نواب ترجمه شده است برای ملاحظه آن جناب تقدیم می دارد.

این نامه از بصره و احتمالاً در ماه گذشته پس از تبعید جمال الدین از ایران نوشته شده و اخیراً چند نسخه از آن از لندن که شیخ حالا در آنجا اقامت دارد به تهران رسیده و بین عده ای توزیع گردیده است.

امین السلطان در چندین مورد نظر مرا به اقدامات و فعالیت های جمال الدین معطوف داشته است و مکرر موضوع جنبش های سیاسی اخیر ایران را گوشزد نموده مشارالیه عقیده اش بر این است که این تحریکات با پول و کمک روسیه به عمل می آید و احتمال قوی دارد تلگرافی که از طرف حاجی میرزا حسن شیرازی به شاه مخابره شده و در آن از شاه تقاضا کرده اند که مملکت را از چنگ اجنبی ها خلاص نماید در اثر تحریک جمال الدین بوده که در مکتوب خود احساسات مذهبی مجتهد مزبور را برانگیخته است.

امین السلطان گفت: با این تبعید جمال الدین از ایران به علت خصومت و دشمنی او با انگلستان بود، او نمی فهمد چگونه به جمال الدین اجازه داده شده که در انگلستان اقامت نموده و با کمال اطمینان خاطر در آنجا زندگی کند و حمالات خود را به ایران ادامه دهد.

من به امین السلطان شرح دادم که تقریباً غیر ممکن است دولت امپراطوری انگلستان بر علیه هر فردی که در آن کشور مقیم می باشد قدمی بردارد مگر اینکه به موجب قدرت قانون. من باید عرض نمایم که نتوانستم عالی جناب را قانع نمایم، زیرا عقیده وی بر این است که هر گاه دولت انگلستان نسبت به ایران حسن نیتی داشته باشد و احساس روابط حسنه را بنماید البته می تواند اقداماتی نموده و مانع از این بشود که دشمنان ایران از لندن به دولت ایران حمله نمایند.

من به امین السلطان وعده داده ام نامه جمال الدین را که به مجتهد معروف نوشته است حضور مبارک تقدیم بدارم اصل این نامه به عربی است پس از اینکه به فارسی ترجمه شده تبدیل به انگلیسی کرده است.

من در روزنامه خبر پذیرائی از جمال الدین را در ناشینال لیبرال کلوب لندن خواندم مشارالیه در آنجا خطابه ای راجع به «بحران کنونی در ایران» ایراد نموده است ولی سید در آن نطق عقل خود را به کار برده و از ذکر مطالبی که به انگلستان و سیاست خارجی آن بر می خورد احتراز نموده است در

صورتی که در نامه ای که به حاجی میرزا حسن شیرازی نوشته است شدیداً به سیاست انگلستان حمله نموده است.

البته به طور یقین شیخ جمال الدین و نامه وی معروف حضور آن عالی جناب می باشد. موقعی که من افتخار نمایندگی رسمی دولت انگلستان در قاهره را در سالهای ۱۸۷۸ و ۱۸۷۹ داشتم راجع به او شرحی عرض و خاطر مبارک را مستحضر داشتم که احتمال داده می شود جمال الدین از روسها پولی دریافت می دارد و مأمور است فعالیت هائی بر علیه انگلستان بنماید و آقای کندی در نامه شمار ۱۱ و ۲۰ ماه ژانویه ۱۸۹۱ خود گزارش کارهای او را به آن عالی جناب تقدیم نموده و به طور تفصیل جریان تبعید وی را حضورتان عرض کرده است.

«با تقدیم احترامات - فرانک لاسل»<sup>(۶)</sup>

### ختم شاه از نامه سید

نامه ای را که سید برای میرزای شیرازی نوشته و شخص ناصرالدین شاه را مورد حمله قرار داده بود و ترجمه آن به وسیله اعتماد السلطنه به شاه رسید، ولی شاه از آن نامه چندان ناراحت نشد ولی نامه سید به علمای ایران، او را به شدت خشمگین ساخت. وقتی شاه این نامه را دید به عنوان گله، دولت انگلیس را مقصر قلمداد کرده، و به طور کتبی و شفاهی توسط سفیر خود در لندن و سفیر انگلیس در تهران می خواهد که جلوی فعالیتهای سید گرفته شده و به مجازات برسد و دو نامه در همین رابطه برای امین السلطان می فرستد که ترجمه آن دو نامه به تناسب نقل می شود:

«جناب اشرف امین السلطان - ما پشت سر هم چه به وسیله سفیر خودمان در لندن و چه توسط سفیر انگلستان در طهران راجع به مزخرف گوئی ها و نوشته های مفسدانه میرزا ملکم، به طور کتبی و شفاهی اعتراض و تقاضا نموده ایم مشارالیه را از لندن و همچنین از کلیه ممالک تابعه امپراطوری انگلستان اخراج نمایند و یا لااقل از او التزام بگیرند که از این عملیات فتنه انگیز بر ضد کشور ایران و توهین به مقام سلطنت دست بردارد ولی ابداً نتیجه حاصل نشد تا اینکه ما شیخ جمال الدین را که یکی از شریرترین مردمان روی زمین است و در ایران تولید اخلال و مزاحمت هائی می نمود تبعید کردیم، او نیز به لندن رفت و به ملکم خان پیوست و به وسیله انتشار روزنامه به زبان عربی شروع به تحریکات نمود وی چندین شماره روزنامه نوشته و آنها را در قفقاز و ایران پخش نموده است.

نامبرده اخیراً چند نسخه از آخرین شماره آن را که به زبان عربی انتشار یافته، برای توزیع بین مردم ایران فرستاده است اینک یک شماره از آن را برای ملاحظه و تعقیب امر فرستادم این مرتبه او به طور آشکار شروع به تحریکات نموده و علما و مردم ایران را تشویق به اخلال و شورش نموده و حتی نسبت به شخص ما حمله نموده است.

بدین وسیله او خودش را مانند یک نفر قاتل معرفی کرده و طبق قانون هر مملکتی چنین شخصی که مستقیماً به مقام سلطنت در صدد اسائه ادب برآمده و علناً نسبت به مقام سلطنت خیانت نموده (!!)) محکوم به اعدام است و سزای او مرگ است یا لاقل او باید در یکی از نقاط دور دست تا ابد حبس شود.

شما باید از سفیر انگلیس بخواهید که شما را ملاقات نماید و رسماً نظریات ما را به او ابلاغ نماید این دستخط ما را بدهید بخواند و یک نسخه از آن را به او بدهید و نیز ترجمه نامه عربی جمال الدین را به او تحویل داده و از او بخواهید که همه اینها را برای وزراء انگلستان بفرستد و حتی به نظر نمایندگان پارلمان آنها نیز برساند تا هر گاه حق با ما است او را به حبس ابد محکوم نمایند وگرنه چگونه ما باید باور نمائیم که دولت انگلستان حامی مقام سلطنت و وجود شخص ما است در حالی که چنین شخص مفسد و بی شعوری با کمال آزادی در انگلستان اقامت کرده و این گونه مطالب را انتشار می دهد»<sup>(۷)</sup>.

سفیر انگلیس، نامه شاه را (که در تاریخ ۲۸ آوریل ۱۸۹۲ به سفارت انگلیس تسلیم شده بود) به ضمیمه نامه محرمانه خود که ترجمه آن نقل می شود، برای وزیر امور خارجه انگلستان می فرستد:

«نامه محرمانه شماره ۸۲ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲

از سرلاسل سفیر انگلیس در تهران - به مارکیز آف سالیسبوری

عالی جنابا عطف به نامه شماره ۱۴ مورخ ۱۹ ژانویه با ارسال رونوشت دستخط شاه ایران خطاب به امین السلطان اشعار می دارد به وسیله سید جمال الدین نامه خطاب به علماء ایران صادر گردیده است و در آن نامه مستقیماً به مقام سلطنت توهین و به شدت حمله شده است.

ترجمه نامه جمال الدین نیز که موجب تغییر و اعتراض شاه گردیده ارسال می گردد. نظر شاه بر این است که نویسنده این نامه مستحق مرگ یا حداقل حبس ابد می باشد.

من به امین السلطان گفته ام که این نامه ها را برای ملاحظه جناب عالی تقدیم خواهم داشت ولی در عین حال به آن عالی جناب (امین السلطان) یادآوری کردم که برای دولت امپراطوری انگلستان غیر ممکن خواهد بود بر علیه شخصی که در لندن زندگی می کند قدمی بردارد مگر به موجب مقررات قانون.

با احترامات سر - ف - لاسل»<sup>(۸)</sup>

وقتی که نسخه های نامه سید خطاب به «بعضی از علمای ایران» به وسیله یکی از یاران او به سفارت ایران در روسیه فرستاده می شود؛ «میرزا محمودخان علاء الملک» سفیر ایران در روسیه، به «موریر» سفیر انگلیس متوسل می شود، تا بلکه جلوی اقدامات سید را بگیرد. سفیر انگلیس هم، نامه محرمانه ای را به شماره ۸۷ مورخ ۲۷ اپریل ۱۸۹۲ از «سنت پترزبورگ» برای وزیر امور خارجه انگلستان می فرستد، مضمون این نامه محرمانه هم با قدرت اختلاف، تقریباً به نامه فوق «سرلاس» شبیه است.

شاه پس از نوشتن نامه مورد اشاره به امین السلطان باز از شدت خشم و ناراحتی در همان روز، نامه دیگری به وی می نویسد:

شرحی را که این پدرسوخته شیخ جمال الدین نوشته است در واقع چیزی نیست جز اینکه از سر تا ته همه اش فحش و تحریک و اخلال بر علیه مقام سلطنت با این دلیل روشن در مقابل آنان هر گاه چنین شخصی را لااقل به زندان نیندازند دیگر چه نوع دوستی را دولت انگلستان نسبت به ما ادعا می کند چگونه می توانم اظهارات دوستانه آنها را باور نمایم.

باید همین امروز از سفیر انگلیس بخواهید که از شما دیدن نماید این دستخط را برای او بخوانید و رونوشت آن را به انضمام نامه عربی به او بدهید با این دلیل محکمی که در مقابل خود دارند و جمال الدین به مقام سلطنت فحش گفته است او را باید بدون معطلی به حبس ابد محکوم نمایند وگرنه ما باید از دوستی انگلستان به کلی ناامید شویم»<sup>(۹)</sup>.

امین السلطان هم، این دستخط را به ضمیمه نامه خود که نقل می شود<sup>(۱۰)</sup> همراه با نامه سید، خطاب به علمای مشهور، برای «حسنعلی خان نواب» می فرستد:

---

۸. همان مدرک.

۹. همان مدرک.

۱۰. وی این نامه را به «محمدعلی خان» سفیر ایران در انگلستان می نویسد:

«پنج شنبه نیز رسید با اینکه از ظهر گذشته است هنوز خبری نرسیده من نمی دانم چکار باید کرد واقعاً دچار سرگیجه شده ایم اعلی حضرت دست خطی نوشته و نامه اخیر جمال الدین خطاب به علماء را برای من فرستاده اند، من، هم دستخط شاه، و هم نامه مزبور را فرستادم که برای جناب آقای سفیر ترجمه نمائید هر گاه ایشان خواسته باشند نامه سید جمال الدین و رونوشت دستخط را به لندن بفرستند مانعی نخواهد داشت من نمی دانم سفیر راجع به این موضوع چه فکر می کند البته جمال الدین به خود من حمله نموده است ولی تمام مندرجات نامه اخیر او بر علیه اعلی حضرت همایونی می باشد.

امین السلطان»<sup>(۱۱)</sup>

سفیر انگلیس، باز پس از وصول نامه امین السلطان و دستخط شاه، نامه محرمانه دیگری را در همان روز، برای وزیر امور خارجه انگلیس می نگارد:

«نامه محرمانه سرلاس شماره ۸۳ مورخ ۱۱ مای ۱۸۹۲ به مارکیز اوف سالیسبوری وزیر امور

خارجه انگلیس.

عالی جنابا

---

«بعد العنوان مجدداً شیخ جمال الدین مقاله به عربی انتشار داده و برای توزیع بین مردم عراق عرب و سایر نقاط تعدادی از آن را فرستاده است. چند روز پیش آن مقاله به نظر اعلی حضرت همایونی رسید. این دفعه جمال الدین بی شرمی را به اعلی ترین درجه رسانیده است چنان عبارات زننده و تندى به کار برده است که هرگز سابقه ندارد از اول مقاله تا آخرش تمام مطالب یک پارچه تهمت و توهین به مقام سلطنت است حتی به این عبارات رکیک قناعت ننموده و علما را تحریک نموده است که نه تنها خدمت به شاه را برای مردم ایران تحریم نمایند بلکه او را برای همیشه از مقام سلطنت خلع کنند. این مزخرفات را طوری ادا نموده است که از تکرار آن شرم دارم. من یک نسخه از آن مقاله را برای شما به پیوست فرستادم که پس از خواندن آن را نزد «لرد سالیسبوری» ببرید و مفاد آن را برای او شرح دهید چون در این مقاله، خود شاه مستقیماً مورد هدف تهمت و افترا قرار گرفته لذا از جانب شاه نزد لرد سالیسبوری رسماً شکایت نمائید و به او بگوئید که چنین به نظر می رسد که کشوری که خودتان را دوست ما قلمداد می کنید شماها باعث این همه فتنه و آشوب شده اید و همان بلوایی را که در مسئله رژی تنباکو راه انداختید باز هم دارید ادامه می دهید.

چگونه ممکن است نام این جزوه عادی را روزنامه گذاشت و گفت که «روزنامه ها آزاد باشند» آن هم جزوه ای که علناً در مملکت فتنه و آشوب برپا کرده و صلح مردم را به هم زده است. خلاصه چاره ای برای این کار باید کرد یا باید او را به حبس بباندازند یا اینکه به جای دور دستی تبعید نمایند تا اینکه اعلی حضرت همایونی به دوستی و حسن نیت دولت انگلستان اعتماد نماید.

امین السلطان

عطف به نامه قبلی این جانب مورخ همین روز اینک با کمال افتخار ترجمه یادداشتی را که امین السلطان به عنوان حسنعلی خان نوشته و در ضمن دستخط دیگر شاه را درباره جمال الدین ضمیمه نموده است تقدیم می دارد البته جای تعجب نیست که شاه از اتهاماتی که بر علیه او به وسیله سیدجمال الدین به عمل آمده به شدت عصبانی و متغیر گردیده است و از نتایج سوئی که نوشته های او در ایران ایجاد خواهد کرد بیمناک می باشد عصبانیت شاه بیشتر از این لحاظ است که سیدجمال الدین حقایقی را درباره اوضاع فعلی کشور ایران فاش نموده است که کمترین شکی را باقی نمی گذارد گرچه مقداری از مطالبی را که اظهار نموده اغراق آمیز به نظر می رسد.

امضاء سرلاسل»<sup>(۱۲)</sup>

وقتی که ناصرالدین شاه از نامه های خود به امین السلطان نتیجه نمی گیرد، بر خشم وی افزوده می شود و مجدداً نامه زیر را به وی می فرستد:

«جناب امین السلطان خیلی جای تعجب است که سفیر انگلستان درباره شیخ جمال الدین هنوز جوابی نداده است اگر او چیزی برای شما فرستاده به من اطلاع دهید والا این دستخط مرا به او نشان داده و جواب بخواهید.

در این تردیدی نیست که این شخص شرور و متقلب باید به موجب مقررات قانون تنبیه شود معنی ندارد که او در لندن نشسته و این مزخرفات را علناً بر علیه ما و مقام سلطنت در همه جای دنیا انتشار دهد و نیز در مجله ای که به راه انداخته است مردم را برای اختلال و شورش تحریک نماید ما هرگز نمی توانیم این مطلب را قبول کنیم که دولت انگلستان دوست ما می باشد یا حامی مقام سلطنت ما است با اینکه هیچ کاری را نمی خواهند صورت بدهند به این شخص اجازه می دهند این همه مزخرفات بنویسد باز هم ادعا می کنند انگلستان کشور آزادی است»<sup>(۱۳)</sup>

امین السلطان در تعقیب دستخط شاه، نامه ای به حسنعلی خان نواب می فرستد:

«بعد العنوان - امیدوارم حال شما خوب است. یادداشت شما درباره مطالبی که در نامه شماره ۹۹ لاسل قید شده است در شهر قم به دستم رسید راجع به مسائل مربوط به گمرک دستور لازم به جناب آقای امین الملک داده ام او کارها را روبراه خواهد کرد من همچنین نامه و جواب جناب آقای سفیر را راجع به جمال الدین دریافت داشته ام ولی اعلی حضرت منتظر وصول جواب از طرف دولت انگلستان می باشند بهتر این است به هر نحوی است جوابی تهیه و برای من بفرستید به عرض او برسانم.

۱۲. همان مدرک.

۱۳. همان مدرک.

نظر من این است جواب بدین مضمون تهیه شود دائر بر اینکه «دولت انگلستان آنچه از دستشان بر می آید در این مورد اقدام مساعد خواهند کرد».

گرچه آنچه که انگلیسی ها می گویند صحیح به نظر می رسد ولی با این ترتیب این مرد را - ناصرالدین شاه - نباید زیاد مأیوس نمود راه عاقلانه این است که درباره کار رژی او به کمک انگلیسی ها امیدوار باشد بالاخره برای باز کردن حساب برای مطالبات کمپانی تنباکو به اعتبار کمپانی و وصول اموال رژی سعی خواهیم کرد که به نحو مطلوب عمل نمائیم... امین السلطان»<sup>(۱۴)</sup>.

سفیر انگلیس هم، نامه امین السلطان را به ضمیمه نامه ذیل، برای وزیر امور خارجه انگلیس ارسال می دارد:

«نامه شماره ۹۹ مورخ اول ژوئن ۱۸۹۲ سرلاسل به عنوان وزیر امور خارجه انگلستان با کمال افتخار ترجمه نامه خصوصی امین السلطان خطاب به حسنعلی خان نواب را به پیوست تقدیم می دارد. عالی جنابا قسمت اول این نامه راجع به شکایت هائی است که دولت ایران از مأمورین گمرک دارد و تصور می کنم لزومی ندارد که در آن مورد زحمتی به آن عالی جناب داده شود فقط مطالبی را که از نواب خواسته بودم که به امین السلطان بگویم به نظر مبارک می رسانم جناب امین السلطان اظهار داشته است که شاه مجدداً راجع به شکایتی که از جمال الدین دارد در صدد مطالبه جواب از دولت انگلستان برآمده است آنها هنوز در این امید هستند که بلکه کمپانی توتون و تنباکو بتواند مساعدتهائی به دولت ایران بنماید ضمناً امین السلطان در آخر نامه اش اظهار کرده که شاه به حاکم جدید شیراز برای توقیف و تنبیه قوام الملک که بدون اجازه اعلی حضرت صورت گرفته سخت متغیر گردید است در نامه بعدی سعی خواهیم نمود که گزارش جامع این جریان را به عرض برسانم.

از حسنعلی خان نواب تقاضا کرده ام از امین السلطان برای این اطلاعاتی که در اختیار ما گذارده است از جانب من تشکر بنماید و به ایشان بگویم که موضوع جمال الدین را به نظر جناب عالی رسانیده ام ولی من باید یادآور شوم که دولت امپراطوری انگلستان راجع به حفظ و حراست اموال و تأسیسات کمپانی تنباکو جز با مراجعه به مقامات قضائی نباید راه دیگری را در نظر بگیرد امضاء لاسل»<sup>(۱۵)</sup>

وزیر امور خارجه انگلیس، با توجه به نامه های شماره ۸۲ و ۸۳ سفیر خود در طهران، تلگراف زیر

را می فرستد:

---

۱۴. همان مدرک.

۱۵. همان مدرک.

«عطف به نامه های ۸۲ و ۸۳ شما باید با در نظر گرفتن مفاد تلگراف ۴۹ سپتامبر گذشته این جناب با امین السلطان تماس بگیرید»<sup>(۱۶)</sup>.

سفیر انگلیس، پس از وصول تلگراف فوق، این نامه را برای امین السلطان می فرستد:

«رونوشت نامه مورخه ۶ ژوئن ۱۸۹۲ سفیر انگلیس در تهران به عنوان امین السلطان.

(پس از تعارفات) این جناب به وزیر امور خارجه انگلستان شرحی نوشته و خواسته های اعلی حضرت شاه ایران را دایر بر اینکه جلو نوشته های جمال الدین را باید گرفت به طور مشروح اطلاع داده ام من هم اکنون از جناب آقای وزیر امور خارجه به موجب تلگراف دستوری دریافت داشته ام که به جنابعالی اطلاع بدهم راجع به اینکه دولت انگلستان حاضر است به سفیر ایران در لندن درباره تعقیب جرایم در محاکم رسمی انگلستان نظریات خود را بدهد.

ولی قبلاً عرض می کنم مطابق سوابق موجوده حتی اگر برای این کار دلیل محکم و قابل قبولی ارائه شود دیوان عالی کشور هرگز اجازه نخواهد داد که یک قدرت خارجی قدمی بر علیه جرایم انگلستان بردارد. دفاع هیئت منصفه و افکار و احساسات عمومی در انگلستان چنان قوی است که به ندرت اتفاق می افتد در این موارد قضاات رأی موافقی بر له مدعی بدهند. امضاء لاسل»<sup>(۱۷)</sup>

«لاسل» پس از ارسال نامه مذکور، در ۹ ژوئن نامه محرمانه ای برای وزیر امور خارجه انگلیس

می فرستد:

«قلهک ۹ ژوئن ۱۸۹۲ نامه محرمانه، شمار ۱۰۴.

«عالی جنابا با کمال افتخار رونوشت یادداشتی را که با اطاعت از دستوری که ضمن تلگراف شماره

۳۴ داده بودید برای امین السلطان به وسیله این جناب نوشته شده تقدیم می دارد.

من به امین السلطان تذکر داده ام که امپراطوری انگلستان حاضر گردیده است که به سفیر ایران در لندن درباره مطالبی که جمال الدین در لندن بر علیه دولت انتشار داده است نظریات خود را اعلام بدارد اینک رونوشت شرحی که برای امین السلطان نوشته شده به پیوست تقدیم می دارد. «لاسل»<sup>(۱۸)</sup>.

به دنبال این همه مکاتبات و مذاکرات، از مفاد نامه ۶ ژوئن سفیر انگلیس بر می آید که وزارت امور خارجه انگلستان برای جلوگیری از فعالیتهای سید به وجود مدرک نیاز دارد و به همین لحاظ «میرزا محمدعلی خان» سفیر ایران در لندن، مدارکی به وزارت امور خارجه انگلستان ارائه می دهد، تا دیگر

۱۶. همان مدرک.

۱۷. همان مدرک.

۱۸. کتاب: «انقلاب ایران»، تألیف: ادوارد براون، ترجمه فارسی، چاپ تهران، صفحه ۲۳.



سید فعالیتی بر علیه ناصرالدین شاه نکند. این امر از نامه سفیر ایران که به شرح زیر است معلوم می شود:

«نامه مورخه ۲۲ ژوئن ۱۸۹۲ میرزا محمدعلی خان سفیر ایران به عنوان مارکیز اوف سالیسبوری. عالی جنابا با کمال افتخار اسنادی را که دیروز راجع به آن با جنابعالی مذاکره شد حضورتان تقدیم داشتم امیدوارم آن عالی جناب هر چه زودتر ترتیبی دهند تا بدان وسیله بنده بتوانم خاطر مبارک ملوکانه را از حیث آسوده نمایم.

با تقدیم احترامات - محمدعلی»<sup>(۱۹)</sup>.

در اثر اصرار ناصرالدین شاه، برای جلوگیری از نشر مقالات سید در ضیاء الخاقین و ایراد سخنانی در لندن که به موقعیت شاه لطمه زده بود، سفیر ایران به دیدار وی رفته و از وی تقاضای کمک می کند.

«ادوارد براون» در کتاب خود، در این زمینه می نویسد:

«در مقالات مربوط به ایران از هیچ گونه ناسزا به حکومت و شاه دریغ نمی کرد تا حدی که سفیر دولت ایران در لندن به نزدش شتافته و کوشش به تسلی و آرامش او نموده که اگر خودداری از نوشتن و گفتن از این موضوع نماید حاضر است یک مبلغ هنگفتی به او تقدیم دارد. ولی سید جواب منفی داد و گفت نه، راضی نخواهم شد مگر اینکه شاه کشته و شکمش دریده و جسدش به گور عرضه شود. این گفتار که از او سر زده ما را معتقد می سازد که قاتل شاه یکی از پیروان سید بوده است...»<sup>(۲۰)</sup>.

نگرانی و حساسیت رژیم ناصرالدین شاه در قبال استمرار مبارزه سیدجمال الدین اسدآبادی در لندن، از تشبثات حقیرانه و رذیلانه آن، برای سرکوب حرکت و تعطیل نشریه ضیاء الخاقین، که نقشی اساسی در افشای رژیم استبدادی قجری داشت، کاملاً روشن و آشکار است... اما دولت انگلیس برای

---

۱۹. نشریه ماهانه «ضیاء الخاقین» برخلاف نظریه نویسنده مطلب فوق، نه بعد از دو شماره بلکه پس از انتشار پنج شماره توسط مقامات انگلیسی تعطیل گردید و خوشبختانه نگارنده - پس از کاوشی مستمر و علیرغم اینکه در هیچ یک از کتابخانه های لندن نسخه ای از آن نیافتم - سرانجام هر پنج شماره را چند سال پیش در کتابخانه «بریتیش موزیوم» بخش مخطوطات، پیدا کردم و فتوکپی آنها را تهیه نمودم که به یاری خدا جزء مجموعه آثار سید - الاعمال الکامله - اخیراً از سوی نشر «شروق» تهران - مانند دوره کامل نشریه «العروۃ الوثقی» چاپ پاریس - منتشر شده است.

۲۰. «سیدجمال الدین حسینی، پایه گذار نهضت‌های اسلامی»، چاپ تهران، شرکت انتشار ۱۳۴۸، صفحه ۲۴۳. البته مؤلف در کتاب خود از ترجمه های آقای مشیری در مجله «خواندنیها» استفاده کرده است و ما، همان طور که اشاره شد، مجموعه کامل متن اصلی اسناد و ترجمه گزیده آنها را به طور مستقل در اختیار علاقمندان قرار داده ایم.

حفظ مصالح خود، به ظاهر برای تعطیل آن نشریه، دنبال «مدرک» می گردید! ولی سرانجام با روشی غیر اخلاقی به تعطیل نشریه، اقدام نمود.

آقای صدر واثقی می نویسد: «... چنین به نظر می رسد که طلوع و افول این نشریه در فاصله کمی انجام گرفته باشد، زیرا تا آنجا که اطلاع در دست است، بعد از انتشار دو شماره، دیگر از شماره های بعدی آن، خبری در دست نداریم<sup>(۲۱)</sup>. البته مقالات این نشریه درباره اوضاع و احوال ایران بوده است، اگر نگوئیم که فعالیت های شاه و امین السلطان و سفیر ایران در لندن، در تعطیل آن مؤثر بوده، بی دخالت هم نبوده است...».

در مورد چگونگی به تعطیل کشاندن نشریه توسط دولت انگلیس، «سیدحسن تقی زاده» که خود آشنائی با نیرنگ های سیاسی داشت، چنین می نویسد:

«... مشارالیه از بصره پس از چندی اقامت برای بهبود حالش که علیل المزاج شده بود به لندن رفت و در ماه رجب سنه ۱۳۰۹ یک روزنامه عربی و انگلیسی موسوم به «ضیاء الخافقین» در لندن بنا کرد و در هر شماره از این روزنامه وی یک مقاله می نوشت در خصوص اوضاع ممالک اسلامی. مقاله شماره اول راجع به خرابی اوضاع ایران بود و در شماره ۲ مورخ غره شعبان، صورت مکتوبی را که خود سید خطاب به همه علمای بزرگ ایران، با اسم آنها نوشته و آنها را به خلع «ناصرالدین شاه» تحریک کرده بود، نشر کرد.

دولت انگلیس به وسائل عجیبی برای تعطیل این جریده متوسل شد و بالاخره وزارت خارجه انگلیس، به آن مطبعه که حروفات عربی داشت و آن جریده را چاپ می کرد (در یک قصبه ای در حوالی لندن) گفت که اگر روزنامه «ضیاء الخافقین» مداوت کند، دولت انگلیس سفارش های خود را که مبلغ کلی در سال می شد، از آن مطبعه قطع خواهد کرد و به چاپخانه دیگر خواهد داد. با این تهدید روزنامه خوابید...».

---

۲۱. «سیدجمال الدین اسدآبادی، رهبر نهضت آزادی خواهی ایران». به قلم: سیدحسن تقی زاده، چاپ دوم قم، ۱۳۵۰، صفحه ۲۷ - ۲۸.

این اثر یکی از قدیمی ترین مقالات تحقیقی درباره سید است که نخست در مجله «کاوه» چاپ آلمان، منتشر شده و سپس با مقدمه و توضیحاتی از این جانب، به طور مستقل در تبریز، از سوی نشر سروش و سپس قم توسط انتشارات شفق به چاپ رسیده است.

البته امیدواریم که این رساله تحقیقی، همراه دو کتاب تألیفی: لطف الله اسدآبادی - خواهرزاده سید - و صفات الله جمالی اسدآبادی - فرزند میرزا لطف الله - در ضمن مجموعه آثار مربوط به سید، منتشر گردد.

... البته علاوه بر تعطیل نشریه، سلطان عثمانی هم به درخواست ناصرالدین شاه، با نیرنگ های دیگری سیدجمال الدین را از لندن به اسلامبول دعوت نمود و با یادآوری ضرورت حضور سید در اسلامبول، برای ایجاد وحدت بین مسلمانان، او را به این «قفس زرین» کشید... که به چگونگی آن در مقاله ای دیگر، همراه اسناد باید پرداخت.

... و اینک برای آگاهی نسل معاصر از محتوای مقالات «ضیاء الخاقین» که خشم استعمارگران و شاه ایران را برافروخت و سرانجام به تعطیلی آن اقدام نمودند، متن کامل شماره های پنجگانه آن را که چند سال پیش از تنها نسخه موجود در کتابخانه «بریتش موزیوم» لندن کپی برداری کرده ایم، یکجا منتشر می سازیم.

یادآوری این نکته در پایان مقدمه ضرورت است:

ناشر مجله «ضیاء الخاقین» خود سیدجمال الدین نبود و همه مقالات مندرج در آن هم به قلم خود سید نیست، بلکه این نشریه در واقع تربیونی آزاد برای نشر اندیشه های مختلف بود و روی همین اصل، ناشران آن، حتی مقالاتی را از دیگر جرائد - مانند روزنامه «المقطم» مصر - نقل می کردند و مقالاتی را به زبان اردو در آن منتشر می ساختند تا بتوانند گروههای بیشتری را به خواندن آن جذب کنند... به هر حال بعضی از مقالات سید با نام و امضای مشخص او است و بعضی دیگر با امضای مستعار - مثلاً: السید و یا: کهف و قسط - منتشر شده است. و در مجموع با توجه به محتوای مقالات، به هنگام مطالعه، به خوبی می توان دریافت که کدام مقاله از سیدجمال الدین حسینی است و کدام یک از دیگر نویسندگان...

والله ولی التوفیق

تهران: سیدهادی خسروشاهی

**ضياء الخافقين  
و استمرار و النضال  
سیدهای خسرو شاهی**

## ضياء الخافقين

### و

## استمرار النضال

... بعد اعتقال السيد جمال الدين الأسد آبادى و التناول عليه ثم نفيه من إيران، بدأ نظام ناصرالدين شاه بنشر الأكاذيب و التهم الوقيحة... إلا أن ذلك لم يفل فى عضد السيد عن مواصلة النضال، فبعد أن عرف طبيعة نظام الشاه قام بفضح النظام الاستبدادى الحاكم فى إيران، حيث اتصل بكبار العلماء فى «البصرة» و طلب منهم مواصلة النضال حتى إسقاط ناصرالدين شاه.

و من الطبيعى أن يصل التقرير الكامل عن نشاطات السيد فى البصرة إلى إيران، فأراد ناصرالدين شاه أن ينتقم منه إذ بعث خطاباً إلى الباب العالى يقول فيه: بما أن السيد من رعايا إيران و من أهالى أسدآباد همدان، لذلك يجب أن يعاد إلى إيران!

بعد فترة قصيرة تلقى «هدايت باشا» متصرف (محافظ) البصرة برقية من الأستانة تتضمن أسئلة عن أصل و نسب و محل ولادة السيد جمال الدين...

فطلب «هدايت باشا» من «عبدالحميد الرافعى الطرابلسى» قاضى البصرة حينذاك أن يقوم بدون علم السيد بالتحقيق فى هذا المجال! ولكن يبدو أن السيد كان قد انتبه إلى حقيقة الأمر إذ قال له: إنى كنت عضواً فى المجلس الأعلى للمعارف فى إستنبول فى عهد حكومة «صفوت باشا» و قد ثبت فى سجلات المجلس بأنى «أفغانى»!... أرسل هدايت باشا تقريراً عن التحقيق إلى إستنبول... فى هذا الوقت طلب السيد الذى كان قد استراح من التعب و المشقة اللذين لا قاهما فى مقام عبدالعظيم و معاناة السفر فى طريق طهران - قم ثم بغداد - البصرة، طلب من «المتصرف» الإذن بالسفر إلى شبه الجزيرة العربية، لكنه إذ لم يفلح فى استحصال الإذن ، استشف الخطر المحدق و طلب الإذن بالسفر إلى أوروبا حيث تمت الموافقة على طلبه هذه المرة ، فلم يتأخر السيد فى الخروج من البصرة متجهاً نحو أوروبا ... لكن لم يمض وقت طويل إذا وصلت الأوامر برقيا من أستنبول إلى المتصرف و كانت تقضى بمنع السيد من الرحيل و إعادة إلى بغداد، إلا أن السيد كان حينها فى الباخرة آمناً و بعيداً عن متناولى أيدى السلطات العثمانية! و كانت تلك بداية النضال بلا هوادة ضد النظام الاستبدادى لشاه إيران...

... ذهب السيد مباشرةً إلى لندن و ما إن وصلها حتى قام بكتابة المقالات و إلقاء المحاضرات و إصدار المنشورات ضد ناصرالدين شاه، حيث وجه خطاباً إلى الملكة فيكتوريا حذرهما فيه من مغبة التحيز لصالح سياسة ناصرالدين شاه الاستبدادية. و يبدو أن السيد التقى لدى وصوله لندن مع سفير إيران المُنحى فى بريطانيا و ساعده فى إصدار صحيفة «قانون» (بالفارسية) بصورة منتظمة.

و قد وردت فى صحيفة قانون مقالات كانت صياغتها الفارسية لـ «ملكهم خان» إلا أن معانيها و أفكارها كانت جميعاً بنت فكر السيد جمال الدين. كما كان السيد يطبع خطابه بالعبية فى لندن و يرسلها إلى علماء العتبات المقدسة مستخدماً توقيع سيد - سيد حسينى أو الرمز، و كانت تلك الخطابات ذاتها تدرج أيضاً فى مجلة ضياء الخافقين (بالعبية) التى كانت تصدر هناك بفضل جهوده الحثيثة. تمكن السيد فى فترة قصيرة من تعكير الجويين بين بلاط ناصرالدين شاه و الحوزات العلمية فى سامراء و كربلاء و النجف الأشرف.

أما قضية التنباك، فقد انتهت بعد فترة من الصراع لصالح السيد جمال الدين و وفق ما أراد. إذ إن فتوى المرحوم الميرزا الشيرازى التى كانت بلا شك حصيلة الديباجات السياسية للسيد، هزمت «الشاه» و «أمين السلطان»<sup>(٢٢)</sup> فى مواجهة علماء الدين فى العتبات المقدسة و طهران، كما أثبتت هذه التجربة الفريدة مدى النفوذ المعنوى الذى يتمتع به العلماء و تأثير تدخلهم المباشر فى شئون البلاد. أثارت هذه النطقة اهتمام السيد بالعلماء فى نضاله ضد ناصرالدين شاه، إذ أصابت الخطابات التى كتبها السيد للعلماء و التى لا يزال سواد بعض منها موجوداً فى الوقت الراهن - الهدف الذى توخاه، فبعد أن ذكر الأدلة الدامغة حث السيد العلماء الكبار إلى النهوض بما يمليه واجب حفظ الدين بمقارعة الظلم و الخيانة و الإجحاف و الإسراف.

استمر هذا الوضع حتى بداية الثورة الدستورية، و كان الذين يرفعون لواء مناهضة الجهاز الاستبدادى القاجارى من علماء الدين و الفئات الأخرى قد وقعوا تحت تأثير النشاط الإعلامى للسيد بصورة مباشرة أو غير مباشرة. أما الأجانب، الذين أصبحوا شركاء الشاه و رئيس الوزراء فى هزيمتهم فى هذا الصراع السياسى و الاقتصادى حيث فقدوا عميلهم أمين السلطان بسبب عدم دعمهم له أثناء الخطر، فقد شنوا حملة دعائية شرسة ضد السيد حيث يذكر المرحوم الميرزا أبو القاسم الطباطبائى أن رجلاً غريباً طویل القامة، أبيض الوجه، أشقر الشعر و درويش المظهر قدم فى تلك الأيام من الهند إلى العراق فى لباس السواح و حضر فى مجالس العلماء و طلاب العلوم الدينية فى العتبات المقدسة حيث قام بسرد القصص

عن علاقته بالسيد و رحلاتها عبر البحار ناعماً أياه بأنه بلا دين و شارب خمر و لا يبالي فى القضايا الدينية! هذه الحملة الدعائية المغرضة ضد السيد جمال الدين فى الحوزات العلمية فى سامراء و الشهادات التى أدلى بها نفر من وعاظ السلاطين الذين أخرجوا السيد من اعتصامه فى مقام عبدالعظيم و مزقوا ثيابه أو جردوه منها، كان لها أثرها النسبى فى التمويه بكفران السيد...

حين غادر السيد جمال الدين «البصرة» با تجاه لندن، ذكر فى أول مقال له فى مجلة القرن التاسع عشر، أنه قد وصل توّاً من «إيران» و أنه على علم بأوضاع إيران أكثر من أى شخص آخر، كما أوضح للإنجليز بالدليل و البرهان بأنهم أخطأوا فى معرفة أوضاع إيران عن طريق بعثاتهم السياسية و الفنىة. و قد أثار السيد جمال الدين بتعرضه الإعلامى انتباه الإنجليز إلى أن المتاجرين بالسياسة و أصحاب المصالح الخاصة فى بريطانيا يحولون دون وصول حقيقة الأوضاع فى إيران إلى الناس الخبيرين المحبين للإنسانية. و يذكر «فرصت» عن لسان «جراهم» أن الحاضرين أجهشوا بالبكاء لدى استماعهم لخطاب السيد و حديثه الشجى «الذى أرسل سفير إيران تقريراً مجملاً عنه إلى طهران». إن السيد فى معظم مقالاته فى هذه الفترة لم يستهدف سوى تحطيم ناصرالدين شاه و أمين السلطان حيث لم يتطرق فى مقالاته و خطاباته إلى تلك الأفكار السامية حول اتحاد المسلمين و الموضوعات الاجتماعية الفلسفية القيمة. و من جهتها، فرضت الحكومة الإيرانية آنذاك رقابة صارمة للحول دون وصول مقالات السيد و «ملكهم خان» إلى إيران حيث كانت تتلقى - بصورة منتظمة - تقريراً سياسياً عن نشاطاتهما السياسية من بعثاتها، و كانت الحكومة الإيرانية تُرغم الصحف الفارسية الصادرة فى طهران و إستنبول فى ١٣٠٩ هـ ملحقاً تفصيلاً فى مهاجمة السيد و ملكهم خان مليئاً بالشتائم و التُّهم، إلا أنها ما برحت بعد سنتين أن انضوت كليةً تحت النفوذ الفكرى للسيد و أنصاره...<sup>(٢٣)</sup>.

و يذكر الأستاذ محيط الطباطبائى فى فصل من كتابه: أن أحد علماء أصفهان كان مرافقاً للمرحوم مؤيد الإسلام فى كلكتة، و ينقل عنه أنه شاهد السيد جمال الدين أثناء نفيه من إيران إلى العراق آخر مرة فى أحد موانئ الخليج الفارسى راكباً الباخرة و تحدّث إليه حيث شجعه السيد على تأسيس صحيفة فى الهند لخدمة الحرية عن طريق الكتابة، كما وعده بأنه سيذهب إلى لندن للكتابة فى إحدى الصحف. و عندما اعتصم السيد فى مقام عبدالعظيم كان رفاقه يوزعون المنشورات السريّة التى كانت تأخذ على أمين السلطان الجرائم التى كان يقترفها بحق الشعب إلى أن حدثت قضية التنباك بعد نفي السيد فكانت تلك المنشورات تشكل مصدر قلق و أرق للسلطات الإيرانية.

٢٣. «سيد جمال الدين أسدآبادى و بيدارى مشرق زمين» تأليف: الأستاذ محمّد محيط طباطبائى، أعدّه و قدّم عليه: سيد هادى خسروشاهى، طبعه قم، إيران، ص ٦٢ - ٦٦.

و حينما اعتقل عدد من أنصار السيد فى طهران و من بينهم الميرزارضا الكرماني ، دلال السوق و أحد مريدى السيد جمال الدين مع الحاج سيّاح مضيّف السيد فى أصفهان و عدد آخر من رفاق السيد مع المرحوم الميرزا يوسف خان التبريزى (مستشار الدولة) صاحب رسالة «يك كلمة» (كلمة واحدة) بدت أهمية إصدار الصحف و المقالات السياسية لأولى الأمر فى حكومة ناصرالدين شاه الاستدادية.

و لم يتمكن السيد بعد نفيه من المكوث طويلا فى بغداد فغادرها إلى البصرة حيث كان يذهب إلى سامراء بمساعدة السيد على أكبر فال السيرى المنتسب من قبل الميرزا الشيرازى و الذى كان قوام الملك قد نفاه إلى شيراز، هناك قام سيّد بالتمهيد لا ستصدار فتوى تحريم الدخانيات. و ما إن تمكن ، بدعم مادي من هدايت باشا الطرابلسى و مساعدة بعض الشيوخ العرب فى البصرة المدعو «طالب نقيب»، من الوصول إلى لندن حتّى التقى بملككم الذى كان قد أسس حديثاً صحيفة قانون المناوئة لأمين السلطان. كان ملككم يستفيد من معلومات و إرشادات السيد من فضح النظام الاستبدادى الظالم الجائم على صدر إيران بينما كان السيد يحوض رجال الدين والسياسة الشيعة فى العراق وايران ضد أمين السلطان و ذلك بإصدار مجلة «ضياء الخافقين» بالعربية و إلقاء المحاضرات و نشر المقالات فى الصحف البريطانية. فى هذا الوقت بالذات كانت فضية إيران تستأثر باهتمام الصحف الاجنبية خاصة فى بريطانيا. و تزامناً مع ذلك نُشرت مقالة السيد جمال الدين المعروفة فى صحيفة القرن التاسع عشر البريطانية حيث شرح فيها بإسهاب أوضاع إيران الداخلية محرّضاً الرأى العام ضد أجهزة الحكم فى ايران.

و بينما كان «دروموند ولف» - سفير بريطانيا فى طهران - الذى وضع أمين السلطان فى دائرة المصالح البريطانية مبعداً إياه عن التبعية لجهاز الدولة القيصريّة - لمناوأة حكومة إيران، كان نشر الخطابات العربية الموجهة إلى علماء الشيعة الكبار المقيمين فى العراق وايران وانتقادها لتعرفات الشاه و وزيره قد آثار حفيظة امين السلطان فأخذ بالتحرك...<sup>(٢٤)</sup>

### ردود الفعل تجاه صدور ضياء الخافقين

الحقيقة أن السيد بعد أن خرج من العراق و أقام فى لندن، بادر بإلقاء المحاضرات فى لندن و التقى ببعض رؤسا تحرير الصحف البريطانية، ثم اشترك فى مجلة «ضياء الخافقين» التى كانت تصدر فى نسختين باللغتين الإنجليزية و العربية، و تنشر مقالا واحدا على الأقل حول مفاصد الحكم و خراب أوضاع إيران بتوقيع «السيد» أو «السيد الحسينى» و قد أول عدد من هذه المجلة فى شباط (فبراير) ١٨٩٢ - قبل مائة عام - حيث نشر السيد الخطاب الذى كان قد أرسله من البصرة إلى الميرزا الشيرازى - فى العدد الثانى، بينما أدرج الرسالة الثانية فى العدد الثالث. كانت خطابات السيد إلى «الميرزا



الشيرازى» و العلماء المعرفين الآخرين، التى أخذت طريقتها، إلى النشر، تطبع بصورة خطابات مستقلة و ترسل إلى شخصيات طهران و رموز سائر المدن الإيرانية و بعض الدول.  
بُعید نشر رسالة الميرزا الشيرازى، بعث سفير بريطانيا فى طهران التقرير التالى إلى وزير الشؤون الخارجية البريطانى.

الرسالة رقم ١٤ به تاريخ ١٩ من كانون الثانى (يناير) ١٨٩٢

من «فرانك راسل» سفير بريطانيا فى طهران إلى «الماركيزاف ساليسبورى» وزير الشؤون الخارجية البريطانى.

معالى الوزير...

يسعدنى أن أرفق لكم طياً الخطاب العجيب جدا المرسل إلى الحاج الميرزا حسن الشيرازى رئيس و ممثل الطائفة الشيعية فى سامراء، و قام حسنعلى خان نواب بترجمته إلى الإنجليزية.  
يبدو أن هذا الخطاب قد كتب فى الشهر المنصرم بعد نفى جمال الدين من إيران و قد وصلت فى الآونة و الأخيرة نسخ منه من لندن - حيث يقيم الشيخ الآن - إلى طهران و تم توزيعها على بعض الأشخاص.

و قد نوّه أمين السلطان فى عدد مناسبات بالإجراءات و النشاطات التى يقوم بها جمال الدين و أشار مراراً إلى موضوع الحركات السياسية الأخيرة فى إيران، إذا جمال الدين و أشار مراراً إلى موضوع الحركات السياسية الأخيرة فى إيران، إذ يعتقد الموماً إليه أن هذه الاستفزازات تتم بمساعدة و أموال روسيا و أغلب الظن أن البرقية التى أرسلها الحاج الميرزا حسن الشيرازى إلى الشاه و التى طلب فيها من الشاه إنقاذ البلاد من هيمنة الأجانب كانت نتيجة تحريض جمال الدين أثار فى خطابه العواطف الدينية للمجتهد المذكور.

إن أمين السلطان يقول: مع أن نفى جمال الدين من إيران كان بسبب عداته لبريطانيا، لا أدرى كيف يُسمح له بالإقامة فيها و العيش هناك بطمأنينة لكى يواصل هجماته المناوئة لإيران .

و قد شرحت لأمين السلطان أنه يكاد يكون من غير الممكن أن تقوم حكومة بريطانيا باتخاذ إجراء ما ضد شخص يقيم فيها إلا بموجب القانون. و يجب أن أقول إنى لم أفصح فى إقناعه لأنه يعتقد لو كانت الحكومة البريطانىة تمتلك نوايا حسنة و طيبة تجاه إيران، يمكنها طبعاً أن تتخذ إجراءات لمنع أعداء إيران من اتخاذ لندن قاعدةً للهجوم ضد الحكومة الإيرانية.

و قد وعدت أمين السلطان بتقديم خطاب جمال الدين الموجّه للمجتهد المعروف الى سعادتكم. ان النص الاصلى للخطاب بالعربية وقد ترحم الى الفارسية ثم انى الانجليزية.

قرأت في إحدى الصحف نبأ استقبال جمال الدين في النادي الوطني الليبرالي في لندن حيث ألقى الموماً إليه محاضرةً تحت عنوان «الأزمة الراهنة في إيران»، بيد أن السيد في محاضراته استخدم عقله إذ لم يمس بريطانيا و سياستها الخارجية بسوء في حين أنه حمل بشدة، في خطابه الموجه للحاج الميرزا حسن الشيرازي، على السياسة البريطانية.

طبعاً إنني على يقين أنكم على علم بالشيخ جمال الدين و ذلك الخطاب عند ما كان لي شرف التمثيل الرسمي لحكومة بريطانيا في القاهرة خلال العامين ١٨٧٨ و ١٨٧٩ بعثت إلي معاليكم شرحاً حول السيد مبيناً أنه قد يتلقى أمولا من روسيا ليقوم بنشاطات مناوئة لبريطانيا، كما أن السيد كندی قدم تقريراً، عما يقوم به السيد إلي معاليكم في الخطاب رقم ١١ بتاريخ ٢٠ كانون الثاني (يناير) ١٨٩١ شارحاً تفاصيل نفيه إلى خارج إيران.

تقبلوا فائق الاحترام - فرانك راسل<sup>(٢٥)</sup>

### رسالة السيد تثير حنق الشاه

لم ينزعج الشاه كثيراً من الخطاب الذي وجهه السيد للميرزا الشيرازي و الذي كان هاجم فيه شخص ناصرالدين شاه و وصلت ترجمته إلى الشاه عن طريق اعتماد السلطنة، ولكن خطاب السيد الموجه إلى علماء إيران أثار حنقه بشدة. عندما قرأ الشاه الخطاب عاتب الحكومة البريطانية و حملها القصور في الأمر طالباً من سفيره في لندن و سفير بريطانيا في طهران وضع حد لنشاطات السيد و معاقبته إذ بعث بخطابين إلى أمين السلطان، ترجمتهما كالآتي:

«حضرة أمين السلطان... إننا أبلغنا مراراً احتجاجنا كتابة و شفاهةً سواء بواسطة سفيرنا في لندن أو سفير بريطانيا في طهران ضد الأباطيل و المقالات المغرضة لميرزا ملكم و طلبنا طرد الموماً إليه من لندن و من كافة البلدان التابعة للإمبراطورية البريطانية، أو أن يأخذوا منه التزاماً بالكف عن هذه التصرفات الاستفزازية و امتهان عرش السلطان، ولكن لم نصل إلى أية نتيجة، ثم قمنا بنفى الشيخ جمال الدين و هو واحد من أسوأ الخلق على وجه البسيطة و كان يقوم بالإخلال و تعكير الأجواء، حيث ذهب إلى لندن و التحق بملكم خان و بدأ استفزازاته بواسطة إصدار صحيفة بالعربية و وزع أعداداً منها في القفقاز و إيران. وها قد أرسل أخيراً نسخاً من العدد الأخير الذي صدر بالعربية ليوزع بين الناس في إيران، و إليكم نسخة منه لمتابعة الأمر. إنه هذه المرة بدأ بالاستفزازات السافرة مشجعاً و داعياً العلماء و الناس في إيران للقيام بالشغب و الإخلال حتى أنه هاجمنا نحن شخصياً.

٢٥. مجلة «خواندنيها» العدد ٩٧، السنة ٢٤ ص ٢٠ و العدد ٥، السنة ٢٥ ص ٢٣ - ٢٥ و العدد ٦ السنة ٢٥ ص ٢١ - ٢٣،

ترجمة الوثائق إلى الفارسية بواسطة السيد علي مشيري - لندن.

و هكذا كشف عن نفسه كجان و طبقاً لقانون أى بلد فإن شخصا كهذا يسىء إلى العرش مباشرةً، و يخون السلطان علنا محكوم عليه بالإعدام و جزاؤه الموت الزؤام أو على الأقل يجب أن يحكم عليه بالسجن المؤبد فى إحدى المناطق النائبة. يجب أن تطلبوا من سفير بريطانيا الحضور و تبأغوه رسميا بآرائنا و أن تعطوه كتابنا هذا ليقرأه و تسلموه نسخةً منه بالإضافة إلى الترجمة العربية لرسالة جمال الدين ليعتثها جميعاً إلى وزراء بريطانيا بل يرسلها إلى نواب البرلمان أيضاً، فإذا ظهر لهم أن الحق معنا عليهم أن يحكموا عليه بالسجن المؤبد و إلا كيف يمكننا أن نصدق أن حكومة بريطانيا تدافع عن عرشنا و وجود شخصنا فى حين شخصاً مفسداً و أحمق كهذا يمرح و يسرح فى بريطانيا و يقوم بنشر أمور كهذه»<sup>(٢٦)</sup>.

أرسل سفير بريطانيا خطاب الشاه (الذى أرسل بتاريخ ٢٨ إبريل ١٨٩٢ إلى سفارة بريطانيا) مرفق بخطاب سرى إلى وزير الشؤون الخارجية البريطانى.

«الخطاب السرى رقم ٨٢ بتاريخ ١١ مايو ١٨٩٢

من السير لاسل سفير بريطانيا فى طهران إلى الماركيزاف ساليسبورى إشارةً إلى كتابكم رقم ١٤ المؤرخ ١٩ كانون الثانى نرسل لكم طيا نسخةً من خطاب شاه إيران الموجّه إلى أمين السلطان، هذا و نعلمكم بأن السيد جمال الدين أرسل خطاباً إلى علماء إيران حمل فيه بشدةً على الشاه. كما نرسل لكم ترجمة خطاب جمال الدين الذى أثار حنق و احتجاج الشاه، إذ إن الشاه يعتقد أن كاتب هذا الخطاب يستحق الموت أو السجن المؤبد كحد أدنى.

أنى أخبرت أمين السلطان بإرسال هذه الخطابات إلى معاليكم لتطلعوا عليها ولكن فى نفس الوقت نوهت بأنه سيكون من المستحيل لحكومة الإمبراطورية البريطانية أن تتخذ أى إجراء ضد شخص يقيم فى لندن إلا بموجب القانون.

مع احتراماتى - السير - ف - لاسل<sup>(٢٧)</sup>

حينما وصلت نسخ من خطاب السيد الموجه إلى «بعض علماء إيران» بواسطة أحد أنصاره إلى سفارة إيران فى روسيا، توسّل «ميرزا محمودخان علاء المك» سفير إيران فى روسيا إلى «مورير» سفير بريطانيا، لعله يقف بوجه إجراءات السيد، حيث أرسل السفير البريطانى كتاباً سرى يحمل رقم ٨٧ بتاريخ

٢٦. مجلة «خواندنيها» العدد ٩٧، السنة ٢٤ ص ٢٠ و العدد ٥، السنة ٢٥ ص ٢٣ - ٢٥ و العدد ٦ السنة ٢٥ ص ٢١ - ٢٣، ترجمة الوثائق إلى الفارسية بواسطة السيد على مشيرى - لندن.

٢٧. مجلة «خواندنيها» العدد ٩٧، السنة ٢٤ ص ٢٠ و العدد ٥، السنة ٢٥ ص ٢٣ - ٢٥ و العدد ٦ السنة ٢٥ ص ٢١ - ٢٣، ترجمة الوثائق إلى الفارسية بواسطة السيد على مشيرى - لندن.

٢٧ من إبريل ١٨٩٢ من «سان بطر سبورح» إلى وزير الشؤون الخارجية البريطانية. و كان مضمون هذا الكتاب مشابهاً تقريباً لخطاب «سير لاسل» المذكور أعلاه مع اختلاف طفيف. بعد كتابة الخطاب الأول إلى أمين السلطان قام الشاه في نفس اليوم بكتابة خطاب آخر و ذلك من شدة غيظه و استيائه:

إن ما كتبه هذا العين الشيخ جمال الدين ما هو في الحقيقة - من الألف إلى الياء - سوى شتم و استفزاز و إخلال ضد العرش، بهذا الدليل الواضح إذا لم يزجوا بشخص كهذا في السجن على الأقل فأى صداقة يمكن أن تدعيها بريطانيا تجاهنا؟! كيف يمكنني أن أصدق ما يبدو من صداقة؟ ينبغي عليكم أن تطلبوا اليوم من سفير بريطانيا أن يأتي للقائكم، و اقرأ و اله هذا المكتوب و سلموه نسخة منه مع الخطاب المكتوب بالعربية، فبهذا الدليل الدامغ الذي يروونه أمامهم حيث امتهن جمال الدين عرش السلطان يجب أن يحكموا عليه بالسجن المؤبد بدون تأخير و بعكسه يجب أن نياس كلية من صداقة بريطانيا<sup>(٢٨)</sup>. أرسل أمين السلطان هذا المكتوب مرفقاً بكتابه التالي مع خطاب السيد الموجه إلى العلماء المعروفين - إلى «حسنعلی خان نواب»:

«ها قد جاء يوم الخميس، و مع أن الظهر انقضى لم يصل بعد أى خبر، لا أدري ما العمل، إنى حقا أصبت بالذهول، جلاله الشاه كتب مكتوباً و أرسله لى مرفقاً بخطاب جمال الدين الإخير الموجه إلى العلماء، لقد أرسلت لكم مكتوب الشاه و الخطاب المذكور لكى تترجمونهما للسيد السفير و متى ما أراد السفير إرسال خطاب السيد جمال الدين، و نسخة من المكتوب إلى لندن لا مانع فى ذلك، لا أدري كيف يكفر السفير حول هذا الموضوع، طبعاً السيد جمال الدين لم يهاجمنى أنا شخصياً ولكن جميع ما ورد فى خطابه الأخير مناوىء لجلالة الشاه. أمين السلطان»<sup>(٢٩)</sup>.

قام سفير بريطانيا، بعد وصول خطاب أمين السلطان و مكتوب الشاه، مرة أخرى بإرسال خطاب سرى آخر فى نفس اليوم إلى الشؤون الخارجية البريطانية:

«الخطاب السرى للسفير راسل برقم ٨٣ بتاريخ ١١ من مايو ١٨٩٢ إلى الماركيز اوف ساليسبورى وزير الشؤون الخارجية فى بريطانيا. سعادة الوزير...

٢٨. همان مدرک.

٢٩. همان مدرک.

إحاقاً بخطابى السابق المؤرخ فى نفس هذا اليوم أبعث إليكم بكل اعتزاز المذكرة التى كتبها أمين السلطان إلى حسنعلی مرفقةً بمكتوب آخر من الشاه حول جمال الدين، طبعاً لاغرو فى أن الشاه قد استشاط غضباً من الاتهامات التى نسبها إليه السيد جمال الدين و أنه يخشى النتائج الوخيمة التى ستحدثها خطابات السيد فى إيران. إن جل حنق الشاه هو أن السيد جمال الدين كشف حقائق حول الأوضاع الراهنة فى دولة إيران لا تبقى أدنى شك، إلا أن قدراً مما قاله السيد يبدو مبالغاً فيه.

التوقيع: السير لاسل<sup>(٣٠)</sup>.

عندما لم يحصل ناصرالدين شاه من خطاباته إلى أمين السلطان على أدنى نتيجة، ازداد غضباً فأرسل له من جديد الخطاب التالى:

«حضرة أمين السلطان... إنه لمن دواعى العجب أن سفير بريطانيا لم يقدم جواباً بعد. إذا كان قد بعث إليكم بشيء ما أعلمونى بذلك و إذا لم يفعل سلموه هذا المكتوب و طالبوه بالجواب.

لا شك فى أن هذا الشخص الشرير و المزور يجب أن يعاقب بموجب القانون إذ ما معنى أن يجلس فى لندن و أن ينشر هذه الأباطيل علنا ضدنا و ضد العرش فى كافة أنحاء العالم، كما يحرض الناس فى المجلة التى يصدرها على الإخلال و الشغب، إننا لا يمكن أن نقبل أبداً أن تكون حكومة بريطانيا صديقةً لنا أو مدافعةً عن عرشنا مع أنهم لا يريدون أن يفعلوا شيئاً يسمحون لهذا الشخص بأن يكتب كل هذه الأباطيل ثم يزعمون أن بريطانيا بلدٌ حر»<sup>(٣١)</sup>.

بعث أمين السلطان خطاباً إلى حسنعلی خان نواب معقباً على مكتوب الشاه:

«بعد العنوان - أرجو أن تكونوا بصحة جيدة. استلمت فى مدينة قم مذكر تكلم حول الموضوعات المدرجة فى الخطاب رقم ٩٩ لاسل، حول القضايا المتعلقة بالجمارك، أصدرت الأوامر اللازمة الى السيد أمين الملك و هو سيسوى الأمور، كما استلمت خطاب و جواب سعادة السيد السفير حول جمال الدين إلا أن صاحب الجلالة بانتظار وصول جواب من جانب حكومة بريطانيا، و الأفضل أن تعدّوا و تبعثوا جواباً بأى طريقة ممكنة لكى يتسنى لى تقديمه إليه.

إنى أعتقد أن الجواب يمكن أن يكون بهذا المضمون و على النحو التالى:

«إن السلطات البريطانية ستتخذ ما بوسعها من إجراءات فى هذا المجال».

٣٠. همان مدرک.

٣١. همان مدرک.

و مع أن ما يقوله الإنجليز يبدو صحيحاً إلا أننا يجب أن لا نخيب أمل هذا الرجل - ناصرالدين شاه -  
بهذه الطريقة، السبيل الأمثل هو أن يكون على أمل مساعدة الإنجليز و سوف أحاول فتح حساب  
لمطالبات شركة التنباك برصيد الشركة و تحصيل أموال الريجي على النحو المنشود...

أمين السلطان»<sup>(٣٢)</sup>.

بأدر سفير بريطانيا بإرسال خطاب أمين السلطان مرفقاً بالخطاب التالي إلى وزير الشؤون الخارجية  
البريطاني: «الخطاب رقم ٩٩ بتاريخ الإول من حزيران ١٨٩٢ من السير لاسل إلى وزير الشؤون  
الخارجية البريطاني.

يشرفني أن أرسل لكم طياً ترجمة للخطاب الخاص لأمين السلطان الموجّه إلى حسنعلی خان نواب.  
معالي الوزير الجزء الأول من هذا الخطاب حول شكاوى حكومة إيران من مأموري الجمارك، و  
أعتقد أنه لا توجد ضرورة لكي أثقل على معاليكم في هذا المجال. فقط أعلمكم بالموضع الذي طلبت  
من نواب أن ينقله إلى أمين السلطان. حضرة أمين السلطان يقول إن الشاه يحاول من جديد استحصا  
جواب من الحكومة البريطانية حول شكواه من جمال الدين أنهم ما زالوا يأملون عسى أن تقدم شركة  
التبغ و التنباك مساعدات للحكومة الإيرانية، كما صرح أمين السلطان في آخر خطابه أن الشاه أبدى  
امتعاضه الشديد من الحاكم الجديد لشيراز بسبب اعتقال و توبيخ قوام الملك بدون إذن صاحب الجلالة.  
سأحاول في الخطاب القادم إرسال تقرير شامل حول الموضوع.

طلبت من حسنعلی خان نواب أن يشكر نيابةً عنی أمين السلطان على المعلومات التي وضعها تحت  
تصرفنا و أن يقول له إنني أخبرت معاليكم موضوع جمال الدين ولكنني يجب أن أنوه أن الحكومة  
الإمبراطورية ينبغي لا تسلك سبيلاً آخر في مجال حفظ وصيانة أموال و ممتلكات شركة التنباك سوى  
الرجوع إلى السلطات القضائية.

التوقيع الاسل»<sup>(٣٣)</sup>.

أرسل وزير الشؤون الخارجية البريطاني، بناء على الخطابين رقم ٨٢ و ٣٨ لسفيره في طهران، البرقية  
التالية: «إشارةً إلى الخطابين رقم ٨٢ و ٨٣ عليكم الاتصال بأمين السلطان مع الأخذ بعين الاعتبار  
البرقية ٤٩ التي أرسلتها في سبتمبر الماضي»<sup>(٣٤)</sup>.

أرسل سفير بريطانيا، بعد وصول البرقية أعلاه، هذا الخطاب إلى أمين السلطان:

٣٢. همان مدرک.

٣٣. همان مدرک.

٣٤. همان مدرک.

- بعد التحيات - لقد كتبت شرحاً مُسهلاً لوزير الشؤون الخارجية البريطاني و أبلغته تفصيلاً بمطالب صاحب الجلالة شاه إيران القاضية بمنع مقالات جمال الدين من الصدور و قد تلقيت الآن من وزير الشؤون الخارجية أمراً برقياً بإحاطتكم عملاً بأن الحكومة البريطانية مستعدة لتقديم آرائها حول مقاضاة الصحف فى المحاكم الرسمية البريطانية إلى سفير إيران فى لندن. لكنى أود أن أعملكم بأنه طبقاً للسوابق الموجودة حتى إذا قُدمت أدلة دامغة و مقبولة فإن محكمة النقض و الإبرام لن تسمح أبداً أن تقوم إحدى القوى الأجنبية بخطوة ضد الصحف البريطانية. إن دفاع هيئة المحلفين و رأى العام و المشاعر العامة قوى لدرجة أنه نادراً ما يبدى القضاء رأيهم لصالح المدعى.

التوقيع لاسل» (٣٥)

بعد أن بعث الخطاب المذكور، أرسل لاسل فى ٩ من حزيران الخطاب السرى التالى إلى وزير الشؤون الخارجية البريطانى:

«قلهك ٩ من حزيران ١٨٩٢ الخطاب السرى رقم ١٠٤. معالى الوزير يشرفنى إذ أرسل لكم نسخة من المذكرة التى قمت بكتابتها لأمين السلطان و ذلك امتثالاً لأمركم الذى كنتم قد أصدرتموه فى البرقية رقم ٣٤. إنى نوهت لأمين السلطان بأن إمبراطورية بريطانيا أعربت عن استعدادها لإبداء رأيها لسفير إيران فى لندن حول المواضيع المناوئة للحكومة التى قام جمال الدين بنشرها فى لندن. أقدم لكم طياً نسخة من الخطاب الموجه إلى أمين السلطان.

لاسل» (٣٦)

أثر كل هذه المكاتبات و المباحثات، يظهر من فحوى خطاب ٦ حزيران للسفير البريطانى أن وزارة الشؤون الخارجية فى بريطانيا كانت بحاجة إلى مستند لمنع نشاطات السيد، لذلك قدم «الميرزا محمدعلى خان» سفير إيران فى لندن مستندات إلى وزارة الشؤون الخارجية فى بريطانيا، لكى يكف السيد عن القيام بنشاطات مناوئة لناصر الدين شاه. و يظهر هذا الأمر جلياً فى الخطاب التالى لسفير إيران:

«الخطاب المؤرخ ٢٢ من حزيران ١٨٩٢ من الميرزا محمدعلى خان سفير إيران إلى الماركيز اوف ساليسبورى.

معالى الوزير يشرفنى أن أبعث إليكم بالوثائق التى بحثنا بشأنها بالأمس، أرجو من معاليكم أن تتخذوا الترتيبات اللازمة بأقصى سرعة لكى أتمكن من إراحة بال صاحب الجلالة من جميع الجهات.

٣٥. همان مدرک.

٣٦. همان مدرک.

مع فائق الاحترام - محمد علي»<sup>(٣٧)</sup>.

على أثر إصرار ناصر الدين شاه على منع نشر مقالات السيد في ضياء الخافقين و إلقاء المحاضرات في لندن التي كانت وجهت ضربة لمكانة الشاه، سارع سفير إيران إلى لقائه طالباً منه المساعدة. يتحدث «إدوارد براون» في كتابه عن هذا الموضوع فيقول: «كان السيد في مقالاته حول إيران لا يتوانى عن سب الشاه و حكومته إلى الحد الذي سارع فيه سفير الحكومة الإيرانية في لندن إلى لقائه محاولاً تهدئته عارضاً عليه مبلغاً كبيراً من المال إن هو كف عن الكتابة و المحاضرة حول هذا الموضوع. لكن السيد أجاب بالنفي و قال لا، لن أَرْضَى إلا إذا قتل الشاه و بقرت بطنه و دفنت جثته في القبر. هذا الكلام الذي أدلى به يجعلنا نعتقد أن قاتل الشاه كان من أتباع السيد...»<sup>(٣٨)</sup>.

إن قلق و حساسية نظام ناصر الدين شاه إزاء استمرار نضال السيد جمال الدين الأسدآبادى في لندن يبدو و واضحاً جلياً من خلال التشبثات الحقيرة و الدينئة لقمع الحركة و توقيف مجلة ضياء الخافقين التي كان لها دور رئيسى في فضح النظام الاستبدادى القاجارى... أما الحكومة البريطانية كانت تبحث في الظاهر عن «مستند»! حفظاً لمصالحها، و أخيراً قامت بتوقيف المجلة بطريقة غير أخلاقية. يقول السيد صدر واثقى «... يبدو أن طلوع و غروب هذه المجلة قد تم في مدى قصير، فحسب المعلومات المتوفرة لدينا، بعد صدور عددٍ ليس لدينا علم بالأعداد التالية الأخرى<sup>(٣٩)</sup>. و طبعاً كانت مقالات هذه الصحيفة حول أوضاع و قضايا إيران، و إذا لم نقل بأن نشاطات الشاه و أمين السلطان و سفير إيران في لندن كانت ذات تأثير في إغلاقتها فإنها كانت ذات دخل في ذلك...»<sup>(٤٠)</sup>.

حول كيفية إغلاط الصحيفة بواسطة الحكومة البريطانية، يتحدث «السيد حسن تقى زاده» الذى كان على علم بالألأعيب السياسية فيقول:

«... سافر الموماً إليه، بعد فترة قضاها في البصرة، إلى لندن للعلاج من الوعكة التي ألمت به، و في شهر رجب عام ١٣٠٩ أسس صحيفةً بالعربية و الإنجليزية تدعى «ضياء الخافقين» في لندن، و كان يكتب في كل عدد منها مقالةً حول أوضاع البلدان الإسلامية.

٣٧. همان مدرک.

٣٨. انقلاب إيران - تأليف: إدوارد براون، الترجمة الفارسية، ص ٢٣. طبعه طهران.

٣٩. مجلة ضياء الخافقين، قد طبعت منها خمسة أعداد فقط.

٤٠. سيد جمال الدين الحسينى، تأليف: سيد صدر واثقى، ص ٢٢٣.



كانت مقالة العدد الأول حول خراب الأوضاع في إيران و في العدد الثاني المؤرخ غرة شعبان، نشر نسخةً من الخطاب الذي بعث به إلى جميع علماء إيران الكبار و حرضهم فيه على تنحية «ناصرالدين شاه».

استخدمت الحكومة البريطانية طرقاً عجيبة لإغلاق هذه الصحيفة و أخيراً أبلغت وزارة الخارجية البريطانية المطبعة التي كانت تمتلك الحروف العربية و تطبع الصحيفة (في إحدى القصابات في ضواحي لندن) أنه إذا استمرت الصحيفة في الصدور فإن الحكومة البريطانية ستوقف تعاملها مع المطبعة و ستعامل مع مطبعة أخرى ممّا سيلحق أضراراً فادحةً بها. بهذا التهديد احتجبت الصحيفة عن الصدور...»<sup>(٤١)</sup>.

طبعاً بالإضافة إلى إغلاق الصحيفة، فإن السلطان العثماني استجابةً لطلب ناصرالدين شاه و بالأعيب أخرى دعا السيد جمال الدين من لندن إلى إستنبول حيث نوه بضرورة حضور السيد إلى إستنبول لإيجاد الوحدة بين المسلمين مستدرجاً إياه إلى هذا «القفص الذهبي»... حيث ستتناول كيفية ذلك في مقال خاص مع الوثائق الخاصة.

و من الضروري أن نشير إلى أن الناشر للمجلة، لم يكن السيد جمال الدين نفسه، كما أن كلّ المقالات المدرجة أيضاً ليست بقلمه، و هذا ما يفهمه القارئ الباحث، و يتفطن له العارف العالم بأهدافه السامية... والسلام.

سيدهادي خسروشاهي

مدير مركز البحوث الإسلامية - قم - إيران

محرم الحرام ١٤٢١ هـ

---

٤١. سيدجمال الدين أسدآبادي، رهبر نهضت آزادي خواهي إيران، تأليف: سيدحسن تقى زاده، الطبعة الثانية، قم، إيران

**السيد جمال الدين الحسيني (الأفغاني)**  
**بالاشتراك مع آخرين**  
**ضياء الخافقين**  
**جريدة في العلوم و السياسة و الأخبار الصحيحة**  
**السنة الأولى - الأعداد ١ - ٥**  
**لندن - ١٨٩٢ م**

## ضياء الخافقين

إن للشرق على الغرب ديوناً، كان أولاه إياها أيام كان الشرق مشكاه لمصباح العلم و معرضاً تعرض فيه العقول بضائعها و الأفكار بدائعها، و كان الغرب مطروفاً في ليل الجهالات و حنّس الضلالات. و لما ظهر مصداق قوله تعالى: (وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا) [آل عمران: ١٤٠]، و ألقى العلم مقاليدَه في أيدي رجال الغرب و فتحوا به كنوز كل شيء و أبواب كل ثروة. و وجب تأدية تلك الديون للميسرة بعد النظرة، قامت عاصمة العالم المتمدن و مطلع شمس الحرية مدينة لندن ففكّت الرقاب من جدال الأسر و الاستعباد و نشرت الأمن و الأمان. ولو لا الغرب لبقى الشرق مسبعة تزار فيها الضواري على ضعاف النقاد، فأخذ الإنجليز يطوفون أركان الأرض بمشعل الحرية و منجل الانتقام حتى استأصلوا جمهور تلك الفضائل. و البرهان على ذلك في قوة المحسوس فإننا لم نر في الشرق قوما قاموا فحلوا ربة الأسر و الذلّ بأيديهم مع ما نراهم فيه الآن من شمول الأمن على أرواحهم و أعراضهم و أموالهم فتعيّن أن ذلك الخير جاءهم بسعي غيرهم و لا شك أن رجال الإنجليز في مقدّمة هذا الغير.

و لما كان من الضروري أن يتواصل الشرقي بالغربي فيعرف الشرقي أن معظم خيره نتيجة عمل الغربي فيشكره على إعادة حقه إليه بفوائده من غير ما طلب و يعلم الغربي أن الشرقي عرف ذلك الفضل فيزداد نشاطاً و يسعى دائماً في خير الشرق و جب أن يقوم جماعة من أحد الجانبين بنشر جريدة تكون باللسان العربي؛ لأنه أهمّ لسان في الشرق و لكونه لسان الدين الإسلامي و باللسان الإنجليزي لتكون واسطة هذا التعارف و التواصل. و لقد مضى على هذا الوجوب زمن و لم ينتبه للقيام به أحد لأن الإنسان كثيراً ما يشتغل بغير الضروري و يهمل الضروري حتى تنبّه الحوادث عليه فيتقظ له. فلهذا قد تشكّلت شركة إنجليزية في مدينة لندن لنشر ضياء الخافقين على أساس متين و نظام دائم بهذا البيان و من الله التوفيق. موضوع الجريدة - حصول التعارف و التواصل بين الغربيين و الشرقيين.

## الشرق و الغرب

الشرق في ذهوله عن قوامه و غفوته عن شئون يدعو إليها عزّ بقائه قد عدم الاستبداد بأمره و فقد الاستقلال في وجوده، حتى افتاق في رفقه أن يسنده الغرب بعزائمه. و اضطر بعزائمه. واضطر أن يركن إلى سقطات خوانه في بقية حياته.

أقطار قد دانت له عنوةً و حملت ألويةً سلطانه، أرجاء قضى مرَّ الحاجةً أن تلتف به خشيةً هلاكها،  
أنحاء خلست تحت جلبابه اتقاءً كوارث كشرت عن نابها (عياداً به منه).

فصار للغرب برهان ظاهر و سلطان قاهر و يد طولى لا يشدُّ عنه شارد أو لا يسبقه مبادر.

فإن أنف الشرق الآن و شمخ بأنفه أن يحبثو بفناء الغرب مستمداً به راجياً طوله و قد فرط من قبل  
فى حرز سيادته، ألا و هو العلم و العدل فما زاد إلا كمداً و نكداً.

نعم إن سوء اختياره فى مبادئه قد انخرط باستمراره فى سلك الطبيعة، و هى لا تنسلخ عن كيانه  
فجأةً فعليه إذا أثارته النغزة أن يتدرج فى إحالتها باتباع محجة حق بها للغرب أن يفوز بسامى مقامه.  
أصول فاضت بمظاهر مبهجة تنهر اللب و يحار فيها خربت الحدس و يقف دونها و غول الخيال.

و من له بهذه و قد ضرب الحجاب فلا يرى من الغرب إلا هياكل وصوراً تجول فى أرجاء المشرق  
بقوة، و هو فى جهل عما حتم عليه بسلطان لا محيص لا عنه و لا يزال فى حاجة إليه و إن كان مرا فى  
مذاقه كلا طبعه، و لا تيسر له ما به يخفف على نفسه عذاباً يورثه التناكر و لا قصد فيدعو بالويل و الثبور.  
ثم إن الغرب قد نضح بالكيس و انفجرت فيه عيون الحذق و سالت أودية العرفان فطمى فطوح ففاش  
سيلاً عرماً أطبق الشرق و كظت به شعابه و غيرانه و نفذ فى زوايا الإختصاص و صعد إلى شواهد  
القصور. و تمثل فى أوعية حاجاته أشكالا و برز فى مرايا أمانيه صوراً و ألونا فتشابكا و تلاصقا و  
امتزجا حتى صار كل عنصر لا يتقوم الآخر فى كيانه إلا به و لا يستوى فى بقائه إلا عليه إلا أن الغرب  
فى سلطانه قيوم يقسره الطبع أن يدفع آثاراً يطاوعه الشرق فيها على اختلاف سليقته و تنوع صيغته و هو  
فى تملل حسرةً على استقلاله، و كيف لا و إن التبجح يتبع الرضى و قد عدمه المضطر فى أطوار ما  
سبقها فى تلبسه اختياراً يتزح به... و إن الغرب فى حثيث سيره لا يفاجئه فى أكناف الشرق إلا تماثيل  
متقطبة تجبهه بفظاظتها و أشباح متعبسة تنخسه بغلظتها فيستشيط حنقاً و يتوقد غيظاً زعماً منه أن قد  
حمل إليه خيراً كثيراً فعليه أن يتلقاه بالبشر و البشاشة. فيستبدل الرفق بالقسوة و اللين بالخشونة و جميل  
الصنع بالقهر... و ليس لتلك الغلظة و تلك القسوة من علة إلا الجهل بأسباب قضت على كل بما يحق له  
ما داوم طوره و لازم شأنه. و ضل كل عن الوسائل التى ترضى بها النفوس فى مزاجها و قد ساققتها  
شئونها إليه و قسرتها فواعل الطبيعة عليه فهى لا تزال فى رباطها هذا فى تضارب و تنافر و تشاجر. لا  
الرئاسة ترضى السائدة منها و لا ضرورة الحاجة تُريح الأخرى.

و إن الأمة الإنجليزية لما و شجت عروقها بأرومات الشرق أكثر من الآخرين كان ضجرها أشد و  
النكير عليها أعظم. فساققتها التدافعات العنيفة إلى وسيلة بها وحدها تهدأ الخواطر و تطمئن القلوب، و  
إليها ترفع الأفكار تناقضاتها ابتغاء لوجهة الحق الذى بها يخلص عن شرب الباطل و يتنقش دونه أوهام

تنبثق من الرجل و الشره فتبعث على السخط... و تلك الوسيلة التي يبين كل من الشرق و الغرب ما طوته سريره فتبعثها سيرته و يكشف كل عن علل دفعته إلى التواصل و اضطرته عليه. و يعرض جليا على الآخر دواعى النفور و الحنق فى رباط حكمت به الطبيعة فى سيرها... فقامت جماعة فى الأمة الإنجليزية بإنشاء جريدة باللغة العربية أو الإنجليزية (ضياء الخافقين) كى تكون ترجمانا أميناً يفى بهذا المقصد الأقصى، و يسكن بكشفه عن الحقائق القارة روع القلق الذى لولاه لأثارته ظلمات الأوهام مرةً و أفزعته أخرى. (لمكاتب).

## كشف النقاب

### عن حالة مصر العمومية

لم تزل المسألة المصرية موضوعاً للبحث و المحاورات بين الجرائد و خطباء السياسة، و كثر فيها الخلط و تعددت الأقوال و تخالفت فيها الأفكار، و عمد كل فريق إلى ما يوافق هواه و يرتبط بغرضه و ينعقد بفائده و اخترع لأقواله أنواع الأسانيد، و حاول لتأييد أفكاره توضيح الأدلة و البراهين على علاتها و شوائبها، و كلُّ دائب في مسلكه ذاهب في طريقه مجتهد في تعزيز كلمته و تأييد حجته غير ملتفت إلى فحص الأمر و كشف الحقيقة، بل همهء الجميع أن يطعن هذا الجانب في أقوال الجانب الآخر بما يستطيعه من المغالطات و التمويهات حتى حفيت الأقدام و ملّت الآذان، فخرج المتفرج من هذا الميدان ميدان تسابق الكتاب و أرباب التحرير لم يع حرفاً و لم يفهم خطاباً و لم ير أثراً لسابق أو خيراً عن متأخر بعد أن تآرز الميدان و التفّ بغبار الأهواء و قسطل الأغراض فحُجبت شمس الحقيقة و تساوى الناظر إليه و المحتجب عنه. و كأنه قد تقرر في جداول السياسة العمومية أن هذا الملعب يتجدد و ينعقد في كل سنة مرة ثم ينتهي على غير فائدة و بدون نتيجة و بعد ذلك تنحلّ تلك الأفكار و الأقوال كما تنحلّ أحرف الصحف التي نقشتها بعد طبعها فتعود إلى خاناتها.

و إننا بعون الحق لا نريد دخولا في مثل هذا الباب و لا اشتراكا في أسمهم هذا الميدان، و لا يجمل بنا أن نختلط بتلك الفرق أو نميل إلى إحداها بعد أن جعلنا مركزنا في جانب الحق الفاصل و العدل الساطع. فيتعين علينا أولا أن نبسط الشرح في أحوال مصر بسطاً عاماً، و ننظر بوجه الإجمال إلى فروعها و متعلقاتها ثم نستنتج أوفق الطرق الموصلة إلى تحسين الأحوال و حفظ الحقوق و المنافع. و لأجل ذلك نبحت في أربعة وجوه - (الوجه الأول): علاقة مصر بالدول. (الثاني): علاقتها بالدول العلية. (الثالث): علاقتها بإنجلترا. (الرابع): حالتها الداخلية الحاضرة.

### علاقتها بالدول

إن بعد موقع القطر المصري عن مركز أوروبا، و عدم النصاقه بأملاك الدول الأوروبية و عدم دخوله في حصول التوازن الأوروبي لم يجعل له من العلاقات المرتبطة بمصالح الدول المقام الأول منها. فأكبر ما تهتم له الدول بشأن مصر ثلاثة أشياء: (أولاً): وجود حكومة كافلة لدوام الأمانة العمومية على رعاياها و حفظ حقوقهم و أرواحهم. (ثانياً): حرية التجارة و تبادل المواصلات. (ثالثاً): انتظام المالية على وجه يضمن تسديد أقساط الديون في مواعيدها. فإذا توفرت لها هذه الأمور لم يبق للمسألة المصرية كبير

شأن و لا عظيم أهمية. لكن ربّما اتخذتها بعض الدول العويّة في اليد تعاكس أو تستميل بها دولة أخرى على مقتضى ظروف السياسة، إنما لا يتعدى ذلك صفحات الجرائد و بطائق السفراء و ألسنة الوزراء فإذا نبيل الغرض أو حصل اليأس من نواله سكنت الأقوال و انخفضت الأصوات و لم يتغير في المسألة شيء مطلقاً.

هذا مع مبلغ المسألة المصرية من الأهمية في سياسة الدول، و هي أحرص من أن تولد منها أسباباً يتوقف عليها أمر حرب و سلم.

ولديها من المشكلات التي تهمها مباشرة من هذا القبيل جمهور عظيم. و أصغر بلدة في أصغر مملكة من ممالك البلقان لها عندها من الشأن و جليل الخطب ما ليس لعموم القطر المصري و سوذانه لما يتوقف على ذلك من خلل التوازن الأوروبي أو قوامه. و مع ذلك فقد رأينا بعض الدول قدر رضخت لحكم الضرورة في كثير من الأحوال التي مست صوالحها و خرقت لأجلها المعاهدات في تلك الجهات و تذرعت بالصبر على هذا الموضّ تفادياً ممّا عساه أن يجرّ الحرب التي تتماشها عموم أوروبا. فما بال البلاد التي هي أصغر أهمية في هذا الباب. و الدليل القاطع على صدق ما تقدم أنه لم تبق دولة من الدول إلاّ و صرحت أو لمحت برضاها عن الحال الحاضرة في مصر، المانيا قدر أشار مشيرها سابقاً على إنجلترا بضمها إلى بلادها فلم تلتفت إلى ذلك، و هذه أستراليا أعلنت مراراً أن ليس لها علاقة سياسية بمصر تمنعها من الموافقة على الحالة الحاضرة، و هذه إيطاليا لا تخرج تصريحاتها و تلميحاتها عن رأي هاتين الدولتين، و دولة روسيا أقامت زمناً لا تتحرك بكلمة في المسألة حتى دعاها اليوم داعي السياسة أن تتحد بفرنسا لنوال بعض الأغراض ورأت من ضمن ذلك جلب الدولة العلية إلى جانبها و دخل في سياستها و جوب هذا، فشرعت تستميل الدولة نحوها و تجذبها بجبال الآمال التي من ضمنها حلّ المسألة المصرية، فإذا تم لها الغرض و تورطت الدولة في الدخول معها ماطلتها حتى تنال مأربها من ذلك الاتحاد.

فلم يبق من الدول العظيمة إلاّ دولة فرنسا التي تدعى بحق في مصر و بارتباط علاقات متينة قديمة لا يليق الإقدام على مسّها و ليست تستطيع السكوت عليها. ثم يتفرع على ذلك و جوب تأييد نفوذها و محبتها لمصلحة المصريين و حقوق الدولة. فأما من جهة علاقاتها المتينة فهي لا تنماز في شيء عن علاقة بقية الدول التي بينها و لسنا نعلم لنفوذها في مصر تكييفاً أو تحديداً. أهو عبارة عن انتشار اللغة الفرنسية في القاهرة و تعليم بعض شبان المصريين في مدارسها أو لوجود موظفين فرنساويين في الإدارة المصرية؟ فإن كان الأمر كذلك و نشأت عنه حقوق مقدّسة لها و أننا ننبهها أن تطالب بمثل هذا

الحقوق كلا من روسيا و اليونان وسويسرا لأن اللغة الفرنسية منتشرة في تلك البلاد أكثر من مصر و التمدن الفرنسية فيها و لا يخلو الأمر من وجود موظفين فرنساويين هناك.

أما أن كان الغرض من تأييد النفوذ الفرنسي في مصر هو علو شأن رعاياها فيها و تقديمهم على سواهم و طاعة أولى الأمر لكلمة الفرنسية والاشارة التي تصدر من القنصل بما تهوى افراد رعيته فيهتضم حق الوطنى و يضحى فريسة لظلم الوالى و وطأة النفوذ الأجنبى كما حصل له فى أيام بعض الولاة السالفين، فيصل الحال إلى ما وصل إليه من ذل الوطنى و ضياع حقوقه و إقبال كاهل الحكومة بالديون فذلك مضرّ بمصلحة المصريين التي تهواها فرنسا، و معاكستها لما يجرى من الإصلاحات الحالية مضرّ بتلك المصلحة أيضاً. بقى حبها لمصلحة الدولة العلية و تأييد سلطتها المقدسة على مصر فإذا صدقت هذه المحبة، ينبغى عليها أن تبدأ بإخلاء الجزائر أولاً و تونس ثانياً ثم ترفع أطماعها عن الشام ثالثاً حتى تستقيم و تصدق تلك الدعوى.

نعم إن أرباب الغايات يتخيلون لفرنسا حقاً، و هو حق الفاتح لبلدة افتتحها ثم خرجت عن يده فهو يترصد الفرص لنوال ذلك الحق الذى ضاع منه و يشمئز ممن يقف سداً أمامه يمنعه من الحصول على ما فاته. غير أن سياسة الفتوحات قد انطوى أمرها فى فرنسا و انقضى نحبها مع الملوك و الإمبراطورات الذى كان من سياستهم افتتاح البلاد الشرقية لتأسيس دولة عربية تكون تحت حماية فرنسا. و ليس ذلك الآن من مشرب الحكومة الجمهورية التي لا هم لها إلا حفظ مركزها المهمّ فى أوروبا و إجراء الإصلاحات اللازمة لداخليتها حتى تصل إلى عرش السعادة المنقوش عليه بحروف النور (الإخاء و المساواة و الحرية) و تصير مثالا لبقية الأمم تتبعه لا أنها تلتفت إلى الفتوحات و الحروب التي ينشأ عنها خراب العالم المتمدن.

و إن ما نسمعه من الضوضاء بخصوص المسألة المصرية فهو ناشئ عما يصدع به الرعايا الفرنسيون قنصلهم فى مصر لفزعهم من الحالة الحاضرة و أسفهم على الزمان الماضى فيخاير القنصل وزارته فيظهر أثر ذلك فى الجرائد.

### علاقتها بالدول العلية

إن الدولة العلية هي صاحبة الحق المقدس فى مصر ولها السيادة عليها، و إننا إذا نظرنا بعين الإنصاف إلى الحالة الحاضرة نرى أن نفوذ الدولة لم ينقص شيئاً عما كان عليه فى الزمن السالف، فإنه بعد أن افتتحها السلطان سليم كانت مصر فى يد المماليك فى حالة الفوضى يعيشون فيها فساداً كيف شاءوا و لا تنال الدولة من منافعها شيئاً سوى ما يتيسر للوالى الذى يرسل فى كل سنة جمعه من بقية ما فى أيدي المماليك. إلى أن تولاهها محمدعلى فمال فى سياسته إلى اتباع إشارات فرنسا و قبول نصائحها و



حاولت أن تستعمل قوته و نفوذه في نوال أغراضها من تأليف دولة عربية، فافتتح لأجل ذلك البلاد الشامية و الحجازية و السودانية و كاد الأمريتم و تسليخ مصر و ما والاها من حوزة الدولة العثمانية، لولا أنه قد تأسس في سياسة الإنجليز و منافعها منذ القديم و جوب المحافظة على الدولة العلية و تأييد سلطتها، فاستدرك الأمر و دفع الخطب و خرجت مصر من تلك الحوادث مستقلة استقلالاً داخلياً، و انحصرت حكومتها في عائلة محمد علي و ذريته بعد أن لم يتمكن من الاستقلال التام، لكن بقي مبدأ الاستقلال كامناً في النفس تنتظر لأجله الفرص. و لم تزل الولاة من بعده يتوارثونه كبراً عن كابر دائبين في السعي للحصول عليه لحد أيام الخديو السابق، فكان هو أشدهم تمسكاً بهذا المبدأ و أنهضهم عزيمة لقضائه و أعظمهم تلهفاً للوصول إليه، فلم يمض يوم من أيام ولايته إلا و هو يشتغل لأجله حتى أثقل مصر بالديون لتكاليف تجهيزاته لهذا الأمر و خفض نفوذ الدولة في مصر بما كان يرفعه من سطوة الأجنبي و همّ مراراً أن يجاهر بما أضمره و دبره لكن الظروف لم تساعد على ذاك و ارتبكت عليه موارد صورته و مصادرها حتى خلع من منصبه.

هذا حال نفوذ الدولة العلية في مصر سابقاً. كانت سلطتها مهددة في كل حين بالزوال معرضة في كل آن للاضمحلال. أما الآن فإنها أثبتت قدماً و أقوى دعامة و الكل يعترفون بها، لا يخشى عليها من انحلال و أحكام الفرامين. ألم يُنقَضَ منها حرف و لم تخترق لها حرمة و السلطة الدينية و السياسية مؤيدة و لها الآن مندوب سياسي في مصر مطلع على ما كبر و صغر في داخلية البلاد إذا وجد ما يخل بشأن الدولة فلا يسكت عنه؟ فسلطة الدولة اليوم في مصر أحسن مما كانت عليه في السابق.

### علاقتها بإنجلترا

أن علاقة إنجلترا بمصر هي كعلاقة بقية الدول، لكنها تفضل عليها بأمرين مصلحتها في قنال السويس الذي هو الطريق الوحيد لأملاكها الشاسعة في الهند، و ارتباطها بما تعهدت به من إصلاح أحوال مصر الداخلية على نمط يضمن للجميع حفظ حقوقه و صوالحه حيث اضطرتها المصلحة العمومية و الخصوصية لإجابة حاكم البلاد لما استدعاها لإطفاء الفتنة التي استفحلت فكادت تذهب بجميع الحقوق، فلبت دعوته بسفك دماء رجالها و بذل أموالها بعد أن استدعت الدولة العلية صاحبة السلطة للقيام بتلك المهمة و استعانت بعدها بفرنسا، فتقهقرت عن مساعدتها. ثم تقدمت إنجلترا فأطفأت الفتنة و باشرت الإصلاح، و لزم لاستيفاء ذلك وجود جيش احتلال لها في مصر و توظيف بعض رجالها في الإيرادات للسعي في طريق تنظيمها و أعلنت للكافة أنها تنسحب بعساكرها من مصر بعد أن يتألف لها جيش يحميها من الطوارئ الداخلية حتى تصير مصر حكومة منتظمة قادرة على حماية نفسها داخلاً و خارجاً مع حفظ امتيازات الدولة العلية فيها. فقامت في وجهها قيامة أصحاب الأهواء و الأغراض الذين لا يسرهم وصل

مصر إلى تلك الدرجة بل لا يروق بأعينهم إلا ما كانوا فيه من انتزاف ثروة البلاد و استعباد أهلها و جعلها معرضة لنفاد أغراضهم فى كل وقت. و أخذوا يطالبونها منذ مباشرتها لإصلاح الأحوال المصرية بالجلء عن مصر و أقاموا أمامها جسراً من المعاكسات فى كل صغيرة و كبيرة داخلاً و خارجاً، و كثرت شكواهم من توظيف رجال الإنجليز و تداخلهم، يستطيعون إجراء الإصلاح و هم فى بلادهم بدون أن يحضروا إلى مصر و يتوظفوا فى إرادتها، على أن عدد أولئك الرجال الآن لم يبلغ عدد المتوظفين فى الحكومة المصرية من بعض الدول الأجنبية. و قد عمدت إنجلترا إلى تخفيض عدد جيش الاحتلال كلما يتم تشكيل فرقة للجيش المصرى الذى تؤلفه حتى وصل إلى ثلاثة آلاف و هو غاية ما يمكن تخفيضه.

ولو أننا سلمنا للمعارضين فى طلباتهم و انسحبت العساكر الإنجليزية اليوم قبل أن تصل الحكومة المصرية إلى النظام المطلوب فى القاهرة و ثبات الحال و الاستعداد الكافل لحفظ بلادها، فمن يضمن لإنجلترا سلامة طريقها للهند و حفظه من التعدى؟! فسيقولون إن معاهدة القنال تضمن ذلك، لكن من نظر إلى شأن المعاهدات فى أوروبا بخصوص الشرق و التفت إلى ما اخترقته أيدي المطامع من معاهدة برلين فى وقت السلم فضلاً عن وقت الحرب، و معاهدة باريس من قبل و ما نراه اليوم من تحمل الأسباب لجواز السفن الحربية الروسية من الدردنيل علم أن عقد المعاهدات وحده لا يحفظ شيئاً ما لم تكن هناك قوة تدافع عن حرماتها. ثم من يضمن من جهة أخرى تحسين المالية و دوام ثقة أوروبا و المداينين بها. و هذا خطاب مستر جلاستون ما كاد ينطق به لبعض أغراضه فى الانتخابات الجديدة من وجوب إخلاء القطر المصرى قريباً حتى انخفضت أسعار القراطيس المصرية انخفاضاً مؤثراً مع علم الناس بمقدار ما يتفوه به مستر جلاستون من هذا القبيل و أنه تعود أن ينطق بمثل ذلك عند قرب الانتخابات ليعارض به الوزارة الحالية فإذا سقطت و استبدلت بوزارته لم ينحرف أدنى انحراف عن اتباع سياستها فى مصر.

### حالتها الداخلية الحاضرة

لا ينكر المعاند و لا يجحد الجاحد أن مصر اليوم سالكة فى طريق النظام و الحرية مسلكاً تسلكه الأمة المصرية فى أى دهر من الدهور منذ عهد الفراعنة إلى اليوم. فالأهالى آمنون على أرواحهم و أموالهم و قد غلت أيدي حكام الاستبداد عنهم حتى تساووا بهم فى الحقوق و المزايا. و تخففت الضرائب تخفيفاً مهما عن كواهلهم و تمتعوا بحرية الأفكار و الجرائد و ذاقوا لذة المساواة فى القانون و انتظمت الأحوال المالية؛ فنى الإيراد و زاد عن المنصرف بمبلغ نصف مليون جنيه فى الميزانية الجديدة، و قد أحسن الجميع بتباشير التقدم و النجاح و لم يبق إلا الاستمرار على سلوك هذا الطريق حتى تصل مصر إلى منتهى نظامها المطلوب.

و إن لنا أفكاراً جمّة و ملاحظات كثيرة فيما يختص بالأحوال الداخلية لإصلاح ما بقى من الخلل و ما يوجد من الفساد، سنأتى على تسطيرها فى الجريدة بالإسهاب متتابعة.

### جملة القول

من حيث إن دولة الأيام و دورة الأزمان قضت على الشرقى أن يستعين بالغربى فى نظام أموره و حسن أحواله و أن يرد الغربى إليه ما كان اقترضه من التمدن و المعارف و العلوم أيام كان الغرب فى جاهليته و غياهب ضلّالته، فيجب على المصريين أن يتقبلوا هذه المساعدة و المعاونة بقبول حسن و يبصروا لحكم الضرورة التى حكمت عليهم و على إنجلترا بالتداخل فى أمورهم و أن يستفيدوا لأنفسهم منها حتى يصلوا إلى نقطة الكمال فى التمدن و التقدم و تصير حكومتهم مؤسسة على دعائم الوطنية و الحرية فتنسحب إنجلترا من بينهم بعد أن تركهم مثالا للشرق يحتذيه فى التقدّم و النجاح. و هم أحزم رأياً من أن يميلوا إلى أرباب الأغراض و الأهواء الذين لا يريدون بهم خيراً. و إنّنا نجلّهم عن أن يكونوا بمنزلة الصبى الذى يفرع و يشمّز من تلقى العلوم فى المدرسة و يحاول الانتطاع أو الهروب تفادياً من ثقل الدراسة فإذا بلغ أشده ذاق لذة العلم و حلاوة فاستقبح ما فرط منه.

فينبغى أن يعاونوا الإنجليز و يساعدوهم فى طريق إصلاحهم فيذوقوا حلاوة التقدّم و فائدته أولاً فأولاً.

[إن جريدتنا هذه مستعدة لنشر كل ما يرد إليها من المقالات التى تشير إلى سدّ خلل أو دفع ضرر أو رفع مظلمة أو ترشد إلى إصلاح فاسد و مداركة خطأ فى الأحوال المصرية الداخلية فيتنبه القوم إلى وجوه الإصلاح و تفوز المصلحة العمومية بذلك و الله يهدينا إلى أبلغ صواب. (رئيس تحرير الجريدة)].

## معاهدات الدول

لما علمت هيئة الاتحاد الثلاثي أنه لا قبل لها بالظفر على فرنسا و روسيا إذا اشتبكت الحرب بين الفئتين ورأت أن دوام اشتغال الدولتين المذكورتين بزيادة التجهيزات الحربية يقضى عليها بالمقابلة بالمثل و أن دولة أستراليا التي هي أحد أركان تلك الهيئة وصلت إلى درجة العجز عن السير في هذا الطريق، كما أن دولة إيطاليا صرحت عند تجديد التحالف الثلاثي بأن ماليتها أصبحت لا تقوى على دوام احتمال أعباء النفقات الحربية، نظر لما أصاب أهل بلادها من الفقر المدقع الذي اضطر الكثير منهم إلى الهجرة و مفارقة الأوطان بسبب ما تحملوه من أثقال الضرائب و الرسوم و ما ألم بتجارتهم الكساد العظيم بعدم إمكان الاتفاق بين فرنسا و إيطاليا على المعاهدة التجارية و تحققت دولة ألمانيا أنها ليست أقل افتقاراً من حليفيتها إلى الاقتصار في أمر التجهيزات المذكورة؛ فلهذا اختارت تلك الهيئة مسألة الحرب المالية حيث ظنت أنها تضعف بواسطة ما تجرته فيها من الخدع قوة فرنسا المالية فينعكس هذا الضعف بالطبع إلى روسيا فتتهادى أردكان الدولتين المذكورتين إلى السقوط و يقع الهرج و المرج في فرنسا أولاً فتضعف ماليتها فلا تستطيع مساعدة روسيا بقوة المال، فتقف عند ما هي عليه و لا تجد سبيلاً لزيادة التجهيزات الحربية؛ و لذلك امتنعت بيوت ألمانيا التجارية عن قبول الأوراق التي أصدرتها دولة روسيا في مقابلة القرض الأخير و حيث كانت منافع الحكومة الإنجليزية تقضى عليها بالسعى في إضعاف قوة روسيا، و قد صادف هذا الأوان زمن اشمزاز بيت روشلد و غيره من بيوت المالية العظيمة في لונدره (لندن) و اعتراضها على دولة روسيا لداعي قسوتها و اعتدائها على الإسرائيليين و طردهم من بلادها امتنعت تلك البيوت عن المداخلة في أمر القرض المذكور و تنحت عن قبول أوراقه؛ فقابلت بيوت التجارة الفرنسية و الروسية هذا الأمر بالامتناع عن ابتياع أوراق ألمانيا و إنجلترا و أستراليا و إيطاليا وسعت في بخسها كل السعى حتى نشأ عن ذلك تعطيل كثير من المعاملات و ارتبك العالم المالي في كل جهة أشد ارتباك عادت أهم خسائره على الفرنسيين لأن الشق الآخر عاكسهم بصورة مهمة كاد أن يقضى مفعولها على بيوتهم التجارية بالحزاب و الدمار لولا قوة دعائم تلك البيوت و استعداد ماليتها لمقابلة الخصم بمثل ما جاء به، فاشترت البيوت الفرنسية أوراق القرض الروسى و هي غير مكتثرة بما أصابها من الخسائر في هذا الأمر الذى فيه تأييد شركة روسيا و إعلاء شأنها.

أما توجه المسيو جيرس إلى باريس فهو و إن كان ظاهره يدل على أن القصد منه إحكام الولاء بين روسيا و فرنسا و إبداء الشكر لفرنسا على ما أظهرته من الهمة و المساعدة إلا أننا علمنا من بعض الأخبار الحقيقية أنه حصلت المذاكرة بشأن الأعمال التي تتخذها حكومة إنجلترا ليرسخ بها قدمها في

مصر، و استقر الرأي على فتح الكلام فى المسألة المصرية بصورة جدية حتى إذا تيسر إخراج الإنجليز من مصر قويت كلمة فرنسا و استظهرت روسيا على إنجلترا و أمكن بهذه الوسطة ضم الدولة العلية إلى الاتحاد الثنائى فتقوى شوكته و يعتز جانبه و تتحقق له الغلبة و الفوز على الشق الآخر فقد تبين أن قوة الحزبين أصبحت متوازية متكافئة و ثبت أن الظفر و النصر لا يقتربان إلا بالحزب الذى يتماوج بين جيوشه اللواء العثمانى و هذا هو السبب الذى اضطر جميع الدول الأوروبية إلى المسابقة فى التهافت على محبة الدولة العلية و التزلف إليها، و حمل رئيس هيئة الاتحاد الثلاثى و غيره من أكابر الرؤساء و أعظم الحكماء و فطاحل رجال السياسة فى الكون أن يجعلوا دار السلطنة العثمانية محطاً لرحالهم و كعبة لآمالهم فهم يعدونها بالمنافع الجممة و الفوائد العظيمة و كل منهم يخطبها للقرب من حكومته و الاتحاد مع دولته، و لكن فات على الجميع أن جلالة السلطان عبدالحميد يعلم أن هذا التزلف لم يكن إلا لقصد الاستظهار و الاعتزاز بقوة دولته العلية فهو لا يضعى إلى تلك المواعيد و لا يغتر بز خارف الأقوال؛ و لذلك لا يحيد عن جادة الحيادة و التخلى عن الميل و الانحياز إلى جهة مخصوصة، بل يعامل الجميع على نسق واحد المساواة فى كافة الأمور و الشؤون و لا يعتمد فى كل إلا على الحكمة و ملازمة السكون حرصاً على منفعة دولته و تأملاً فى العواقب و حفظاً للسلم العام، و لا يتصور أن جلالته يستعين بفرنسا على إنجلترا فى حل المسألة المصرية و إخراج الإنجليز من مصر لأنه خبير بأحوال الجمهورية الفرنسية لا يخفى على حكمته ما يكّنه ضميرها من سوء النية متى خرج الإنجليز بواسطتها، و لا يقال إنه يغفل طرفه عن مصر و إنما هو ينتظر فى أمرها حلول الوقت الذى يمكن جلالته من حل إشكال المسألة على وجه يوافق مصلحة الدولة العلية.

هذه خطة السياسة المتخذة لدى الدولة العلية و لا ريب فى أنها أحكم سياسة تضمن حسن الحال و شرف المكانة و جليل الفوائد فى الاستقبال، و على هذا يحق للدولة العثمانية أن تفتخر بوجود زمام أمورها فى يد جلالة السلطان عبدالحميد الثانى، فهو الذى أنقذها بهمته العلية و تدابيره الصائبة من هدة السقوط و جدد مجدها و أعاد عزها و لا شك أنها ستصل فى عهد خلافته العظمى إلى أعظم ما كانت عليه فى أيام أجداده الكرام فإن الحال دليل الاسقبال. (لمكاتب).

## الخلافة

إن مؤرخى الشرق يخصّون صفائح تواريخهم بذكر السلاطين و الوزراء و قواد الجيوش و الحوادث التى لهم بها علاقة تامّة، و يهملون عامّة الناس و شؤونهم غالباً سعدوا أو شقوا. و تراهم يطرون فى أوصاف قصور الملوك و نعوت خيولهم و طرز موائدهم و ألوان أطعمتهم و أزياء القائمين بالخدمة و يطون جليلاً عظيماً تحت طيّ كلمة واحدة، حتّى إنّ الحريص على كشف أحوال الأمم الراغب إلى معرفة سيرها فى معالم المدنيّة و مدارج العلوم الطالب لاكتناه صعود الشعوب و هبوطها لا يزيده خوضه فى أوراق تلك الكتب إلّا حسرة و ندامة يتبعها دوار و حيرة.

لا ريب أن لذلك الاهتمام و ذاك الإهمال أسباباً شتى، و أعظمها العقيدة الدينيّة. و إنّها هى التى تسرى فى جميع خطرات النفوس و فزعات القلوب و حركات الجوارح و بها تنهى الأمة و عليها تقوم العائلة إن خيراً فخييراً و إن شراً فشرّاً. و قد التزمت جريدة «ضياء الخافقين» أن تذكر تاريخ القرن التاسع عشر، خصوصاً ما يتعلق بالشرق. لذلك وجب أن نبين عقائد المسلمين فى السلطنة و السلطان؛ لأنهم لشدة تماسّهم بالمغرب و تشابك مصالحهم به يكون ذكر أحوالهم أهمّ من الأمم الساسعة التى لا زالت تواريخها محتجبة تحت ستائر الخرافات.

إنّ السلطان عند المسلمين كافة هى إنفاذ أحكام شرعها الله لتنوير العقول و تهذيب النفوس و تعديل الأمال بعد القدرة على استنباطها من القرآن و السنّة المحمديّة. و للإشعار إلى هذه الرئاسة الروحانيّة و الجسمانيّة يعبرون عن السلطنة بالإمامة و الخلافة و يحسبونها فى السمو و النقاوة تلو رتبة النبوة.

و السلطان (أو الإمام أو الخليفة) من يتحقق بالشرع فى باطنه و يقوم بإنفاذه فى ظاهره.

ثمّ إن طائفة من الخوارج (و هم الذين حاربوا علياً كرم الله وجهه فى نهر واد و يقطنون الآن فى سواحل عمان و زنجبار و جروه و شنكيت) ذهبت إلى عدم وجوب الخليفة مستدلاً بأنّ الشرع فريضة على كلّ ذمّة و يجب على كلّ إنسان أن يأمر بالمعروف و ينهى عن المنكر و البغى. و هذا الحق المشاع كافل لصون الشرع و يثّه فى العالم و به يقوم النظام العامّ فلا ضرورة لتسليم الزمام إلى يد رجل واحد يستغويه الشيطان و يقعد به عن إقامة الحق ضعف الجنان.

و طائفة أخرى منهم حكمت بوجوب نصب إمام عادل عالم بمدارج الدين من أى قبليّة كان و فى أى أرض نبغ؛ حرماً على نظام الشرع و تجنّباً عن الفوضى و وجلامن الهرج و المرج.

وإنَّ الشيعية أظقت على أنَّ الإمامة في عليّ و أولاده إلى يوم القيامة و أنَّه حقّ على الله لطفاً منه أن يختار من تلك السلالة إماماً معصوما يصون به الدين عن الزيغ و الخلل إقامة للحجة على الخلق. إلاَّ أن الزيدية منها (و هم سكّان بلاد اليمن) زعمت أن الإمام لا بدّ أن يكون من سلالة زيد بن عليّ بن حسين بن عليّ، و أنَّ الإسماعيلية (قاطني النجران و بعض سواحل الهند) حصرتة في ذرية إسماعيل بن جعفر الصادق (و هو من أحفا عليّ) و أنَّ الاثني عشرية اعتقدت أنَّ الإمامة في أولاد موسى بن جعفر و أن عدد الخفاء الحقّة اثنا عشر أولهم عليّ و آخرهم محمّد المهدي و هو غائب و عن أنظار الناس منذ ألف و خمسين عاماً و سيظهر ذاك الإمام الحقّ و يملا الأرض قسطاً و عدلاً بعدما ملئت ظلماً و جوراً.

و إنَّ اهل السنة و الجماعة قد أجمعت على أن الخليفة لا بدّ يكون قرشياً عادلاً عالماً بأحكام الشرع قادراً على استنباطها من القرآن و السنة المحمدية عارفاً بفنون السياسة مقداماً في الحروب قوياً في الشدائد حافظاً للحدود الشرعية و مع كل هذا فإن صحّة خلافته إنّما هي بإجماع أهل الحلّ و العقد. و إذا عدم القائم بأمر المسلمين شرطاً من هذه الشروط فهو متغلب لا طاعة له على الناس البتّة. هذا هو خلاصة عقائد المسلمين في السلطنة و السلطان و سنشرع في أصل المقصود في العدد القادم و من الله العناية.

(الشيخ محسن)

## أحوال فارس الحاضرة

إنّ لصراخ الفارس دويًا آفاق الأرض. قد أقفرت البلاد و بارت الأرضى و غارت الأنهار و تبدّد الناس فى شاسعات الأقطار شذر مذر. إنّ سواد العراق و مدُن القفقاظ و أمصار ماوراء النهر و قُرى الخوارزم و قصبات بين النهرين غصت بوجوه غبرة. ذرارى الأمائل و سلاله الأفاضل يكدّون آناء الليل و أطراف النهار فى أعمال خسيّسة و حرف دنيئة تأنف منها الفوس و تعاف منها البطاع. إنّ إيران بسعتها قد ضافت على أنبائها، و نبت بأهلها، و ليس فى تلك البسيطة الرحبة إلاّ أختصاص حقيرة و أكنان صغيرة و دور حرجة يستكنّها شعث غبر رثّ الثياب كأنّهم ينازعون الموت و يراقبون الأجل. الجور قد تمثّل فى تلك البلاد سلطاناً قاهراً لا يُحدّ طوره و لا يُسبر غوره، و القسوة برزت بصورة بشعة و هيئات شنيعة تقشعر منها الجلود. جدع الأنوف و قطع الآذان و شقّ البطون و جزّ الرؤوس أعمال عادية و أفعال يومية لا يستغرب منها السامع و لا يستبشعها الرائي. و دونها فظائع تأبى النفوس البشرية عن استماعها و تجم دون ذكرها و تضطرب حياء و خشيةً كلّما خطرت فى لوح خيالها.

الحكومة قهرت الشرع فأبادته و كرهت النظام المدنى فمجّته و ازدردت بناموس العقل و الفطرة فطمسته. فلا يسود فيها إلاّ الهوس و لا يأمر إلاّ الشره و لا يقوم بالأمر إلاّ القهر و الزور و لا يحكم إلاّ السيف و الكيّ و السوط. يلذّها سفك الدماء و تباهى بتهاك الأعراض و تعجب باستلاب أموال الأرامل و الأيتام. فلا أمان فى تلك البلاد، و إنّ قاطنيها لا يرون وسيلةً لصون الحياء من أنياب الظلم القاهر إلاّ الفرار. قد هرب خمس الإيرانيين إلى الممالك العثمانيّة و البلاد الروسيّة، و تراهم يجولون فى الأزقة و الأسواق بين حمّال و كنّاس و زبال و سقا. و هم برثة ثيابهم و كلوحة وجوهم و خساسة حرفتهم يستبشرون بالنجاة و يشكرون الله على بقية الحياء... لا حدّ فى الأقطار الإيرانية للضرائب و الجبايات و الخراج و المعكوس. إنّ الجرائم ليست لها حقائق أحرزها الشرع و حكم العقل، و الجزاء لا يحده حصر، كلّ هذه تحت سلطان الهوس و الشره و القهر، لا دستور للحكومة و لا نظام و لا قانون. كلّ يفعل ما يقدر عليه و تدعو شهوته إليه و لا رادع لقضاء الحاكم و لا مانع لحكمه. يأخذ الجار بالجار و يدمر قريةً بذنب يدّعيه على رجل (ولا ذنب له)، كلّ مسئول لديه عن الكل... الحاكم يقدم للشاه على حسب عظم الحكومة و صغرها، تقدمة (بيش كش) و يلتزمها على نفسه كلّ سنة شكراً لتوليته (ولا شهريّة له) ثمّ إنّه يأخذ من كلّ من يستصحبه لخدمة الحكومة أو خاصّة شخصه من مدير و كاتب و معاون و شرطيّ و



جلاد و طبّاخ و فرّاش و سائس و بَغّال مبلّغاً جزاءً لاستخدامه (ولا شهريّة لهؤلاء أبدا). و هذه القطعيّة الضاريّة و الضباع الجائعة تثب فجأةً على البلاد، فتفترس و تنهش و تبلع و تدمّر ولا شفقة تكف ولا عقل يزجر. فالويل كلّ الويل لقوم قضت الأقدار عليهم بحكومة جائرةً وحشيّة كهذه... و إنّ الحاكم و أتباعه للاستحصال على ما نقوده أولاً و ما التزموا على ذمتهم لا يدعون في مدّة الحكومة و هي غير معمولّة عملاً شنيعاً و فعلاً فظيماً و أمراً بشعاً إلاّ و يرتكبونها... يعلّقون النساء بشعورهن و يضعون الرجال مع الكلاب العقور في الجوالق و يسمّرون الآذان على ألواح من الخشب و يدخلون زماماً في العرنيين و يديرون ذاك المظلوم بتلك الهيئة المحزنة في الأزقة و الأسواق و إنّ أهون العذاب عندهم الكى و الضرب بالسياط.

و إنّ الحكومة الإيرانيّة لا تمون العساكر و ليس لهم لا شهريّة ولا جراية فإنّما تكلمهم إلى قدرتهم في الغضب و حذقهم في السرقة. تدبّر فيما يكابده الأهالي و يقاسونه من هذه الحكومة الجائرة الحمقى. أليست هذه هي الأُمّة الإيرانيّة التي سادت الأمم في زمانها؟! أليست هذه هي الأُمّة الفارسيّة التي أحييت العلوم في العالم الإسلامي و أقامت الديانة على دعامة الحق بقوة براهينها و قومت اللغة العربيّة بعالي تصانيفها؟! أسفاً على هذه الأُمّة كيف أبادها الجور و بدّدها الظلم حتّى سقطت عن عداذ الأمم العظيمة و كاد أن يندرس رسمها و ينطمس اسمها. أين العلماء و أين حملة القرآن و أين حفاظ الشرع و القائمون بأمر الأُمّة؟! و أين نصراء الحق و العدل؟!

(السيد)

**ترجمة ما فى القسم الإنجليزى  
إنجلترا لدى المحافل الأجنبية  
بقلم الجنرال سير فريدرك كولد سمد**

إنه نظراً لضيق المقام و أهمية المقالات الأخرى، لا نستطيع فى هذا العدد أن نأتى بترجمة كل المقالات الإنجليزية مستوفيةً و لكننا ندرج لقراءنا ملخصها].

قال: إن العاقل البصير يعلم أن من واجبات السفير أو نائب الأمة لدى دولة أجنبية الاطلاع على أخلاق سلطان البلاد التى يتعين سفيراً فيها، و أن يكتبه آراءه و آراء الرعية فيه و فى دولته و أبناء جنسه، ولكن من سوء الحظ نرى أن سفراء الدولة الإنجليزية و سائر مستخدميها فى الخارج يقصرون فى هذا الأمر المهم و يهملون هذه الفريضة العظيمة. و إنما مبلغهم من العلم ما يبلغ أسماعهم من الأجانب و ما رأوه فى أوراق الكتب و طى السجلات. و يزعم بعضهم أن معرفة شىء من اللغات الأجنبية كاف بواجبات خدماته و أنه يقدر بها على استنباط خفيات الأمور و حلّ المشكلات و دفع المضار. و يحسب أنه يمكنه القيام بوظيفته بإعانة المترجمين و سائر بطانته أيّا كانت، مع أن البطانة كثيراً ما توجب أضراراً باهظة إذا لم تكن من أهل الصلاح و القدرة. فيمكننى أن أقول بناءً على هذا إن الإنسان إذا لم يكن بنفسه قادراً على أداء وظائفه هذه فلا يليق للحكومة أن ترفعه إلى هذه المنزلة الرفيعة، و إن الذين نجحوا من سفراء الإنجليز فى خدمتهم، هم الذين كانت لهم خبرة تامّة بأحوال البلاد و أخلاق الأهالى، و كانوا يعرفون طبائع الشعب و أميالهم و ما تطمح إليه نفوسهم، و من عدم منهم ذلك فقد خاب أمله و ضلّ سعيه و أضرّ بالأمة الإنجليزية و جعل كلمتها هى السفلى و ذهب بسطوتها التى كانت راسخة فى تلك البلاد من قبل. فإذا قلنا بوجود الخبرة و النباهة لسفرائنا الذين فى عواصم أوروبا فيجب علينا أن نعترف بأن سفراءنا فى الأستانة و طهران أحوج إلى الخبرة و كثرة الاطلاع بأحوال الأمم الشرقية و دولها منهم؛ لأن هاتين العاصمتين أهمّ المراكز بالنظر إلى السياسة الإنجليزية من سائر العواصم؛ لأن مطامع الدول الإفريقية متوجهة نحوهما. هذه هى بلاد فارس التى تترقب روسيا أن تثب عليها فجأةً و أنها قد أعدت جيشاً عظيماً من التركمان، و مدت قضبان الحديد فى أطراف بلاد خراسان ولو لم يهتم سفير الإنجليز فى طهران لقضى الأمر. ولا يخفى أن مباراة روسيا لإنجلترا لاتتخصر فى انقاد كلمتها ونشر قوتها بل تجاريها فى التجارة أيضاً ما فتحت إنجلترا باب التجارة فى نهر كارون إلاّ سعت روسيا فى تسهيل طرقها فى

طرف خراسان، وزد على ما تقدّم أنها قد أجبرت الشاه على إعطاء امتياز السكك الحديدية لها، و كل هذه الأمور ترشدنا على أن سفيرنا في بلاد فارس يجب أن يكون يقظاً عارفاً مقدماً قادراً على دفع المضار عن تلك البلاد التي هي متجر لبلادنا و باب من أبواب الهند.

### خلاصة مقالة

#### الأستاذ فامبرى فى تقدّم العلوم عند المسلمين

قال العلامة الشهير الأستاذ فامبرى فى مقالته: إن العلوم فى قاطبة العالم الإسلامى قد تقدمت تقدماً عظيماً عمّا كانت عليه سابقاً و قد علم أبناء الشرق ضرورة اكتساب العلوم و الفنون التى هى بغية الإنسان، و قد جدّوا لاسترجاع ما فاتهم من المجد فى الزمن القديم حين كانت بلاد الشرق محور التقدم و مهد سعادة الجنس البشرى و منبت أرباب القلم، و قد خلصت الأمم الشرقية أنفسها من ظلمات التعصب و سطع ضياء العلم فى أرجاء البلاد العثمانية خصوصاً فى أيام جلاله السلطان عبدالحميد و شيّدت المدارس و أنشئت الجرائد و ترجمت الكتب الإفرنجية. و أما الفارسيون فإنهم و إن كانوا فطرةً يرغبون إلى اكتساب العلوم و المعارف ولكن الشاه لشدة حرصه على جمع المال لا يساعدهم على مرغوبهم؛ و لذا لا يسود فى أقطارهم إلا الجهل و الناس يئنون تحت هذا الغلّ القمىء. و قد حان للغربى أن يعامل الشرقيين بعد ترقياتهم العظيمة هذه فى غالب الأقطار و يكلمهم بالقلم و القرطاس بدلا من السيف و الترس، و يجب عليه أن يعاونهم على اكتساب وسائل المدينة و نشر الفنون كما هو اللائق بالكمّل من أهل الخير فى القرن التاسع عشر. و لما كان الشعب الإنجليزى أول من جدّ لسعادة الشرق فيسرنا جميعاً أن قد بزغ فى مدينة لندن ضياء لإنارة الخافقين و نرجو له الفوز و النجاح.

#### قوة روسيا فى آسيا

ملخص ما قاله الماجور ولف مارى هو: إذا نظرنا إلى مواقع الأراضى فى أفغانستان و تعمّقنا فى حالة الأفغانيين علمنا أن العسكرية الروسية فى آسيا و إن كانت قويّة لا توجب لنا خطراً فى البلاد الهندية، نعم إنها تطمع فى خراسان منذ مدة مديدة ولكنها لا تقدم إلا بعد موت الشاه فلا صحة لقول المرجفين الذين يزعمون أن روسيا ستهجم على أفغانستان قريباً فإنها تعلم أن خطوة منها نحو تلك البلاد تبعث القبائل على الاتحاد مع الجيش الإنجليزى لمكافحتها. و الذى يجب علينا أن لا نذهل عنه هو أن روسيا لا تألوا جهداً فى إلقاء الفتن فى أوروبا و لا تزال تجدّ فى أضعاف الدولة العثمانية فيجب على الدولة الإنجليزية أن تسعى فى حفظ حقوق تلك الدولة و تؤيد حلفاءها سدا لمطامع الروس و كفّاً لشرها.

#### أدبيات عثمانية

#### أدبياتسز ملت دلسز إنسان قبيلند ندر

زمان سابقده عثمانلی ادبای مشهوره سی وار ایدی لکن شو صوک سنه لرده سایه فیضوایه جناب بادشاهیده عثمانلیارده اون سنه دن بری ادبیات بز ترقیء فوق العاده کوستروب عثمانلیجه بک جوق کتب أدیبه و حکمیة و تاریخیة و علمیة و فنیة طبع و نشر اولندی. اسلاف و معاصرین ادبای عثمانیة نک اثار جلیله سی جداً شایان اعتنا اولد یغندن بعض بی خبر اوروبالیرلی ایقاظ ایجون ادبیات مباحوث عنها مطالعه سنی توصیه ایدرم.

(ویلسن)

## مراسلات

### مصر

#### (لمکاتبنا الخصوصی)

#### القاهرة فی ٦ من ینایر (کانون الثانی) سنه ١٨٩٢

أعظم المنافع التي اشتهرت في الديار المصرية بعد احتلال الجيوش البريطانية لها إصلاح الري و توسيع نطاقه حتى كثر ارتفاع الزراعين بماء النيل الذي كان ينصب في البحر المتوسط فيذهب الكثير منه سدى ولا تروى به الأراضي. أما الآن فقد كثر الترع المتوزعة في أراضي مصر السلفى و أصلحت القناطر الخيرية المبنية أعلى رأس الدلتا فصار الفلاح يزرع الأرض هناك صيفاً و شتاءً و عُمّقت الترع و وسعت في مصر العليا فلم يعد يخشى على الأراضي من القيط و الظلماً إذا لم يتعال فيضان النيل ولا تجذب الأرض هناك من الشرق كما كان يحدث بها في السنين السالفة حين كان الجوع يشتد على الأهالي الذين تجذب أرضهم. و قد جادت الأرض جوداً لم ويعهد في السنين السالفة فإنهم يقدرون حاصلات القطن بنحو اربعة ملايين ونصف مليون قنطار في هذا العام، وذلك أعظم ما جتته مصر من القطن من أول ابتدائها بزرع القطن إلى الآن. لكن أسعار القطن قد هبطت هبوطاً فاحشاً لم يُعهد له مثيل في سالف الأعوام، فإن قنطار القطن يباع اليوم أرخص مما كان يباع في العام الماضي بنصف ليرة إسترلينية، و كان في العام الماضي رخيصاً جداً بالنسبة إلى الأعوام السابقة، و السبب في هذا الرخص العظيم كثرة الحاصلات هنا و في الولايات المتحدة بأمريكا و كثرة الموجود منه في أسواق إنجلترا. و قد صدرت بلاد مصر في هذا العالم نحو ٦٢٠ ألف أردب من القمح إلى الخارج و صدرت في العام الماضي ٢٧٩ ألف أردب فقط، و زاد الصادر من كل حاصلاتها في هذا العام عما كان في العام الماضي. ولو كانت أسعار القطن اليوم كما كانت في سنى الحرب الأهلية بالولايات المتحدة لأمكن مصر أن تغتنى غنى و افراً قبل مضي عشر سنين.

قد استعفى فخرى باشا ناظر الحقانية لخلاف وقع بينه وبين عطا فتلو مصطفى باشا فهمى رئيس نظار مصر. وقد عين إبراهيم باشا فؤاد رئيس محكمة الاستئناف ناظراً للحقانية، وهو من الرجال الممدوحين، ويؤمل أن تجرى أحوال الحقانية والمحاكم الأهلية مجرى حسناً فى أيامه باتفاقه مع مستشار الحقانية على تحسين أحوال المحاكم. وقد سرّ تعيينه قوماً و ساء آخرين لوجود غيره من أهل الكفاءة الذين كانوا أسمى منه منصباً وأقرب إلى منصب النظارة وأقدم عهداً منه فى خدمة الحكومة، ولكن قيل بأنهم منعوا من هذه الوظيفة لكونهم ليسوا من المسلمين.

تذكرون أن المستر جلاستون خطب خطبة عندكم منذ شهرين أو أكثر و قال فينا: إنه يجب على إنجلترا الاهتمام بالجلاء عن القطر المصرى. و قد أثر كلامه هذا تأثيراً غريباً هنا و حرك خواطر الأهالى فباتوا ينتظرون خروج الإنجليز قريباً من هذه الديار ولا تزال الجرائد عندنا فى حجاج و جدال على هذه المسألة و خصوصاً لما ظهر من تقرب فرنسا من روسيا أنهما تقصدان مقاومة إنجلترا فى هذه البلاد. و مع أن اللورد سالسبرى خطب خطبة رد بها على المستر جلاستون فكلامه لم يمح تأثير كلام جلاستون فى الأذهان حتى الآن. و الحق يقال إن الفرنسيين يقاومون الإنجليز هنا أشد مقاومة حتى لا يتغلب نفوذ الإنجليز على نفوذهم و يبذلون جهدهم فى الكتابة و فتح المدارس و التعليم و استعمال كل الوسائل التى تمكن قدمهم فى البلاد و تعظم نفوذهم فيها. و مع أن الإنجليز قابضون على زمام كثير من الوظائف المهمة فى الحكومة المصرية فالفرنسيون لا تفوتهم فرصة فى التعويض عما يعوزهم من ذلك بالتماس الوسائل الأخرى. ولا ندرى ما تكون عاقبة هذا الجهاد الشديد و الصراع المديد بين الأمتين فى هذه الديار. ولا ريب أن مصر تخسر كثيراً من المنافع باعتراض الواحدة لما تجر به الأخرى لخير المصريين.

صدق مجلس نظار مصر على ميزانيتها لسنة ١٨٩٢ و تبين من هذه الميزانية أن مربوط إيراداتها يزيد على مربوط مصروفاتها ٥٥٠ ألف جنيه و ذلك بعدما تتجاوز الحكومة للأهالى عن ٩٠ ألف جنيه تقريباً من الضرائب. و قد تحسنت المالية المصرية تحسناً عجبياً فى هذه السنين حتى قال الخبيرون بماليات الدول إن المالىة المصرية تفوق كل مالىة سواها فى حسنها ما عدا مالىة الولايات المتحدة بأمريكا. و مع أن واردات الجمارك و صادراتها تزيد فى هذا العام عما كانت فى الأعوام السالفة فالناس يشكون من كساد التجارة و وقوف حركة الأشغال.

كثر التعدى من قتل و نهب و سلب و سرقة فى هذه الديار منذ أعوام حتى اضطرت الحكومة أن تهتم اهتماماً خصوصياً بحفظ الأمن العام و عينت الخفراء و اختارت الأكفاء من الضباط و جعلتهم ضباطاً للبوليس، و قد ظهرت نتيجة ذلك قليلاً فإن عدد القتلى قل إلى النصف منذ ثلاثة أشهر عما كان عليه فى

مثل هذه الأشهر من السنة الماضية و كذلك عدد السرقات. و يؤمل أنه لا يمضى زمان طويل حتى يستتب الأمن فى أنحاء هذه البلاد.

جعل السّياح يتقاطرون إلى هذه البلاد حتى أوشكت الفنادق أن تمتلىء بهم منذ اليوم. و قد زارتنا منذ مدّة، إمراطورة النمسا متنكرة فأعجب الناس ببساطه معيشتها و سداجه زبّها و كان عندها قرينه ولى عهد اسوج و نروج (السويد و النرويج) و أحد برنسات النمسا و كثيرون من سراء أوروبا، و يسرنا أن عدد السّياح آخذ فى الزدياد بهمه الخواجات (كوك) الذين يسهلون لهم السّياحه ولكن معظم الريح من هؤلاء السّياح لا يزال يذهب إلى جيوب الأجنب و القليل منه إلى جيوب الأهالى لعدم استطاعة الأهالى على مناظره الأجنب فى التكبس من السّياح الأوروبيين.

هذا و إنى سأرسل إليكم فى المره الآتية رساله أغزر مادّه و أوفى شرحاً راجياً أن أطلعكم على حاجات أهالى هذه البلاد و آرائهم و آمالهم حتى تتحقق أمانهم فى جريده ضياء الخافقين التى وقع اسمها موقعاً عظيماً عندهم قبل أن ينظروها.

### مصرفى ١٢ من كانون الثانى (يناير)

لقد انكسفت شمس سعدنا، و وقع ظلام الحزن فى قلوبنا بوفاه ولى أمرنا سمو الخديوى توفيق باشا فما من أحد إلّا و أدمعت عينه حين بلغه خبر هذا المصاب العظيم، و لا بد أن تفاصيل هذه الرزية بلغتكم تلغرافيا، و سأرسل إليكم بعض معلومات لنشرها فى العدد الثانى من ضياء الخافقين.

[و نحن نشارك مكاتبنا فى هذا الأسف العظيم و الرزية الكبرى، فإن الخديوى توفيق كان سليم النفس محباً للخير، ولو أن الزمان ما ساعده على ما يبتغيه و ما سعه على ما يرتضيه.

و نهىء المصريين بالخديوى الشاب الذى قد تربى تربية حسنة فى البلاد الإفرنجية و اعترف بحذقه و سلامة طويته أولو الحذق من الغربيين، و نهىء جلالته بهذه الرتبة الساميه التى ورثها كبراً عن كابر، و نرجو أن تسعد مصر و تفوز بكل الخيرات فى زمن الخديوى عباس باشا و فقه الله لكل خير].

### الأستانه

### (لمكاتبنا الخصوصى)

### الأستانه فى ١٢ من يناير (كانون الثانى)

إن الناس هنا يشتغلون فى المحافل السياسيه باتحاد دوله روسيا بالحكومه الفرنساويه مع التباين الحاصل بين أمبراطوريه مطلقه و حكومه جمهوريه، و يرون أن المقصود من هذا الاتحاد هو معاكسه إنجلترا فى مقاصدها، و أرباب الأفكار الدقيقه فى السياسه ينظرون إلى هذا الاتحاد بعدم الاكتراث لأنهم يعلمون أن جلاله السلطان قد تقلبت عليه أساليب السياسه و وقف على جميع الحقائق و علم ما تكنه

الدول و ما تظهره و صار لا يميل إلى هذه الظواهر لعلمه أن كل دولة لا تنظر إلا في منفعة ذاتها و رواج أعمالها ولو كان في ذلك خسارة كل الدول; و لهذا ترى دائماً من أوامر جلاله السلطان و إرادته و منهجه السياسي الميل و الركون إلى الحيادة و الوقوف موقف التأمل و التبصر لاقتطاف ثمرات المنافع و الفوائد لممالكه، و بسياسته هذه الحكيمه قد حفظ في يده مفاتيح السلام الأوروبي، و لولا حكمته و تبصره و عدم جنوحه إلى رأى أى دولة لانصدع باب السلم مراراً عديدة في هذه المدة الأخيرة، لأن إمكان انقسام عرى السلم تكرر وقوعه. و مع كل هذه المشكلات التي حدثت في عالم السياسة قد أبان بأفكاره الذاتية و تدابيره الخاصة عن اتصافه بالحكمة البالغة و السياسة الدقيقة و أن الواقفين على حقائق الأحوال هنا يرون أن الدول مهما بذلوا الجهد في ترويض مقاصدهم و وضعوها في ظروف محكمة الإتقان و سحروا بها أعين الناس في مسرح سياستهم فإن جلاله السلطان يراها على حقيقتها ولا تلفته تلك الظواهر عن منهجه في المحافظة على السلم و انتهاز الفرصة لمنافع ممالكه و الحيادة للسلامة من هذه الأخطار، و إن كان يوجد في السراى السلطانية بعض من يميل إلى حكومة كذا و دولة كذا فإن هذا لا يؤثر مطلقاً على سياسة جلاله السلطان لوقوفه على حقائق الأمور.

قد أنعم جلاله السلطان على حضرة إسماعيل باشا الخديوى السابق بدار واسعة في الأستانة تساوى أكثر من ستين ألف ليرة، فالتمس أن يحسن عليه بعد ذلك بعشرة آلاف ليرة يصرفها في فرش تلك الدار قولاً بأنه أصبح فقيراً و أن ثروته نضبت و أن لا قدرة له على صلاح الدار المذكورة، و لما كانت الاقتصادات المالية لا تساعد على صرف هذا المبلغ الجسيم، صُرف له خمسة آلاف ليرة فأخذها و هو غير راض. كان له على الدولة دين يطالبها به.

قد تأسف الجميع على وفاة الخديوى توفيق باشا، و قد صدرت الإرادة السنية بتعيين البرنس عباس مقام أبيه، و سأرسل إليكم ما لزم في هذا الشأن للعدد الآتى.

## أخبار

\* لقد حزن الناس عموماً، و استولى الشجن على الأفتدة و كادت الأكباد أن تتفتت من هذه الرزية الكبرى و المصيبة العظمى التي عمّت البلاد البريطانية و طمّت أقطارها، و هي فقد البرنس البرت نجل ولى العهد فى ريعان عمره و عنفوان شبابه. و مما زاد الناس كمداً و أسفاً أنهم حينما كانوا يجدون فى تجهيز لوازم التهانى لزفافه فى ٢٧ من فبراير فإذا رأوا أن قد تحولت حجلة العرس بمحفة الجنازة و لا ترى أحداً إلا و هو يندب هذا الفقيد باكى العينين متحسراً على هذا التبدل العجيب، و كان عمر المرحوم ٢٨ سنة رحمة الله عليه رحمة واسعة.

✽ سرّنا ما بلغنا من مكاتبتنا في بيروت أن جريدة (لسان الحال) قد صدرت ثانياً، فنتمنى لها الخير و النجاح و نثنى على صاحب امتيازها و محررها البارع كل الخير لخدمتهما لبلاد سوريا و الشرق، و قد صدرت جريدة جديدة في بيروت اسمها (الأحوال) و محررها حضرة الفاضل خليل أفندي البدوي، و هي في غاية الإتقان كتابةً و طبعاً و قد رأينا في صفحاتها فوائد شتى لا بد أن تأتي خيراً لمطالعيها فنرحو لها التوفيق.

✽ قد حضر إلى مدينة لندن منذ أربعة أشهر العلامة الشهير و السيد النبيل و الفاضل الجليل الشيخ جمال الدين الحسيني الأفغاني و كان حصل له من الشاه إهانات تأنف الأسماع من ذكرها و ألقى القبض عليه و أرسل من بلاد فارس مقيد اليدين و الرجلين إلى بغداد فمنها ذهب إلى البصرة ثم أتى إلى هذا الطرف فرحب به الشعب الإنجليزي و أكرموا مثواه و كتبت عنه كل الجرائد و ألقى خطباً في المحافل العظيمة بخصوص أحوال العجم الحاضرة.

✽ إننا بعونه تعالى ندرج في العدد الآتي شطراً من تاريخ القرن التاسع عشر.

### منزل الغرباء الشرقيين

قد رسمنا في جريدتنا هذه صورة الفندق الذي ليس له مثل في أوروبا تماماً، ولا يخفى ما له من المنافع للشرقيين القادمين إلى هذه البلاد خصوصاً الفقراء و أرباب الحرف و النوتية. و كان أول من أسسه البرنس ألبرت زوج الملكة سنة ١٨٥٦ و أن مهاراجه دولب سنج أول من أعطى ٥٠٠ جنيه لتأسيس هذا الفندق، و عدد عظيم من وجهاء هذه البلاد أعطوا مبالغ جسيمة للنفقة عليه. و قد عدّ الواردون إلى هذا المنزل المنيف في مدة ٣٣ سنة فبلغ عددهم ثلاثة عشر ألفاً. و لاشك أن فندقاً كهذا في مدينة لندن جدير بكل مدح و يستحق الإسعاف من الأغنياء و أهل الخير رحمةً بالفقراء و شفقه على الغرباء.

### إعلان

إننا نعلن لحضرة القراء بأن إدارة ضياء الخافقين قد عزمت على نشر القسم العربي وحده منفرداً عن القسم الإنجليزي في الأعداد الآتية و عدد صفحاته يكون ستة عشر، و قيمة النسخة تكون نصف شلين و بدل الاشتراك في مصر و في كافة البلاد الشرقية عن سنة ٧ شلينات خالصة أجره البريد، و من أراد اشتراء القسم الإنجليزي فليطلب ذلك من وكلائنا أو يكاتب الإدارة رأساً و القيمة تكون عن سنة ١٤ شلينا. و سينشر في العربي ملخص جميع ما كتب في الإنجليزي.

كيلبرت وريفنكتن - ليميتد - سينت جانس هاوس - كليبر كينويل - لندن.

### حيرة الحكماء



كلت القريحُ و ونى الحدق و وهنت الكياسة و عجز الحدس فتضاربت الأفكار و تعارضت الحجج و تناقضت الآراء. و قد اكفهرت آفاق الشرق و أظلمت أقطاره فضلت سكّانه عن الرشد و تاهت فى بيداء الجهالة فجاها الفقر من كمينه و استلب قوبها و تركها أشلاء لا حراك لها. أوّه كيف هبط الشرق من ذروة مجده إلى حضيض الذل؟! و لم انكسفت شمس نهايته التى طالما أضاءت العالم بأنوار العرفان؟! و بم اندرست معالم عقوله السامية؟! و علام انظمت بدائع صنائعه و أين الثروة التى كانت بهرجتها تبهر العيون و تدهش الألباب و كيف اضمحلت تلك القوة القاهرة التى ساد بها الأمم و فتحت الأرجاء و دوخ البلاد.

قد اعتركت آراء الحكماء فى استنباط أسباب قضت عليه بالدمار و الوبال، كل سلك مذهباً. و أرى لصدق الرأى منزعاً بُنيت عليه الوسائل التى يجب اتخاذها للعلاج. فمن ذاهب أن الاستبداد فى الحكومة و السلطان فى الولاية الاستقلال فى الإمر و النهى هى التى نزت قوى الشرقيين و أوهنت همهم العالية و عزائمهم الماضية و قعهدت بهم عن معالى الأمور و أفنعتهم بخساسة العيش و وطنت نفوسهم للذلّ و الصغار.

و من زاعم أن الدين لمّا تلاعبت به النفوس الدنسة، و تواردت عليه الآراء الركيكة التى نزحت بها العقول السخيفة أظلم المشاعر فوقفت عن استهداء مسالك خيرها و أفتر نزعات النفوس إلى معارج سعدها و سقطت به الأمم الشرقية عن عداد الأمم الغربية و تساوى عندها الجهل و العلم و العزّ و الذلّ و الفقر و الغنى.

و من ظان أن تخالف الأديان و تباين المذاهب و تغاير الطرق و المسالك هى التى أوجبت التقاطع و ألفت الشقاق بين الشرقيين، فاهتم كلّ بنفسه وجدّ فى الذود عن حوزته غير مبال بما يعرو جاره و يمسّ مساكنه من الدواهى و البلايا. و أن الخير عزيز قدره جليل مقامه، لا تناله الإيدى إلا بالتكافؤ و التعاضد، فلما تفرقت الكلمة و تشتت الشمل عجز كلّ عن استجلابه فاستخلفه الشرّ و عمّ جميع أقطار الشرق.

و من راجم أن الحرارة أرخت الأعصاب و أوهت الجوارح فتناقلت الأبدان و فشلت القوى و خنست الهمم و ساعدها على آثارها خصب الأراضى و وفير النعم، فعدم الشرقى ملكة النشاط و الاجتهاد، عقم عقله من إجاله الأفكار لنيل الأوطار ففاته السعد و الشرف. هذه هى آراء الحكماء فى سقوط الشرق، و لكلّ فيما رآه وجهة، ولكن ليست تلك الأمور التى سردناها عللاً تامّة للسقوط و إن كان لكلّ تأثير ما، فإن الشرق قد تلبّس بها منذ نجم فى بسيط الوجود و ذكر اسمه فى ألواح التاريخ و قد كانت له معها السعادة العظمى و الكلمة العليا و الشأن الرفيع و المقام المنيع. و نحن نعرض العلّة الحقيقية على الرغبة فى عرصتها.

و أما الآن فنكتفى بهذه الجمل الوجيزة: إن الفضائل هي الروابط التي تجعل متكررات الآحاد في هيئة جامعة و صورة وحدانية بها تتشكل العائلة و عليها تقوم الأمة، و هي قد انعدمت من الشرق. و إن الرذائل هي حقيقة التقاطع و ماهية التلاشى. و لقد تمكّنت في الشرق من النفوس حتى لا تسع غيرها، ترى كلاً يدور على محوره، و هو في مركزه لا يتبع إلا هوسه و لا ينظر إلا إلى نفسه. و مهما يكن السبب لهذه الخيبة و الخذلان فالعلاج حصر في عزائم نفوس أئمة فذت ذواتها و تجردت عن شئونها لا تقوم إلا لخطبة و لا تعقد إلا للوعظ و لا تمشى إلا جهادا في سبيل الأمة و ذودا عن حقوقها حبا في إسعادها. و من لنا بهذه النفوس و بلغت القلوب الحناجر و كاد القنوط أن يرخى ستاره و أوشك أن يقضى عدل الحق بالموت الأبدى. إنا لله و إنا إليه راجعون و لا حول و لا. (خليل) \* (قد وردت إلينا الرسالة الآتية من مكاتبتنا في بغداد كما ذكر في المراسلات):

## بلاد فارس

### بسم الله الرحمن الرحيم

حملة القرآن، و حفظة الإيمان، ظهراء الدين المتين، و نصراء الشرع المبين، جنود الله الغالبة في العالم و حججه الزامغة لضلال الأمم. جناب الحاج الميرزا محمد حسن شيرازي. و جناب الحاج حبيب الله الرشتي. و جناب الحاج الميرزا أبي القاسم الكربلاتي. و جناب الحاج الميرزا جواد الأقا التبريزي. و جناب الحاج السيد علي أكبر الشيرازي. و جناب الحاج الشيخ هادي النجمن آبادي. و جناب الميرزا حسن الآشتياني. و جناب السيد الطاهر الزكي صدر العلماء. و جناب الحاج آقا محسن العراقي. و جناب الحاج الشيخ محمد تقى الأصفهاني. و جناب الحاج الملا محمد تقى البجنودي. و سائر هداة الأمة، و نواب الأئمة، من الأبحار العظام، و العلماء الكرام، أعز الله بهم الإسلام و المسلمين. و أرغم أنوف الزنادقة المتجبرين آمين.

طالما تافت الأمم الإفرتجية إلى الاستيلاء على البلاد الإيرانية حرصاً منها و شرها. و لكم سولت لها أمانها خدعاً تمكّنها من الولوج في أرجائها و تمهد فيها سلطانها على غرة من أهلها تحاشياً من المقارعة التي ثورت الضغائن فتبعث النفوس على الثورة كلما سنحت لها الفرص و فضت بها الفترات. و لكنّها علمت أن بلوغ الأرب و العلماء في عز سلطانهم ضرب من المحال لأن القلوب تهوى إليهم طراً. و الناس جميعاً طوع يدهم يأترون كيفما أمروا و يقومون حيثما قاموا لا مرد لقضائهم و لا دافع لحكمهم. و أنّهم لا يزالون يدأبون في حفظ حوزة الإسلام لا تأخذهم فيه غفلة و لا تعرفهم غرة و لا تميد بهم شهوة، فخنست و هي تتربص بهم الدوائر و تترقب الحوادث. أيم الله إنّها قد أصابت فيما رأت لأن العامة لولا

العلماء و عظيم مكانتهم فى النفوس لالتجأت بطيب النفس إلى الكفر واستطت بلوائه خلاصاً من هذه الدول الذليلة الجائرة الخرفى التى قد عدت القوة و فقدت النصفه و أنفت المجاملة فلا حازت منها شرفاً و لا صانت بها لنفسها حقا و لا انشرح منها صدرها فرحا.

و إذا كلّمنا ضعفت قوّة العلماء فى دولة من الدول الإسلامية و ثبت عليها طائفة من الإفرنج و محت اسمها و طمست رسمها. إن سلاطين الهند و أمراء ماوراء النهر جدّت فى إذلال علماء الدين فعاد الوبال عليهم سنة الله فى خلقه... و إن الأفغانيين ما صانوا بلادهم عن أطماع الأجانب و ما دفعوا هجمات الإنجليز مرّة بعد أخرى إلا بقوّة العلماء و قد كانت فى نصابها.

و لمّا تولّى هذا الشاه (الحارية الطاغية) الملك طفق يستلب حقوق العلماء تدريجا ويخفّض شأنهم و يقلّل نفوذ كلمتهم حبا بالاستبداد بباطل أوامره و نواهيه و حرصا على توسيع دائرة ظلمه و جوره. فطرد جمعا من البلاد بهوان و نهنة فرقة عن إقامة الشرع بصغار و جلب طائفة من أوطانها إلى دار الجور و الخرق (طهران) و قهرها على الإقامة فيها بذلّ. فخلا له الجو فقهر العباد و أباد البلاد و تقلّب فى أطوار النفظائع و تجاهر بأنواع الشنائع. و صرف فى أهوائه الدنيّة و ملاذّه البهيمة ما مصّه من دماء الفقراء و المساكين عصراً، و نزع من دموع الأرامل و الأيتام قهرا (بالإسلام).

فإذا اشتدّ جنونه بجميع فنونه فاستوزر و غداً خسيساً ليس له دين يردعه و لا عقل يزجره و لاشرف نفس يمنعه. و هذا المارق ما قعد على دسته إلا و قام بإبادة الدين و معادة المسلمين. و ساقته دناءة الأرومة و ندالة الجر ثومة إلى بيع البلاد الإسلامية بقيم زهيدة. فحسبت الإفرنج أنّ الوقت قد حان لا ستملاك الأقطار الإيرانية بلا كفاع و لا قتال، زعمت أنّ العلماء الذين كانوا يذبون عن حوزة الإسلام قد زالت شوكتهم و نفذ و نفوذهم، فهرع كلُّ فاعراً فاه يبغي أن يسرق قطعة من تلك الملكة.

فغار الحق و غضب الباطل فدمغه فخاب مسعاه و ذلّ كلّ جبار عنيد. أقول الحقّ إنكم يا أيّها القادة عظمتم الإسلام بعزيمتكم و أعليتم كلمته و ملأتم القلوب من الرهبة و الهيبة. و علمت الأجانب طراً أنّ لكم سلطاناً لا يقاوم و قوّة تدفع و كلمة لا تردّ، و أنكم سياح البلاد و بيدكم أزمة العباد. و لكن قد عظم الخطب الآن و جلّت الرزية؛ لأن الشياطين قد تألبت حبراً للكسر و حرصاً على الوصول إلى الغاية و أزمعت على إغراء ذاك المارق الأثيم على طرد العلماء كافة من البلاد. و أبانت له أنّ إنفاذ الأوامر إنّما هو بانقياد قواد الجيوش و أنّ القواد لا يعصون للعلماء أمراً و لا يرضون بهم شراً فيجب لا ستتاب الحكومة استبدالهم بقواد الإفرنج. و أرت لذلك البليد الخائن رئاسة الشرطة و قيادة فوج الغرّاق نموذجاً (كنت و أضرابه). و أنّ ذاك الزنديق و زملاءه فى الإلحاد يجدّون الآن فى جلب قواد من الأجانب و الشاه بجنونه المطبق قد استحسن هذا و اهتزّه طرباً.

لعمركم لقد تحالف الجنون و الزندقة و تعاهد العته و الشره على محق الدين و اضمحلال الشريعة و تسليم دار الإسلام إلى الأجنب بلا مقارعة و لا مناقرة.

يا هداة الأمة إنكم لو أهملتم هذا الفرعون الذليل و نفسه و أمهلمتموه على سرير جنونه و ما أسرعتم بخلعه عن كرسى غيبه لقضى الأمر ففسر العلاج و تعذر التدارك.

أنتم نصراء الله فى الأرض، و لقد تمحصت بالشريعة الإلهية نفوسكم عن أهواء دنيئة تبعث على الشقاق و تدعو إلى النفاق، و يؤس الشيطان بقذفات الحق عن تفريق كلمتكم. فأنتم جميعاً يد واحدة يذود بها الله عن صياصى دينه الحصينة و يذب بقوتها القاهرة جنود الشرك و أعوان الزندقة. و إن الناس كافة (إلا من قضى الله عليه بالخبيبة و الخسران) طوع امركم. فلو اعلنتم خلع هذا (الحارية) لاطاعكم الاميرو الحقيقير واذعن لحكمكم الغنى و الفقير (ولقد شاهدتم فى هذه الازمان عيان فلا اقم برهانا) خصوصاً و أن الصدور قد حرجت و أن القلوب قد تفتّرت من هذه السلطنة القاسية الحمقى التى ما سدت ثغوراً و لا جنّدت جنوداً و لا عمّرت بلاداً و لا نشرت علوماً و لا أعزّت كلمة الإسلام و لا أراحت يوماً ما قلوب الأنام بل دمّرت و أقوت و أفقرت و أذلت ثم بعد ضلّت و ارتدّت. و أنّها سحقت عظام المسلمين و عجننتها بدمائهم فعملت لبنات بنت بها قصورا لشهواتها الدنية، هذه آثارها فى المدّة المديدة و السنين العديدة، تسعاً لها و تبت يداها.

و إذا وقع الخلع (و تكفية كلمة واحدة بنبض بها لسان الحق غيرة على دينة) فلا ريب أن الذى يخلف هذا (الطاغية) لا يمكنه الحيدان عن أوامركم الإلهية و لا يسعه إلا الخضوع بعنتكم عتبه الشريعة المحمدية. كيف لا و هو يرى أن ما لكم من القوة الربانية التى تقلبون بها الطغاة عن كرسى غيبها أن العامّة متى سعدت بالعدل تحت سلطان الشرع ازدادت بكم و لعاً و حلمت حولكم هياما و صارت جميعاً جنداً لله و حزباً لأوليائه العماء.

و لقد و هم من ظن أن خلع هذا (الحارية) لا يمكن إلا بهجمات العساكر و طلقات المدافع و القنابل. ليس الامر كذلك؛ لأن عقيدة إيمانية قد رسخت فى العقول و تمكّنت من النفوس، و هى أن الراد على العلماء راد على الله (هذا هو الحق و عليه المذهب)، فإذا اعلنتم (يا حملة القرآن) حكم الله فى هذا الغاصب الجائر و أبنتم أمره تعالى حرمة إطاعته لا نفصّ الناس من حوله فوقع الخلع بلا جدال و لا قتال. و لقد أراكم الله فى هذه الأيام إتماماً لحجته ما أولاكم من القوة النائمة و القدرة الكاملة و كان الذين فى قلوبهم زيغ فى ريب منها من قبل. اجتمعت النفوس بكلمة منكم على إرغام هذا الفرعون الذليل و هامانه الرذيل (مسألة التنباك) فعجبت الأمم من قوة هذه الكلمة و سرعة نفوذها و بُهت الذى كفر. قوة

أنعمها الله عليكم لصيانة الدين و حفظ حوزة الإسلام. فهل يجوز منكم إهمالها و هل يسوغ التفريط فيها؟! حاشا ثم حاشا.

قد آن الوقت لإحياء مراسم الدين و إعزاز المسلمين. فاخلعوا هذا (الطاغية) قبل أن يفتك بكم و يهتك أعراضكم و يثلم سياج دينكم. ليس عليكم إلا أن تعلنوا على رءوس الأشهاد حرمة إطاعته فإذا يرى نفسه ذليلاً فريداً يفرّ منه بطانته و ينفر منه حاشيته و ينبذه العساكر و يرحمه الأصاغر.

إنكم يا أيها العلماء و الذين قاموا معكم لتأييد الدين بعد اليوم في خطر عظيم. قد كسرتم قرن فرعون بعضى الحق و جدعتم أنف الحاربية بسيف الشرع فهو يتربّص فُرساً تساعد على الانتقام شفاء لغيظه و مرضاة لطبيعته التي فطرت على الحقد و اللجاج فلا تمهلوه أياً و لا تمكّنوه أن يقبض زماماً. أعلنوا خلعهم قبل اندمال جرحه.

و حاشكم أيها الراسخون في العلم أن ترتابوا في خلع رجل سلطانه غضب و أفعاله فسق و أوامره حور و أنه بعد أن مصّ دماء المسلمين و نهش عظام المساكين و ترك الناس عراً حفاةً لا يملكون شيئاً حكم عليه جنونه أن يملك الأجانب بلادا كانت للإسلام عزاً و للدين المتين حرزا و ساقته سورة السفه إلى إعلاء كلمة الكفر و الاستغلال بلواء الشرك.

ثم أقول إن الوزراء و الأمراء و عامّة الأهالي و كافة العساكر و أبنا هذا (الطاغية) ينتظرون منكم جميعاً (وقد فرغ صبرهم و نفذ جلدهم) كلمة واحدة حتى يخلعوا هذا الفرعون الذليل و يريحوا العباد من ضرّه و يصونوا حوزة الدين من شرّه قبل أن يحلّ بهم العار و لات حين مناص و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

(السيد الحسيني)

## العلم و المال

العلم و ما أدراك ما العلم كنز يحرس صاحبه، و المال كنز يحرسه صاحبه و العلم يزكو على الإنفاق و المال ينفد على الإطلاق و العلم يعطيه صاحبه متلذذاً و المال يعطيه من يعطيه متألماً. قال أحد العلماء: لو أعطى لى العلم و الحكمة على شرط أن لا أنشرهما ما قبلتهما. و العلم فوق سلطان الدهر يبقى على حدثائه و المال تحت سلطان الدهر و حكم الصدفة ينتقل من مكانه. و لقد استولى أحد الملوك على بلد ما و كان بها عالم فقد في القتلى زوجته و أولاده و احترق بيته و ماله فرأى العسكر عليه خلاف ما يرونه على وجه من أصيب بمصيبة فأخذوه إلى الملك فسأله عما فقد فقال: ما فقدت شيئاً، إن مالى بتمامه معى، فعجب الملك بهذا الكلام و أخذ يتشكك في انتصاره و ما نفعه أن غلب أمّة إذا عجز أن يغلب و احداً. و العلم محفوظ لصاحبه بعد موته و المال تحت حكم الضياع في حياته و كم من قهّار طار صيته

فى المشرق و المغرب و عَبرَ بفتوحاته الألسن و العواته و تألّه بجبروته و استعبد الناس برهبتة لم يبق فى صحيفه الدهر من اسمه إلاّ بعض ما تركته أرضه الفناء من نقاط و اسم أبى حنيفه و الغزالى يسطعان و يلمعان على جبهه الزمان لا يفنيان ولو شاب الفتيان و إن بقيت تلك النقاط من اسم ذلك القهار فهى أيضا من بعض فضل العلم، و العلم إذا زاد أفاد و المال إذا زاد أهلك و أباد و العلم باعث على الخير و المال باعث على الشر (كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَبْفَىٰ أُنْ رَأَىٰ اسْتَعْنَىٰ) [العلق: ٦، ٧]. و يتصف بالعلم من ملك القليل منه و لا يتصف بالغنى من ملك جبالا من الذهب، و فضل العلم بديهى يجعل عن إقامة البرهان ولو وجد إنسان و خالف فى ذلك و روج أقاويل فى تفضيل شىء عليه فقد فضل العلم و هو لا يدري.

(ستأتى البقية)

## مم تشكون و ماذا تبغون؟!

### نقلا عن جريده (المقطم)

[إن أهمية المقالات الأخيرة فى المقطم تستوجب التفات ذوى الألباب و أرباب السياسة فرأينا لزوم طبعها فى جريدتنا حتى يطّلع من فاته ذلك من أهل الشرق و الغرب].

يتصفح القراء الجرائد فيجدون فى إحداها ذمّ ما تمدحه الإخرى و فى هذه استهجان ما تستحسنة فيقتصر جمهورهم على مطالعة الأخبار اليومية و يقولون ما لنا و للمناقشات السياسيّة و آراء الجرائد الخصوصيّة فإنها مهامه يضلّ السائر فيها و ليجع يضيع الغائص على لآليها. أو ينحازون إلى هذه الجريده لمشاركتها لهم فى الأهواء و يعرضون عن تلك مراعاةً لزيد و عمرو و ينسون أن القول الحق أحق بالاتباع و أن سلطان البرهان و القياس أولى بأن يطاع. قال لنا بعض العقلاء الواسعى الاطلاع: إنى وجدت طريقة بسيطة مختصرة لمعرفة الغث من السمين و الزائف من الصحيح من المقالات التى أتصفحها فى جرائدنا المحليّة و ذلك أنه إذا كانت الجريده من الجرائد المعارضة وضعت نصب عيني ثلاثة أمور قبل مطالعة مقالاتها، أولها: ما هى دعوى صاحب المقالة؟، و ثانيها: ما هى أدلة على صحة دعواها؟ و ثالثها: ما هو الأمر الذى يشير به لمنفعة البلاد؟ و إذا كانت الجريده من غير الجرائد المعارضة اقتضت على الأمرين الأولين إذا الأمر الثالث معروف. فإذا وجدت فى المقالة ما يفيد تلك الأمور أبقيتها عندى قصد الاستعلام عن حقيقة ما قيل فيها و إلاّ علمت أنها كلام فى كلام ولم أعرها جانب الاهتمام. و قد أغناني ذلك عن عناء كثير إذ لم أجد بين جرائدنا ما يستوفى هذه الشروط غير النزر اليسير.

و لقد طال الجدال و النضال بين الجرائد فى حقيقة ما ينفع مصر و ما يعود بالخير على المصريين حتى صفت و طاب المقصرين فانقلبوا من البحث العقلى و النقلى إلى المجافاة و المعادة بالعريده و التقرير فى الكلام. ولكن ما الفائدة من الشقشقة و تكثير الكلام و ما المنفعة من النزاع و الخصام. فالفصد من مقالات

الجرائد أن يظهر كتابها لقراءها حقيقة ما ينفعهم. و ما ينفع البلاد و ذاك يتم بإيراد الحقائق و إقامة الدليل و البرهان على صحة الآراء لا بشقشقة اللسان و إغلاظ الكلام و لا بالتهويل و الإيهام.

و قد مضى على هذا القطر سنون، و المعارضون ينددون و ينتدون و يدعون أن البلاد صائرة إلى البوار و الدمار و يسترون الأمور عن عيون البسطاء و يكابرون في الحق الصريح الواضح. فهب أن ما يقولونه صحيح و أن النظام الحاضر يجر الشرّ و الضرر على البلاد فما بالهم يقتصرون على التعنيف و التنديد و لا يظهرن للناس النظام الذى يرقى البلاد و ينفع العباد! و ما بالهم يكتفون بالذمّ و الطعن على كل ما هو موجود و لا يظهرن لنا ما هو خير منه و أبقي لمصلحة البلاد و أهلها! فلقد فرغت جعاب المنديين و هم يرشقون النظام الحاضر بسهام الملام، و يسلقون رجاله بالسنة حداد. ولكن هل قام فيهم رجل أشار بما هو خير لمصر و أنفع لأهلها؟! هل استطاع أحد منهم أن يصف لمصر نظاماً أصلح من نظامها الحالي؟! لا لعمر الحقّ و كتاباتهم أعظم شاهد عليهم.

ولا يخفى أن بعض المعارضين هم من الأجانب و بعضهم منّا نحن رعيّة الحكومة المصرية. أما الأجانب فغايتهم معروفة ولو كانوا لا يعترفون بها و النظام الذى يرومونه معلوم ولو كانوا يستحيون أن يقرّوا به فهم يطلبون أن تعود الأحوال إلى ما كانت عليه قبل الاحتلال أى أن تعود المراقبة الإنجليزية و الفرنسية على البلاد و أن يطلق باع الأجانب فى هذه الديار حتى يجتنوا المنافع منها كما كانوا يجتنونها قبلاً. ولا عبرة بما يقولونه و يدعونه غير ذلك فإنّ هذه هى غايتهم و هذه هى منيتهم لأنهم لم يهبوا إلى المعارضة و ذم الأحوال الحاضرة إلاّ بعدما حرموها و منعوا منها. و أما المعارضون من رعيّة حكومتنا المصرية فلا يدرى إلاّ الله ما هى غايتهم و لا ما هى منيتهم؛ لأنهم يرفضون ما طلبوه أمس و يذمون غداً مدحوه اليوم و لا يعينون علة حقيقية يشكون منها ولا يجاهرون بغاية واضحة يسعون إليها. هذا و ما تبوأ الجناب العالى عرش الخديوية حتى بتنا جميعاً نرجى تحقيق الأمنى و بلوغ الآمال. فلو فرضنا أن سموه سأل الشاكين من رعيته ممّ تشكون و ماذا تريدون و أى نظام غير النظام الحالى تطلبون فماذا يجيبون و ماذا يطلبون؟!

يقول لهم إن المغفور له والدى سنّ لإصلاح بلاده و رعيته نظاماً جرى عليه فى حكمه فآتم أموراً و أبقي لى أموراً أتمها بعده أتباعاً لنظامه و جرياً على خطته. و قد وعدت أمتى باتباع نظامه و الجرى على خطته فماذا تبغون غير ذلك و ممّ تشكون؟!

إن هذا النظام ألغى السخرة عن فقرائكم و أبطل الكرياج فآتمتم الجلد بالسياط و قلل الرشوة حتى كاد يلاشيها فهل تشكون من ذلك و هل تبغون عود تلك المظالم و المغارم إليكم.

إن هذا النظام حسنٌ مالتينا المصرية حتى إنها بعدما باتت على شفا الإفلاس منذ بضع سنين أصبحت اليوم من أحسن ماليات الدول العظيمة الأوروبية و بعدما كان العجز يتعاظم فيها كل سنة زاد دخلها عن خرجها في السنة الماضية نحو ألف ألف جنيه تنفقها لخير البلاد و الرعية، أمن هذا تشكون أو غير هذا تبغون؟!

إن هذا النظام زادنا بحمدالله يسراً فبعدها كانت حكومتنا تستدين كل سنة القناطير المقنطرة من الأموال حتى استدانتم في أقل من ١٥ سنة مائة ألف ألف جنيه أصبحت مستغنية عن الاستدانة مع إيفاء فوائد تلك الديون في حينها، بل لديها الآن ما يقارب مليوني جنيه من المال احتياطاً لصروف الزمان. أمن هذا تشكون أو غير هذا تبغون؟!

إن هذا النظام خفف عن رعيتي و سكان بلادى أثقال الضرائب و أحمال الأموال فتنازل لهم المرحوم و الدى عن ٦٠٠ ألف جنيه فى السنة، و ترك لهم أكثر من مليون جنيه من المتأخرات و أبطل الأموال عن أطيانهم التالفه، و قد تنازلت لكم بالأمس عن ٨٥ ألف جنيه كل سنة من ثمن الملح و ٦٠ ألف جنيه كل سنة من عوائد الباطنطة. أمن هذا تشكون أو غير هذا تبغون؟!

إن هذا النظام حسن الرى و وسع نطاقه فى بلادى حتى تساوى بنعمته الرفيع و الوضيع، و أمنوا ضرّ الغرق و شرّ الشرق و أغزر لهم الماء للزرع الصيفى حتى شهد الكبير و الصغير أن مصر لم تر فى زمانها ما رأته من إتقان الرى فى هذه الأيام. أمن هذا تشكون أو غير هذا تطلبون؟!

إن هذا النظام أنشأ لكم جيشاً مصرياً، شهدت بحسن انتظامه البلاد القاصية و الدانية و اعترف بشجاعته أبطال السودان و رجال النجومى و دقنه ولا نستحيى أن نقابله بالجنود الإنجليزية، و أن نفاخر به الجيوش الأوروبية. و من بعد ما مان عدده فى أوائل نشأته ٥ آلاف زدناه شيئاً فشيئاً حتى أبلغنا نحو ١٤ ألفاً، و كلما تيسر لنا المال بلا تتقيل على الرعية زدنا عدده حتى نبلغه الثمانية عشر ألفاً التى عينتها لنا دولتنا العلية. أمن هذا تشكون أو غير هذا تبغون؟!

إنه فى عهد هذا النظام أنشئت لكم محاكم يتحدث بتقدمها و ارتقائها الخاص و العام، فرفعت الظلم و أبطلت الاستبداد عنكم و ساوت فى الحق و العدل بين صعلوككم و أميركم و صغيركم و كبيركم و هى كل يوم فى اقتراح جديد و إصلاح مفيد، و المؤمل لها فى المستقبل أكثر ممّا تمّ فى الماضى. أمن هذا تشكون أو غير هذا تبغون؟!

إن هذا النظام حولّ لكم حكومتنا من حكومة استبدادية مطلقة إلى حكومة دستورية مقيدة و أقام لكم مجلس شورى، ينوب عنكم فى ترويج مصالحكم و الدفاع عن رغائبكم و يكاد يشبه مجالس النواب فى



بلدان أوروبا و كلمته تزيد كل يوم نفوذاً و رأيه يزداد كل عام اعتباراً و أنتم ترون أن حكومتنا تعرض كل أمر يختص بكم عليه و تبرمه بالاتفاق معه فيه. فقولوا لنا ممّ تشكون و ماذا تبتغون؟!

فهذه حقائق لا تردُّ ولا تبقى وجهاً لشكوى. نعم إن كل الإصلاحات التي ذكرت لا تزال بعيدة عن الكمال ولكن المثابرة على النظام الجارى تؤدى إلى إتمامها كلها بعون الله. على أنه لا بدّ من أمر آخر معها و هو زيادة الاعتناء بالتعليم و تعميم المعارف ولا تقصد بذلك لوم القائمين بأعباء المعارف إذهب على قدر بساطهم يمدون أرجلهم، ولكن لاغنى لهم عن زيادة كثيرة فى المال و الرجال حتى يهذب أحداثنا التهذيب الذى يصيرهم رجالا يديرون مهام الأمة و يرفعون راية الوطن. و هذا ما علقته به الآمال فى ظل أميرنا الظليل الذى ربي فى مهد المعارف و اغتذى بألبان العلم منذ نعومة أظفاره فحكى الكهول علماً و إدراكاً و تولى المهام بالحزم و الحكمة.

و ربّ قائل يقول إن النظام حسن ولا شكوى لنا منه و إنما الشكوى من المحتلين الذين أعانوا عليه فنحن نشكو منه و نندد عليه ليس كرهاً له فى الحقيقة ولا لأن لدينا نظاماً أصلح منه، بل لأن المحتلين احتلوا بلادنا فأخمدوا الغيرة الوطنية فينا و أماتوا الحياة الأدبية و العواطف الاستقلالية منّا و أخربوا قلاعنا و حصوننا و ما قصدهم إلا امتلاك بلادنا و إبطال سيادة الدولة العليّة علينا. فالاستقلال أحب إلينا و أعزّ لدينا من كل ما سواه ولا خير فى المنافع التى تمت لنا أيام الاحتلال إن كان من ورائها فقد الاستقلال فهذا ننكر الإصلاح ولو كان مشهوراً و نذم نفعه ولو كان ممدوحاً حتى يمحي كل أثر للاحتلال.

### سياسة السخافة و سياسة الحصافة

إن المارقين يصرون على إنكار معظم الإصلاحات التى نالتها مصر أيام الاحتلال و يذمون الحسنات التى تأتت لها منه، ليس إنكاراً لها فى الحقيقة بل كرهاً منهم للاحتلال و توهماً بأنهم إذا اعترفوا بتلك الإصلاحات و مدحوا تلك الحسنات لزمهم الاعتراف بوجود دوام الاحتلال و هان عليهم فقد الوطن و الاستقلال. فهم لا يفرقون بين الإصلاحات التى تمت على يد المحتلين و بين مسألة دوام الاحتلال مع أن الفرق بينهما كالبعد بين الثرى و الثرى، و التسليم بأحد الأمرين لا يستلزم التسليم بالآخر بوجه من الوجوه. فالخلط بينهما خلط فى التمييز و خطأ فى الإدراك، و لذلك كانت السياسة المبنية على هذا الخلط سياسة سخيفة يضحك منها ذو و الحجى و الحصافة.

و الاعتراف بأن الاحتلال عاد على هذه البلاد بالنفع و الإصلاح هو اعتراف كل الذين لا مأرب لهم فى إخفاء الحق و إنكار الواقع ولكن شتان بين هذا الاعتراف و التسليم بوجود دوام الاحتلال. فجمهور الأهلالي الذين يعترفون بالمنافع التى أحرزتها مصر فى زمان الاحتلال و الذين يسعون فى إفادة البلاد منه

على قدر الإمكان لا يوافقون على دوام الاحتلال إلى ما لا نهاية له، و نحن نجاهر بذلك في مقدمتهم جميعاً. ولو بحثت عن الأسباب التي تحملنا و تحمل غيرنا على ذلك لوجدتها مختلفة باختلاف المذاهب و المصالح، ففريق يقول إن العالم ميدان جهاد و كفاح فالسابقون السابقون و إذا طال احتلال الإنجليز لهذه الديار إلى ماشاء الله كثر النازحون منهم إلى بلادنا و المستوطنون فيها المستثمرون لأموالهم، بنتائجها و خيراتها. و الإنجليز قوم يفوقونا نحن الشرقيين علماً و تهذيباً و هممة و عزيمة و مالا و إقداماً فإذا جاورونا سبقونا إلى خيرات بلادنا فلا يطول الزمان حتى يصبحوا هم الأغنيا و نمسى نحن الفقراء، و هم السادة و الأمراء و نحن الصعاليك الأذلاء طبقاً لمقتضى السنة الطبيعية و هي أنه حيث تناظر جنسان أو نوعان أو صنفان و تزاخما على بقعة واحدة ابتلغ أقوامها أضعفهما أو أباده ولا شاه. فإذا جاءنا الإنجليز و نحن على ما نحن عليه من الضعف و القصور و قلة الاستعداد عاد الأمر علينا وبالا في آخر الأيام، و لذلك نودُّ أن لا يكون احتلالاً دائماً كما نودُّ أنهم لا يجلبون عن بلادنا إلا و نحن بمأمن من احتلال غيرهم لها. و لعلَّ هذا هو السبب الذي يلتفت إليه كلُّ الذين ينظرون إلى بعيد و يقدرّون لعواقب الأمور و يعتمدون على حكم العقل.

و فريق يقولون إن بلاد مصر بلاد إسلامية فلا يهون علينا أن تكون ملكاً لدولة غير إسلامية. نعم إن الفوائد التي حصلت لنا من الاحتلال كثيرة ولكننا لا نودُّ أن يكون احتلالاً دائماً لئلا تخرج البلاد من قبضه المسلمين إلى قبضة سواهم. و هذا عذر يقبله المنصفون ولو لم يكن لهم فيه مصلحة خصوصية. و قد حادثنا كثيرين من أئمة الأمة و علمائها الأعلام و أعيانها العقلاء في هذا الشأن فوقفنا لهم على أقوال في غاية الحكمة و السداد و لا تطابق آراء العامة و رغائبهم في شيء من هذا القبيل.

و فريق يقول إننا عثمانيون و منيتنا و مصلحتنا هما أن تبقى سيادة الدولة العلية مستحكمة على الديار المصرية فإذا دام الاحتلال و تقررت سيادة الإنجليز على هذه الديار بطلت سيادة الدولة العلية، و لذلك لا نوافق على دوام الاحتلال ولو كنا لا ننكر المنافع و الإصلاحات التي تمت لهذا القطر في أيامه. و هذا القول أيضاً قول مقبول و محمود لأنه صادر عن إخلاص و ولاء.

و فريق يقول إننا مصريون و منيتنا أن تكون مصر للمصريين فإذا دام الاحتلال حرماناً لبلادنا و عدمنا الاستقلال. و هو قول يدلّ على حمية و محبة وطنية و هو في الحقيقة فرع من القول السابق ذكره.

فهذه أشهر الأسباب التي توجب علينا نحن العثمانيين رعية الحكومة المصرية عدم الموافقة على دوام الاحتلال البريطاني لهذا الديار، و هي أسباب يقبلها الإنجليز أنفسهم و يسلم بصحتها ذو و الأبواب. و مهما قلنا و أعدناها فلا يسع منصفاً أن ينكر تكرارها علينا، و لما يعيننا الناس جميعاً إذا سكتنا عن ذكره هذه الأسباب الحقيقية و تبشنا بالباطل و أنكرنا الحق الصريح!؟

فاتضح ممّا تقدّم أن الإنسان يمكن أن يمدح كل ما تمّ من الإصلاح في زمان الاحتلال و أن يعترف بكل الفوائد التي استفادتها مصر منه في الماضي و التي تستفيدها في المستقبل و هو مع ذلك أشد الناس معارضةً لدوام الاحتلال في الديار. و عندنا أنه إذا رام المصريون تقصير زمان الاحتلال في بلادهم و جب أن يجرؤوا على هذه الخطّة و أن يقابلوا الإصلاحات التي يجربها المحتلون بالقبول و الإقبال عليها و يتشبهوا بهم في السعي و الاجتهاد و السهر على مصالحهم و ترقية بلادهم. فهذه هي الوسائط التي تقصير زمان الاحتلال و تعجل يوم الجلاء و هذه هي الخطّة التي جرى عليها المغفور له الخديوي الماضي و التي جاهر سمو الخديوي الحالي بالجرى عليها مع رجال حكومته، علماً منهم بأنها ترقى البلاد في مراقى الإصلاح و النجاح فتعجلّ جلاء الإنجليز عن هذه الديار. و قد مضى على الاحتلال تسع سنين و ذو و المآرب و الأغراض يوهمون البسطاء و السدّج بأن الاحتلال ينتهي اليوم و الجلاء يتم في هذا العام و هذه الذولة طلبت كذا و كذا و تلكو الدولة قالت كيت و كيت. فماذا أفاد الإيهام و ماذا نفع القول و التهويل؟ أأجلى الإتجليز عن البلاد أم أخرجتهم فرنسا بحكمتها و سياستها و سيفها وصولتها؟

و الإنجليز لا يقولون في كل تلك السنين إلاّ قولاً واحداً و هو إنا دخلنا البلاد بمشيئتنا و نخرج منها بمشيئتنا متى أكملنا عملنا فيها، و تقارير السير بارنج و غيره من رجاله تعد المصريين وعدا واحداً و هو أنا نخرج من بلادكم متى تأصلت الإصلاحات التي غرسناها فيها.

ألم يأن لنا أن نتأمل حقيقة الأحوال و لا نعتر بز خارف الأقوال و أن نسعى إلى تقصير الاحتلال في الطريق الذي يؤدي إلى تقصير فماذا يجدي تعليق الآمال بأهداب المحال و الإصغاء إلى أشاعات و خرافات يتسلى بها البهال. ألا ترى أن الذين أشاعوها بادروا إلى إنكار شيوعها عندما كذبناها و إلى الحمق و الجهالة عزوناها. أولاترى من خلال خطبة اللورد سالسبرى ما يشفُّ لك عن حقيقة الحال، حيث قال إن المغفور له الخديوي السابق كان حليفاً لنا و أعزّ أصدفائنا و إن كل الدلائل التي نعلمها تدلنا على أن سمو الخديوي الحالي منّا كما كان والده رحمه الله و طيب ثراه. أتريد قولاً أفصح من هذا و أفصح من هذا و أضح على بقاء المسألة في نصابها بكل مسيبتها و أسبابها. و ما لك تصدّق قول المرجفين بتعاضم الخلاف بين دولتنا العليّة و المحتلين. ألا ترى من خلال كلام اللورد سالسبرى و ميضاً يدلّ سنه على ما لهج الناس منذ مدّة بمعناه فمدح سالسبرى للحزم التركي و الثبات التركي و الحكمة التركيّة و الدراية لا يخلو من معنى مقصود يفهمه ذوو البصائر الثاقبة الجلّيّة.

و لا يخفى أن مسألة الجلاء عن هذه الديار علاقة لها بسياسة مصر المحليّة إلاّ من وجه واحد، قال جناب السياسي الشهير السير بارنج في تقريره: إن مسألة الاحتلال تحلّ بالنظر إلى اعتبارات شتى بعضها خارج عن سياسة مصر المحليّة، و أمّا ما يتعلق منها بمصر فهو اتهام الإصلاحات التي شرع فيها بعد

الاحتلال. و من رأى جناب السير المذكور أن يدوم الاحتلال حتى تتأصل تلك الإصلاحات فى البلاد، ورأيه يطابق رأى دولته و أمته. فالمحافظون و الأحرار جميعاً متفقون الآن على احتلال البلاد حتى تتم الإصلاحات التى أشار إليها السير بارنج. و مادام الإنجليز أنفسهم متفقين على ذلك فلا تشيهم دولة أخرى عن عزمهم. فسياسة الحكمة و الحصافة فى أن نسعى جميعاً سعى أولى الجد و العزائم فى إتمام تلك الإصلاحات و إدارة مهامنا بالإقدام و الإحكام فى ظل سمو الأمير الخطير الناشر راية التقدم فى طليعتنا العاقد لواء العزيمة و الهمة فى مقدمتنا هذه هى السياسة التى تتيلنا المنى و تحقق لنا الآمال و تقصر زمان الاحتلال، و إلا فإن الإركان إلى أراجيف المرجفين و إشاعات المحرفين تعلق بجبال الهواء و تعلق بالمحال.

## خروج الإنجليز من مصر

### نقل عن جريدة (المقطم)

كتب إلينا لودعى ألمعى من أفاضل مصر و أعيانها يطلب فى وصف المقاتلين الأخيرتين اللتين أنشأنا هما فى المُقْتَم تحت عنوان «ممّ تشكون و ماذا تبغون؟!» و «سياسة السخافة و سياسة الحصافة» و يشهد أنّا «أفرعناها فى قالب قوى الحجة محكم البرهان تام الإقناع» إلى أن يقول: «و لكن كلّ أوردتموه فيها مبنى على تقدير أن الاحتلال غير دائم و أنه ينتهى بعد مدة من الزمان».

«فلو صحّ هذا التقدير ما بقى وجه للردّ عليكم و لا للاعتراض على أقوالكم. و لكن هذه هى القضية التى ننازع فيها و لا نسلّم بها، فإنه لو كان المحتلون يريدون الجلاء فعلا لا قولاً لوجدوا إلى الجلاء سبلاً أو عينوا لاحتلالهم حداً أو أرونا من دلائل الجلاء دليلاً. و ما سمعنا أنهم هم أو غيرهم احتلوا بلاداً ثم رحلوا عنها من أنفسهم و تركوها لأهلها بإرادتهم و اختيارهم بل بإكراه غير هم لهم على تركها أو بطرد أهلها لهم منها.

و عليه فالمحتلون يقتصدون احتلال البلاد احتلالاً دائماً و امتلاكها كما امتكوا غيرها. و قد قلت صريحاً إنكم فى مقدمة الذين لا يوافقون على الاحتلال الدائم مع اعترافكم بما تم على يد المحتلين من النفع و الإصلاح لهذه الديار فلزمكم بهذا القول معارضة هذا الاحتلال بما عهدناه فى يراعكم من الأدلة القاطعة و الشواهد المفحمة» انتهى.

و قد تلقينا هذا الاعتراض بالبشر و السرور، علماً منا أن حضرة المعترض من العقلاء الذين ينظرون فى الأقوال إلى الحجة و البرهان و لا ينطقون من الهوى و لا تضله الأوهام عن محجة الهدى، و قبل الشروع فى الردّ عليه، نذكر اعتراضاً آخر بعض الأصدقاء و هو أن المقصود من سياسة فرنسا فى هذا

القطر تقصير زمان الاحتلال في مصر حتى لا يكون احتلالاً دائماً فسياستها المصرية و الواجب أن نؤيدها بما نكتبه في جريدتنا كما يؤيدها غيرنا و سنرد على هذا الاعتراض الثاني بعد الفراغ من الرد على الاعتراض الأول.

أما من حيث الاحتلال فنحن واثقون أنه لا يكون احتلالاً دائماً و أنه لابد للمحتلين من ترك هذه الديار آجلاً إن لم يكن عاجلاً و أنهم يبقونها لأهلها مصداقاً لقولهم إن مصر للمصريين و لا ينسخون سيادة الدولة العلية عنها على مرّ السنين. و اعتقادنا هذا مؤيد بأدلة عقلية و نقلية و أقيسة تمثيلية مبنية على شواهد تاريخية لا يشوبها ريب و لا مين.

فأولاً: إن إنجلترا تعهدت بالجلء عن هذا تعهداً ثابتاً محفوظاً عليها و أيدت هذا التعهد بوعود وعدتها وزارة الأحرار و كررتها ثم أعادتها وزارة المحافظين مراراً و لم تقل قولاً ينكث عهودها و لم تأت فعلاً يخلف وعودها. و لم نعهد أن إنجلترا نكثت عهداً مثل هذا العهد أو أخلفت و عدّا مثل هذا الوعد من يوم ابتداء دولتها إلى هذا اليوم الذي أصبحت فيه من أعظم الدول شأنًا و أوسعها سلطاناً.

أفمن الصواب و العقل أن ننزل الظن منزلة اليقين فنكذب تلك الوعود و نستخف بهاتييك العهود لمجرد أن الاحتلال قد طال عمّا كان يقدر له في بادئ الأمر أو لسبب أن إنجلترا تأبى اليوم أن تعين له حدًا.

و ثانياً: إن إنجلترا جاءتنا بأقطع دليل على أنها لا تبغى ضم هذه البلاد إلى أملاكها و لا إبطال سيادة الباب العالي عنها و قد كان ذلك في العام الماضي حين تعهدت مصر بدفع خراج الدولة العلية فائدة للدين العثماني الذي حوّله الدولة العلية حتى يستهلك ذلك الدين بعد ستين سنة. و بعبارة أخرى إن مصر تعهدت تعهداً جديداً بدفع الخراج للدولة العلية مدّة ستين سنة أخرى.

و كفى بذلك دليلاً على أن سيادة الدولة العلية باقية على هذا القطر ستين سنة على الأقل لا يعتورها ضعف و لا يشوبها نقصان. فلو كانت إنجلترا تقصد احتلال هذه الديار إلى ماشاء الله، أو لو كانت تقصد أن تنسخ سيادة الباب العالي عنها و تبسط ظلها عليها أكانت توافق على تعهد مصر بدفع الخراج للدولة بستين سنة أخرى، أو ما كانت تفرغ جهد المقل المكثّر في منع هذا التعهد أو إطلاق مصر من هذا التقيد. فتأمل أيها العاقل و احكم أيها المنصف أليس هذا دليلاً قاطعاً من إنجلترا على أنها لا تبغى دوام الاحتلال و لا إبطال السيادة العثمانية عن هذه الديار؟ هذا و لم يبرح من الأذهان أنه لما عرضت الدولة الفرنسية وضع مصر بمعزل عن الدول كما فاه به وزير خارجيتها منذ أشهر قليلة رفضت إنجلترا ذلك بلسان اللورد سالسبري وزير خارجيتها إنا احتلنا مصر و هي تحت سيادة الدولة العلية و سنخرج منها و هي تحت سيادتها أيضاً خلافاً لما تبغيه الدولة الفرنسية.

و ثالثاً: إنَّ إنجلترا مشهورة بالمحافظة على سياسة آباؤها و أجدادها و هو المعبر عند أرباب السياسة بتقليداتها السياسية و لم تخرج عن مقتضى هذه التقييدات فى جهة من الجهات و لا مع دولة من الدول حتى تخرج عن مقتضاها فى الديار المصرية مع الدولة العلية. و ربّ معترض يقول اغتراراً بأقول الجرائد الفرنسية إنَّ إنجلترا أخذت قبرص من الدولة العلية غليمة و غنيمة باردة و لم تحافظ على تقليداتها السياسية و قد طمحت أبصارها إلى أخذ مصر كما أخذت قبرص قبلها. نقول إنَّ هذا اعتراض من لا يدري شيئاً عن مسألة قبرص. فإنَّ إنجلترا احتلتها و تولت إدارتها بسماع من الدولة العلية و بموجب معاهدة دفاعية معقودة برضى الدولة العلية أيضاً. و ذلك أنّه لما استولى الروس على باطوم و أردهان و قرص حربهم الاخيرة مع الدولة العلية باتت أملاك الدولة فى آسيا فى خطر منهم و خافت إنجلترا على مصالحها فى الشرق فعقدت معاهدة دفاعية مع الدولة العلية سنة ١٨٧٨ فحوأها أن خراج قبرص يبقى للدولة إنَّ إنجلترا احتلتها مادام الروس فى باطوم و أردهان و قرص و تتعهد بأن تتحد مع الحضرة الشاهانية على محاربة الروس إذا أرادوا الاستيلاء على الأرض من أراضي الدولة العلية فى آسيا و أن تردهم عنها قوّة و اقتداراً، و المعاهدة المذكورة مشهورة و مأثورة و قد أوردنا طرفاً فى العام الماضى. فاحتلال إنجلترا القبرص مطابق لتقليداتها السياسية تمام المطابقة و لا غبن و لا حيف فيه على الدولة العلية فإنها سمحت به مقابل تعهد إنجليز بمعونتها على محاربة الروس إذا اعتدوا عليها فى آسيا. فتأمل هذه الحقيقة الثابتة و احكم بعدها على صدق الذين يعدون احتلال قبرص أكبر الأوزار و يدعون أن فرنسا حليفة الدولة العلية بعد امتلاكها للجزائر و احتلالها لتونس على غير رضى من أهلها و لا من الدولة و يصدّقون خرافات جرائدها مع أن جرائدها تنكر تعهد دولتها بالجلء عن تونس على حين تعهدت فرنسا بذاك مرتين فى معاهدتين رسميتين ثابتتين.

و رابعاً: نعم إنَّ احتلال إنجليز لمصر قد طال عمّا كان ينتظره المصريون و المحتلون أنفسهم و قد شهد لذلك جناب السير أفلىن بارنج فى تقريره حيث أبان الأسباب التى أوجبت طول هذا الاحتلال. و هى أسباب و اضة مقبولة و لكن مجدد طول الاحتلال عمّا كان ينتظر لا يفيد أنه يكون احتلالاً دائماً. و أمّا قول المعترض الفاضل أنا ما سمعنا بأن المحتلين أو غير المحتلين تركوا بلاداً باختيارهم و إرادتهم بعد احتلالهم لها و إنما تركوها بقوّة غيرها أو بإخراج أهلها لهم منها فهو قول مردود بشواهد كثيرة تاريخية سمعناها تحقّقناها.

فلا يخفى إنَّ إنجلترا الجزائر اليونانية المعروفة بالجزائر الايونية و هى أربعون جزيرة، سبع كبار و البواقى صغار. و بقيت مستولية عليها من سنة ١٨٠٩ إلى سنة ١٨٦٤. و لما رأت أن أهلها راغبون ميّالون إلى الانضمام إلى قومهم اليونان و وجدت فرصة مناسبة لذلك سنة ١٨٦٤ عقدت لهم معاهدة

وَضَمَّتْهُم إِلَى بِلَادِ الْيُونَانِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ. وَتَمَّ ذَلِكَ بِسَمْعِي جَلَادِ سِتُونَ وَبِمَشِيئَةِ إِنْجِلْتْرَا وَرَغْبَتِهَا بَعْدَ مَا أَحْتَلَّتْ تِلْكَ الْجَزَائِرَ ٥٥ عَامًا، فَتَأْمَلْ وَ لَا يَخْفَى أَيْضًا إِنَّ إِنْجِلْتْرَا أَحْتَلَّتْ جَزِيرَةَ هَلِيْغُولَنْدَ فِي الْبَحْرِ الشَّمَالِيِّ سَنَةَ ١٨٠٧ ثُمَّ تَرَكْتَهَا لِأَلْمَانِيَا بِإِرَادَتِهَا وَ اخْتِيَارِهَا فِي الْعَامِ الْمَاضِي عِنْدَ تَعْيِينِ مَنَاطِقِ نَفُوزِ الدُّوَلِ فِي إِفْرِيْقِيَا فَخَرَجَتْ مِنْهَا بَعْدَ مَا أَحْتَلَّتْهَا ٨٤ عَامًا. وَ لَا يَخْفَى أَيْضًا إِنَّ إِنْجِلْتْرَا حَارَبَتْ الْأَفْغَانَ سَنَةَ ١٨٧٩ وَ أَحْتَلَّتْ كَابُولَ وَ قَنْدَهَارَ عُنُوءَ وَ بَقِيَتْ فِيهِمَا مَدَّةً ثُمَّ أَجَلَّتْ عَنْهُمَا بِإِرَادَتِهَا وَ اخْتِيَارِهَا. وَ لَا يَخْفَى أَيْضًا إِنَّ إِنْجِلْتْرَا حَمَلَتْ عَلَى الْحَبْشَةَ بَعَشْرَةَ آلَافِ جُنْدِيٍّ مِنْ جُنُودِ الْهِنْدِ فِي أَيَّامِ النَّجَاشِيِّ تَبُودُورِسَ وَ أَوْغَلَتْ فِي بِلَادِ الْأَحْبَاشِ حَتَّى دَخَلَتْ عَاصِمَتَهُمْ «مَجْدَلَةَ» سَنَةَ ١٨٦٨ وَ اسْتَخْلَصَتْ مِنْ كَانِ بِهَا مِنَ الْأَسْرَى الْأُورُوبِيِّينَ ثُمَّ رَحَلَتْ عَنْهَا بِإِرَادَتِهَا وَ اخْتِيَارِهَا وَ لَمْ تَقُمْ بِهَا.

فَهَذِهِ شَوَاهِدُ تَارِيخِيَّةٍ تَمَّتْ فِي أَيَّامِنَا تَشْهَدُ أَنَّ إِنْجِلْتْرَا أَحْتَلَّتْ بِلَادًا مُخْتَلِفَةً ثُمَّ أَجَلَّتْ عَنْهَا بِإِرَادَتِهَا وَ اخْتِيَارِهَا بَعْدَ أَنْ دَامَ الْإِحْتِلَالُ أَرْبَعِينَ مِائَةً فِي الْقَصْرِ وَ الطُّولِ مِنْ أَيَّامِ تَعَدُّ بِالْآحَادِ إِلَى أَعْوَامِ تَعَدُّ بِالْعَشْرَاتِ. فَإِنَّ كَانَتْ إِنْجِلْتْرَا قَدْ فَعَلَتْ ذَلِكَ بِلَا وَعْدٍ وَ لَا عَهْدٍ فَهَلْ يَعْضَلُ أَنَّهَا تَمْتَنَعُ عَنْ فِعْلِهِ فِي هَذِهِ الْبِلَادِ بَعْدَ مَا تَقَيَّدَتْ بِالْوَعُودِ وَ الْعَهْدِ.

(سَتَأْتِي الْبَقِيَّةُ)

## إِبْطَالُ عَادَةِ الثَّأْرِ فِي بِلَادِ الْأَرْنَودِ

(لِمَكَاتِبِ)

الْأَسْتَانَةَ فِي ١٢ مِنْ فَبْرَايِرِ (شَبَّاطِ) ١٨٩٢

مِنَ الْمَآثِرِ الْمَشْكُورَةِ مَا صَدَرَتْ بِهِ إِرَادَةُ جَلَالَةِ السُّلْطَانِ فِي هَذِهِ الْأَيَّامِ بِخُصُوصِ إِجْرَاءِ الصَّلْحِ بَيْنَ ذَوِي الثَّارَاتِ مِنَ الْأَرْنَودِ وَ هِيَ عَادَةٌ قَدِيمَةٌ مُسْتَحْكَمَةٌ بَيْنَ أَهَالِي أَشْقَرْدَرِهِ وَ غَيْرِهَا مِنْ بِلَادِ الْأَرْنَودِ. وَ قَدْ تَسَبَّبَ عَنْ هَذِهِ الْعَادَةِ هِجْرَةٌ كَثِيرٌ مِنَ الْعَائِلَاتِ وَ خَرَابٌ جَمَلَةٌ مِنَ الْبِيُوتَاتِ الْعَظِيمَةِ وَ فِي تِلْكَ الْعَادَةِ مِنَ الظُّلْمِ مَا لَا يَحُدُّ. فَإِنَّ زَيْدًا بِسَبَبِ قَرَابَتِهِ لِعَمْرِ وَ الْقَاتِلِ، يُؤْخَذُ بِهِ وَ يُقْتَلُ فِيهِ عَلَى غَيْرِ ذَنْبٍ صَدَرَ مِنْهُ وَ يَزِرُ وَزْرَهُ بِخِلَافِ حُكْمِ الدِّينِ وَ حُكْمِ الْعَقْلِ فَإِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) [الْأَنْعَامُ: ١٦٤]. وَ قَدْ وَضَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ هَذِهِ الدَّمَاءَ فِي خُطْبَةِ الْوَدَاعِ تَحْتَ قَدَمِهِ وَ جَاءَ الْإِسْلَامُ بِأَحْكَامِهِ فَأَبْطَلَ هَذِهِ الْعَوَائِدَ الْبَرْبَرِيَّةَ، وَ مَعَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْأَرْنَودِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ تَحْتَ حُكْمِ مَقَامِ الْخِلَافَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ فَقَدْ أَقَامُوا عَلَى هَذِهِ الْعَادَةِ الْقَبِيحَةِ الْمَخَالِفَةِ لِدِينِهِمْ أَرْبَعِينَ مِائَةً لَا يَنْتَهَوْنَ عَنْهَا وَ لَا يَجِدُونَ وَازِعًا يَزِعُهُمْ عَنْ ارْتِكَابِ تِلْكَ الْمَعِيصَةِ الْجَاهِلِيَّةِ حَتَّى صَدَرَتْ إِرَادَةُ جَلَالَةِ السُّلْطَانِ، بِمَحْوِ هَذِهِ الْعَادَةِ وَ إِحْكَامِ عَرَى الصَّلْحِ بَيْنَ أَرْبَابِ الدَّمَاءِ عَلَى وَجْهِ يَنْحَسِمُ بِهِ هَذَا الْأَمْرُ الشَّنِيعِ. فَأَخَذَ الْوَالِي وَ الْمُتَصَرِّفُونَ فِي تَرْتِيبِ

مجلس و تشكيل هيئة من أهالى البلاد لتدارك هذا البلاء و هم الآن يشتغلون بإصلاح ذات بينهم. ولا ريب أن هذا العمل الذى قصر فى تداركه من مضى مما يشهد لجلالة السلطان عبد الحميد بشدة المحافظة على أحكام الشريعة و زيادة العناية فى إصلاح العباد و البلاد و بغاية التحرى و التنقيب عن الأحوال. ولا نشك أن جمعية الصلح إلا ريادية تقدر هذا العمل الذى تمادى لهذا الوقت و ما تكلم فيه أحد ولا نبه عليه منبه أحسن تقدير و تشكر جلالة السلطان عليه أبلغ شكر.

### مراسلات

بغداد فى ١٥ يناير (كانون الثانى) سنة ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصى)

قد بلغكم بلا ريب ما حدث فى البلاد الفارسية فى هذه الأيام من القلق و الهيجان، و علمتم أن الناس قد هجموا على قصر الشاه و دمروا بيت نائب السلطنة وزير الحرب و أجبروا الشاه على إبطال حكر التنباك و أنهم يطالبونه الآن بإبطال سائر المقاولات التى عقدها مع الإفرنج كالبنك و غيره. و ربما يتعجب الناس من هذا الهياج فأبين لكم أسبابه، و هى أن للعلماء كلمة نافذة و قدرة كاملة فى تلك البلاد و أنه قد انتشر بينهم منذ مدة رسائل دينية أثارت نعرتهم فقاموا مع أحزابهم من العامة على التقدم و أرغموا الشاه و نخشى من هذه المقاومات المستمرة خلعه عن كرسيه و ها أنا أرسل إليكم رسالة من تلك الرسائل التى انتشرت خفية و إنها تستوجب النظر و تجلب الدقة.

(قد نشرنا المقالة المذكورة فى صفحة أخرى فليطالعها القارىء).

مصر فى ٩ من فبراير (شباط) ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصى)

أصبحت اليوم فإذا العدد الأوّل من ضياء الخافقين وارد علىّ مع البريد الأخير ففضضت ختامه بعد طول الانتظار و عكفت على مطالعته حتى تصفحت جميع مقالاته و فكهت النفس بطلاوته و حسن روايته و روايته و ثقفت العقل بحقائقه و فوائده. ولم تمهلنى البوستة ريثما أستعلم أى وقع عند الجمهور ولكنى اطلعت الساعة على المقطّم الذى صدر الآن، فإذا هو مصدر بفصل من مقالتم الرنانة فى مصر و قد علّق شرحاً وافياً على العدد كله فى أخباره المحلية و أسهب فى خلاله و أطنب فى مدح الضياء بما هو أهله.

لا أجدد أحزان قرأء الضياء بذكر وفاة المرحوم توفيق باشا خديوى مصر السابق لئلا يكون ذلك منى كالتعزية بعد حين لتحريك الحزن و تجديد الأئين. و إنما أذكر طرفاً فى أوصاف نجله و خلفه سمو الخديوى عباس باشا حلمى، فإنه هو موضوع حديث الناس عموماً فى هذه الأيام و هو محط آمالهم و



كعبة أميالهم و قد تشرفت بمقابلته خصوصاً منذ مدة حتى يكون ما أرويه عن مشاهدة و عيان ولا يقتصر على السماع.

فالخديوى عباس باشا يبلغ فى العمر ثمانى عشرة سنة و يعرفه المصريون أيام صبوته ولا يعرفون عنه إلا القليل أيام صباه؛ لأنه ربي منذ سنين فى أوروبا و لم يكن يأتى هذه الديار إلا لقضاء فسحة المدرسة أو نحوها فيها. و قد كثر ذكر ترجمته فى الجرائد فلا أتعرض لها بل أتحرى ذكر ما لم يذكر إلا فى قليل منها.

كان الناس ينتظرون أن يروا أميرهم الجديد أشبه بالصبيان منه بالرجل حتى رآه راكباً فى مركبته الخديوية بملابسه الرسمية يوم وصوله إلى العاصمة و هو يحييهم و هم يدعون له بالعزيز و النصر و يعجبون بسمات الرجولية التى تلوح على وجهه مع حداثة سنه. فهو ربعة فى الرجال قوى البنية ممتلىء البدن عريض الكتفين مستدير الوجه جميل الجبهة و العينين صغير الشاربين مخضر العارضين يشبه المرحوم والده فى ملامحه و ربما كان مثله طويل الجذع بالنسبة إلى الساقين. و قد جمع مع حسن الهيئة عذوبة النطق و عدم التكلف فى المقابلة. و سمعت كثيرين من الذين قابلوه و حادثوه غيرى يقولون قولاً واحداً و هو أنه يقدر منازل الناس حق قدرها فيخاطب كلا بما يناسب مقامه و يراعى معه قرائن الأحوال و ذلك يدل على أنه ربي التربية المستوفية الشروط لمن كان فى رتبته و مقامه. و هو أحرص من المرحوم والده على حفظ الرسوم فى بلاطه و معيته و لذلك بادر إلى التغير و التبديل فى حاشيته و رجال معيته و يقال إنه عازم على استبدال أكثر الباقيين منهم و على تعيين حرس خاص به يحف به فى خروجه و دخوله و قد أمر أن يقابله أحد إلا بعد الاستئذان و بيوم أو أيام و صدور الإذن له كتابةً بالمقابلة فى يوم معين و ساعة معينة. و الظاهر أنه أقل من والده تنازلاً إلى الرعية و أشد منه ترفعاً عنها.

ولا يعرف إلا القليل عن طباعه و أخلاقه حتى الآن و لم ير الناس منه غير دلائل الحلم و حسن المعاملة للرغبة. فإنه لم يستو على عرش الخديوية أياماً حتى أبطل عن الأجانب و الأهالى ضريبة جديدة تعرف بضريبة الباطنطة و أبطل ضريبة السخرة و أنزل عن الملح أربعين فى المائىء و عفا عن جميع الذين لم يعف عنهم والده من الذين اشتركوا فى الفتنة العرابية ماعدا عرابى و رفاقه الذين نفوا إلى سيلان، و أمر بأن يطلق سراح جمع غفير من المسجونين. فالجمهور لم ير منه إلا ما هو خليق بالمدح و الشكر. و يقال إنه شديد الألفة قوى الإرادة لا يذعن إلى غير ما يوافق رأيه و إن حضرة والدته أوصته يوماً بأن يشاور آله و ذويه و ينقاد إلى مشورة من كان أكبر منه منهم فأعرض عن كلامها مغضباً، أو إنه قليل التردد على دار الحرم. و الشائع عنه كثير من هذا القبيل، ولكن هذا الشائع لا يعول عليه قبل مضى مدة يعرف فيها الصحيح من الكذب.

و هو يقضى كل يوم من الساعة الثامنة صباحاً إلى الساعة الثالثة بعد الظهر فى سراى عابدين حين ينظر فى أشغال الحكومة و يقابل الزائرين يزورونه لأغراض مختلفة. و له جلد على الأشغال و حرص على استعمال وقته فى ما منه فائدة، و قد شهد الذين يكلمونه فى الأشغال أنه على جانب عظيم من النباهة و الذكاء و أنه يدرك مصلحة بلاده إدراك الذين هم أكبر منه سناً. و يقضى ما بقى من وقته فى سراى القبة فى ضواحي العاصمة حيث لا يستقبل أحداً فى أشغال الحكومة أو غير الحكومة.

أما علاقاته مع الدولة العلية و الدول الأوروبية فهى حسنة، فإن الرسائل البرقية التى يرسل بها فخامة الصدر الأعظم مستوفية عبارات الوداد و الصفاء. و قد علمتم و لابد أن الباب العالى أبلغ قنصله الجنرال فى تريستا أن يعرب لسموا الخديو قبل مجيئه منها إلى هذه المدينة عن رغبة الحضرة السلطانية فى مروره بالأستانة و زيارته لجلالة السلطان، فأجاب الخديوى بأن أحزاني و أحزان أمى تضطرنى إلى الإسراع إليها على أنى أوئل تأدية واجب الزيارة بعد ذلك. ثم تكررت الرسائل بينه و بين الصدر الأعظم فى هذا المعنى بعد عودته إلى هنا و يحتمل أنه يزور الحضرة الشاهانية فى فصل الربيع القادم. و قد علمت أن علاقاته حسنة مع دولتى إنجلترا و فرنسا، فقد أعرب لرجال الإنجليز عما فى ضميره من الشكر الخالص لهم و القننة التامة بهم و أمل أن يكونوا له سنداً و عوناً كما كانوا للمرحوم والده من قبله. ولا ريب عندى أن علاقات السير أفلى بارنج قنصل جنرال إنجلترا و وكيلها السياسى هى معه كما كانت مع والده و أنه يشاوره فى مهام أموره كما كان أبوه يشاوره من قبله. ولم يتكدر كأس الصفاء بينه و بين فرنسا حتى الآن إلا إذا صح ما سمعته منذ يومين و هو أنه طلب من قنصل جنرال فرنسا و وكيلها السياسى المركيز رفرسو أن يقنع حكومته بالموافقة على أن تستعمل الحكومة المصرية الأموال التى اقتصدتها بتحويل ديونها فرفضت الحكومة الفرنسية ذلك و قالت إنى لا أوافق عليه ما لم تعين إنجلترا يوماً للخروج من مصر. و لما كانت مصالح إنجلترا و فرنسا على طرفى تقيض فى هذا القطر فلا أرى كيف يستطيع سمو الخديوى أن يرضيهما كليهما. و قد ترجح ميله إلى إنجلترا منذ الآن، فلا يمضى زمان طويل حتى يمسى مع فرنسا كما كان أبوه قبله. ولا جرم أن مركب الخديوية المصرية مركب خشن ولا أظن أن له مثيلاً فى المصاعب و المتاعب إلا أن يكون مركز السلطنة العثمانية فى معاملة الدول الأوروبية.

و قد تسابقت أساطيل الدول فى هذه الأيام إلى تقديم التهانى و النياشين من دولها إلى سمو الخديوى الحالى فى الظاهر و إلى التهويل بصولتها و إقناع مصر بسطوتها فى الباطن، فإن الأسطول الإنجليزى كان ينتظر قدوم الخديوى قبل وصوله إلى الإسكندرية فحياه و هنأ و اثنتى راجعاً. و بعد أيام حضر أسطول روسى و أسطول فرنسى إلى الإسكندرية ثم أتى أميراهما العاصمة و أهدت فرنسا نيشانها باحتفال عظيم.

و لم يبرح الأسطولان مياه الإسكندرية حتى جاءتنا الأنباء بقدوم أسطول إيطالى قصد التحية و التهئة، و أن ملك اليونان عازم على إهداء النيشان. و الظاهر أن الدول الأوروبية تحسب أن مجرد رؤية أساطيلها تلقى المهابة فى نفوس الناس و الواقع أن الناس هنا لا يعبأون بقدوم الأسطول ولا بذهابه و إنما يذكرونه من باب التحدث بأخبار النهار.

الشكوى هنا عامّة من هبوط أسعار القطن، و وقوف حركة الأشغال و المناظرة بين إنجلترا و فرنسا فى ازدياد و اشتداد، و الأراجيف متكاثرة و متواترة.

**الأستانة فى ١ من فراير (شباط) ١٨٩٢**

**(لمكاتبنا الخصوصى)**

قد هدأت ريح الفتنة و خمد سمومها و سكنت تلك القلاقل فى اليمن و أخذت الراحة الآن تستتب فى أنحاء بعد أن احتدم ضرامها و اضطرم أوارها و استحق العصاة أن ترفع عليهم الحكومة عصا التأديب. و لما علمت أن الأناة و الحلم لا محل لهما من إعراب تلك الجملة و أن موضع الندى فى موضع السيف مضرّ بالعدل و الحكمة خاطبتم بلسان السيف و هو القائل غرائب الموت ارتجالا و فم المدفع و هو الناطق بآخر حجة الملوك فأسمعتهم و ما كانوا بغيره يسمعون فندموا على ما فرط منهم من خلع الطاعة الواجبة عليهم و وقف كثير منهم موقع القنوع و الضراعة يسألون العفو و يلتمسون الرحمة. و لقد ظن بعض الناس أن فى إثارة هذه الفتنة يداً أجنبية، و هو مزعم باطل بعيد أن يأخذه فى حسبانته ذو بصيرة، لأن صاحب تلك اليد الأجنبية لا يجوز فى العادة أن يقصد إهراق هذه الدماء حياً فى فناء الإنسان لما يعلمه من أنه لا نجاح البتة لقوم يقفون بأجسامهم أمام قوة الحكومة المؤسسة على الترتيبات العسكرية و النظامات الحربية و الآلات المحكّمة و الأدوات المنتظمة تحت قيادة القادة الماهرين. و إنما تولدت تلك النعرة فى رؤوسهم من نفخ بعض كبرائهم الذين أضلّوهم السبيل لجهالتهم و حماقتهم و ضيق فكرهم عن معرفة حقيقة القوى، فجهلوا أن الحكومة لا تؤخر أن تبعث بالجحافل و الجيوش الجرارة لأبعد مكان من الأرض لحفظ شرفها و ناموسها و احترام بنودها و أعلامها. ولا ريب أن الحكومة بحكمتها ستمعن النظر الآن فى انتخاب المأمورين الذين تسلمهم مصالح تلك البلاد الشاسعة ولا تبعث هناك إلا من جربته و تحققت رأفته و حبه لإنصاف حكومته بالعدل و الإنصاف فى القرب و البعد. و من تأمل فى هذه الحادثة و قوة احتدامها و سرعة خمودها علم ما لجلالة السلطان عبدالحميد خان من دقيق السياسة و ثبات العزيمة و أنه لا يشغله عظيم من حقير و لا حقير عن عظيم.

**الأستانة فى ١٨ من فبراير (شباط)**

✽ زعمت بعض الجرائد الأوروبية أن ثورة اليمن شبت نارها بعد الخمود، و أن رئيس الثائرين كتب إلى كثير من أعيان جهات عسير و تعز يستنهض همتهم نحو معاضدته و مؤازرته و أنهم أجلوا سؤله و بعثوا إليه بمن يعينه على أعماله و أن حكومة اليمن أحسّت بذلك فشرعت في إطفاء هذا اللهب الجديد بقوة العساكر، و الحال أن هذا الخبر مختلق لا أصل له البتة، فإن الأخبار الرسمية و الخصوصية الواردة إلى الأستانة في هذه الأيام من جهات اليمن أثبتت أن الراحة مستتبه في تلك الجهات و أن معاملات الحكومة و التجار متواصله بين أنحاء الولاية على أحسن انتظام حتى أن الدولة خصّصت مبالغ عظيمة لإنشاء بيوت مشيدة للحكومة في تعز و عسير و قنفده فضلا و الحجة و غيرها من الجهات التي ذهبت تلك الجرائد إلى تجدد الثورة فيها، هذا فضلا عن رجوع قسم جسيم من العساكر التي ذهبت تلك الجرائد إلى تجدد الثورة فيها، هذا فضلا عن رجوع قسم جسيم من العساكر التي سبقت قبل الآن إلى اليمن إلى محلاتها الأصلية، و حيث إنه لا بد أن يكون لما ذكرته هذه الجرائد طنين في الآذان يوشك أن يستميل العقول إلى التصديق و جب إظهار الحقيقة دعاً للإرجاف و تطهيراً للأذهان من شوائب الأرجاس.

✽ حصل في هذه الأيام خلف و جدال بين طائفتي الروم و البلغار الموجودين بجهات الروم إيلي، و السبب في ذلك أنهم كانوا، قبل ما وقع في العام الماضي من تفريق مذاهبهم و قسسمهم، يتعبّدون و يصلون في كنيسة واحدة إلا أن طائفة الروم تغلبت على البلغاريين و منعتهم الآن من الدخول إلى الكنيسة و استعانت تلك الطائفة في تغلبها هذا بقوة النقود التي بذلتها لبعض الرؤساء من حكام هذه الجهات فاضطّرت البلغاريين، و عرضوا شكواهم على كثير من المقامات العالية بالأستانة و أوضحوا و خامه عواقب هذا الأمر ولكن لم تظهر نتيجة تلك الشكوى.

✽ جرت عادة جلاله السلطان أن يحسن في كل سنة عند حلول فصل الشتاء بألفي ليرة يشترى بها فحم و حطب يوزع بواسطة لجنة مخصوصة على الفقراء و المحتاجين من أهل الأستانة بغير تفريق ولا استثناء في الديانات و الأجناس، و قد كان أنعم في هذه السنة أيضاً بمثل هذا المبلغ ولكن علم لجلالته أن كثيراً من الفقراء أصبحوا في حاجة شديدة إلى لوازم الدفء فأحسن بألف و خمسمائة ليرة، و أمر أن تشتري بها تلك اللوازم و توزّع على أولئك الفقراء و قد نفذت اللجنة المذكورة ذلك الأمر فرفع الناس أكف الدعاء لجلالته بطول العمر و البقاء.

✽ علمت الحكومة أن بعض الأرمن الذين امتلأت رءوسهم بالفساد يسعون في إحداث حركة مليه جديدة و أنهم يتخابرون في أمر ترتيبها و انتشارها مع بعض المفسدين من الأرمن الموجودين بالولايات العثمانية و ببعض جهات أوروبا فألقت القبض عليهم.

✽ شاع في الأستانة أن الفرمان السلطاني المؤذن بتوجيه الخديوية المصرية إلى حضرة عباس باشا سيرسل إلى مصر بواسطة وفد يرأسه حضرة دولتو شاكرا باشا ولكن تبين الآن أن جلاله السلطان لا يريد أن يكلف الجناب الخديوي بتحمل المصاريف العظيمة التي جرت العادة منذ القديم بإنفاقها عند إرسال فرمانات التولية إلى الخديويين على يد وفد مخصوص و هي تقرب من عشرين ألف ليرة بين هدايا و عطايا و لذلك اقتضت الحكمة الملوكية إرسال هذا الفرمان إلى حضرة دولتو مختار باشا مندوب الدولة في مصر ليسلمه إلى حضرة الخديوي المشار إليه، و الغالب على الظن أنه سيرسل بعد أيام قلائل ولا عبرة لما تشييعه بعض الجرائد من أن حكومة فرنسا أشارت على الدولة العلية بأن تتأني في إصدار هذا الفرمان إلى أن تتفق من إنجلترا على تعيين الوقت الذي تنجلي فيه عساكرها عن مصر لتتأيد بذلك سيادة الدولة العلية على القطر المصري، فإن هذا الكلام لا يعيره جلاله الخليفة أذناً واعية، ولا يلتفت إليه لأنه يعلم أنه الاحتلال الإنجليزي ما أثر ولن يؤثر ولو طاعت مدته على سيادة الدولة بشيء قَطُّ و أن تعيين وقت خروج الإنجليز من مصر أمر فرعى لا نسبة بينه و بين إرسال الفرمان خصوصاً و قد ثبت لدى جلالته أن الجناب الخديوي فضلا عن كونه من أصدق الصادقين لمقام الخلافة العظمى فإنه متذرع بالحزم و الحكمة و حسن التدبير و الثبات.

✽ لما علم الإيرانيون أن حكومتهم قد أصرت على تنفيذ قضية حصر التنباك اجتمع جم غفير من تجارهم و أفرادهم القاطنين بالأستانة و جاءوا إلى السفارة الإيرانية يريدون إخراج السفير و إهانته، غير أن ذلك السفير كان قد أحس بالأمر فالتمس من الحكومة العثمانية أن تحفظه من هذا الشر بقوتها المسلحة، فأرسلت إليه قوة عسكرية حالت بينه و بين من يريدون الإيقاع به و بقيت تلك القوة تحرس السفير و السفارة إلى أن انتهت مسألة التنباك على ما انتهت عليه مما شاع أمره و ذاع، إلا أن الإيرانيين عرفوا بعد ذلك أن السفير قد حقد على رؤسائهم الذين أسسوا هذه الحركة و جمعوا ضده الجموع و أنه عزم على اغتيالهم و احداً بعد واحد، فكتبوا عريضة عمومية أرسلوها في هذه الأيام إلى حضرة الشاه يطلبون بها عزل السفير المذكور و يحذرون الشاه من وخامة عواقب الامتناع من عزله.

✽ التمس إسماعيل باشا - الخديوي السابق - بواسطة بعض أصدقائه من رجال المايين أن يأذن جلاله أمير المؤمنين بقراءة الفرمان السلطاني المؤذن بتوجيه الخديوية إلى حضرة عباس باشا في بيته الكائن على ساحل البوغاز قبل إرساله إلى مصر ليحوز بذلك شرفاً و سروراً يهونان عليه ما ألم به من الحزن الشديد بسبب وفاة نجله توفيق باشا، إلا أن جلاله السلطان الأعظم علم بقوة ذكائه و حدة فكره ما وراء هذا الأمر من المقاصد التي يراد التوصل به إليها فلم يجب ذلك الالتماس.

أخبار

## إدارة حصر التبغ العثمانية

✽ بلغنا بأن دخل إدارة حصر التبغ العثمانية بلغ في شهر كانون الأول (ديسمبر) من السنة الماضية نحو ١٦٧ ألف ليرة عثمانية و كان في العام الذي قبل قد بلغ ١٥٠ ألفاً، فزيادة الربح ١٧ ألف ليرة فرقاً على حساب شهر واحد.

✽ إن جلاله السلطان قد تكرم بمنح عشرة آلاف فرنك إعانة للمدرسة التي تشيّد للطائفة المارونية في رومية فعلمنا أن الإعانة الشاهانية المذكورة قد صار قبضها.

✽ بلغنا بأن دولة فرنسا تريد إرسال بعض بوارجها الحربية (الله أعلم لماذا) للبقاء في سواحل البحر المتوسط بالقرب من ولايات الدولة العلية؛ وذلك لربما (نظراً لصدقتها للدولة العثمانية) لوقاية تلك الممالك، و قد أصدرت أوامرها إلى الأسطول الذي تحت قيادة الأميرال دور لودود أن ينفصل عنه ثلاث مدرّعات و طرادان أو ثلاثة طرادات تنتقل في البحر المتوسط من مكان إلى مكان فترسو تارةً. في بيروس و أخرى في أزمير و أخرى في الإسكندرية و أخرى في خليج بسىكا.

## الحرير في سوريا

قرّأنا في (الأحوال) ما يأتي: أن حاصل سنة ١٨٩٠ من الشرائق فاق حاصل السنة التي قبلها في سورية بمقدار ٨٠٩ آلاف و ٥٩٠ أقة، أى قد بلغ ٣ ملايين و ٢١٣ ألفاً و ٧٧٠ أقة، أما النقص فقد سبق السنين السابقة بعشرة أيام في سواحل بيروت، أى أنه قد بدأ من ١٥ إلى ٢٠ من آذار (مارس) ولكنه في لبنان لم يبدأ إلا في أوائل شهر نيسان (إبريل).

على أن باعة البزر قد أقلوا من ادخاره عام ١٨٩٠ لفرط ما خسروا في السنة التي قبلها و لذلك ارتفع سعر البزر فبيعت العلبه بثمانية فرنكات و هى ضعف ثمنها في الأعوام السابقة، ثم إن إنجاح الحاصل الحريرى إنجاحاً عجبياً إنما هو نتيجة صفاء الطبع و الهواء و قوّة نماء التوت الذى كان للدود غذاءً صالحاً قويا.

فإذا طرح مقدار ١٤٥ ألف كيلو جرام ادخرت التبذير من مجمل الحاصل الذى بلغ ٣ ملايين و ٦١٣ ألفاً و ٧١٠ أقة من الشرائق الطرية كان ما تبقى ليبيعت إلى معامل الخيوط ٣ ملايين و ٤٦٨ ألف كيلو جرام يعدلّ محلولها بمقدار ٣٩٠ ألف كيلو جرام لسنة ١٨٩٠ مقابلة لثلاثمائة و أربعة و عشرين ألفاً عام ١٨٨٠ و لمائتين واحد و ثلاثين ألفاً عام ١٨٨٨.

## الكتب العربية في برتس مزيوم

نعلم لحضرات محبى العلم خدمة للأدب و حباً في المعارف أننا قد عزمنا بمنه تعالى أن ندرج في جريدتنا أسماء الكتب العربية المحفوظة في برتس مزيوم (دار التحف في مدينة لندن) ولا شك أن

المشرق يطير فرحاً بجناح ضياء الخافقين لعناية المغرب على حفظ ما لم يعرف أبناء لغته من آثار العلماء الأعلام من أهل المشرق، وهذا دليل على احترامهم للعلم وآثار المؤلفين من أى مله و أى أمة و أى لسان و أى فن. و من دخل فى الدار المعدة لحفظ هذه الكتب رأى من النظام و الترتيب و سهولة التناول و استعداد الحفظه لإجابة الطلب و تهيؤ الأدوات للكتابة و النقل و عدم التشويش على كثرة الموجودين و المترددين ما لا ينسأه طول حياته من جلال العلم و احترام المعارف عند الإفرنج، و سنجهد بعونه تعالى على جمع دفاتر الكتب العربية الموجودة فى خزائن العواصم الأوربية كإسبانيا و ألمانيا و فرنسا و النمسا و ننشر أسماء المهم النادر منها حتى لا يجهل المشرق ما حُفِظَ له من مُخَلَّفَات بنيه فيشكر من حفظ و يعتب على من أضع و الله المعين على صالح العمل.

### ضياء الخافقين

إنه نظراً لمرض من مكاتبنا و كتابنا لم نقدر فى هذا العدد أن نأتى ببعض الرسائل و المكاتبات فى أمور مهمه و التى كان فى عزمنا إدراجها، إنما بعونه تعالى سندرج ذلك فى عددنا الآتى مع ترجمة المقالات الإنجليزية و ملخص تاريخ القرن التاسع عشر من ابتدائه. ثم إننا سنضع فى القسم العربى الرسوم و الصور التى تظهر فى القسم الإنجليزي.

قد وردت إلينا مقالات و رسائل عديدة فى المسألة المصرية و غيرها، سنأتى إن شاء الله على نشرها فى الجريدة بالإسهاب متتابعة، إنما نرجو من حضرات مراسلنا أن تكون جميع الكتابات بالخط الواضح و على الوجه الواحد فقط تيسيراً للطابعين و من لم يرد وضع اسمه فى المقالة فيجب أن يصرح عن ذلك فى كتاب خصوصى إلى رئيس تحرير الجريدة.

### إعلان

إننا نعلن لحضرات القراء بأن إدارة الخافقين ستنشر القسم العربى وحده منفرداً عن القسم الإنجليزي دائماً فى المستقبل و عدد صفحاته يكون ست عشرة و قيمة النسخة نصف شلين و بدل الاشتراك فى مصر و فى كافة البلاد الشرقية عن سنة ٧ شلينات خالصة أجره البريد، و من أراد اشتراء القسم الإنجليزي فليطلب ذلك من وكلائنا أو يكاتب الإدارة رأساً و القيمة تكون عن سنة ١٤ شليناً و سينشر فى العربى ملخص جميع ما كتب فى الإنجليزي.

مكاتبات الجريدة - ينبغى أن تكون جميع الرسائل المتعلقة بالاشتراكات و الإعلانات الإدارة معنونة باسم مديرية جريدة ضياء الخافقين.

The Manager,

The Eastarn and Western Review,

21 and 22, Furniual Street,

Lpndon, E.C.

و يجب أن تكون المكاتبات و الأشتغال المختصة بالتحريير معنونة باسم رئيس تحريير الجريدة:

The Editor,

The Eastarn and Western Review,

21 and 22, Furniual Street,

Lpndon, E.C.

أما التلغرافات، فيكفى فى عنوانها ذكر هذه العبارة «ضياء لوندرد».

"Dia, London"

## إعلان

**محل كيلبرت و ريفنكتن - ليتمد**

**سينت جونش هاوس كلير كنويل - لندن**

أنتا نعلن لحضرات قرأء جريدة (ضياء الخافقين) بأننا نطبع كل ما يُراد من الكتب و الأوراق فى اللغات الشرقية فى كل لغة فى العالم. و إننا نجلبُ و نُسل إلى أى من شاء حروفاً مُصَبَّه عربيه و فارسيه و هنديه و غير اللغات الشرقية و كافة ما يلزم من آلات الطبع و غيرهه. و إننا نطبع فى محلنا طبع حجر و نقر و نجلد الكتب و غيرها فى كل أنواع و نقوم بما يلزم فى كافة أمور الطبع و ما أشبه ذلك.

و أن محلنا من المتشار طى مع سلك الحديد فى كل اللوازم من هذا الباب. و الأسعار متهاوده، فكل من يرغب أن يشرفنا بأوامره نبذل جهدنا لإرضائه.

## الفقه الإسلامى

كشف الحقائق صعب، و الحكم بالحق عسر، تغر الإنسان نظرتة الأولى، و يحيد به عن محجة البرهان أتباع الهوى، يعارض الحقيقة القارة بمسلّماته، و يحسب أوهامه الزائقة من بديهياته، لا تتقفه الحكمة، و لا يعصمه المنطق من الزلة؛ و لذا استحکم الحجاج و أزمّن اللجاج بين العلماء و الحكماء. فما من موضوع إلا و ترى فيه أراء متباينه و أقوالا متخالفة و حججا متضاربة حتى فى الوجدانيات و المحسوسات. فالتبست الفلسفة بالسفسطة. و قامت المشابقات مقام البيّنات. إن حكماء إلا فرنج مع سعة العلم قد ضلّوا عن الرشد و حسبوا أن الشريعة الإسلاميه بما لها من الأحكام المتقنه و الإحاطة النامة بالوقائع التى بها



تستقر روابط أبناء البشر في معاملاتهم و عليها يفصلون الدعاوى في منازعاتهم لا يمكن أن تكون نتيجة جادت بها القرائح التي رمت البداوة منذ قرون عديدة... فذهب بعض إلى أنها نسخة من قانون الروم الأولى ... و توهم الآخرون أن الإيرانيين حينما قلبوا عرش أميّه وأقاموا أبناء عبّاس على كريمى الخلافة صاغوا هذه الصيغة وأبدعوا هذه الطريقة... و أيدوا هذه الأوهام بظنون توارثتها النفوس حبا بالعصبية جيلا بعد جليل... و هى أن الحكمة بجميع فنونها من خاصّة (يافت) (آرى). و لا حظّ لـ (سلام) فيها إلاّ قبسات يستمنحها منه و يمنّ بها عليه.

و لمّا نظروا إلى المسائل التي سردها الفقهاء فى كتبهم ازدادوا تصلّباً و حكموا جهلا منهم بأن لها أدله تبنتى عليها و أصولا ترجع إليها بأنها عوار تلقّفها ائمة الإسلام من الأمم العريقة فى الحضارة و لا يمكنها لضيق نطاقها أن تنطبق على الوقائع التي يقضى بها الزمان و تتجدد فى كل آن. هذه هى زلة النظرة الأولى و هفوة اتباع الهوى.

فلو استكنهوا مبانى الشريعة الإسلامية و عرفوا كيفية تفرّعات المسائل منها و أحاطوا علماً بنظريات الفقه و أصوله لعصموا أنفسهم من الزلّة الأفكار و الحيف فى الأحكام، ولكن لا ملام لأن الجهل باللغة و صعوبة اصطلاحات العلوم قد أقامت لهم عذراً.

و لولا كتاب أتى بآيات بيّنات أبان بها الحقّ و أظهر الصدق و أزاح الأوهام التي كانت فلاسفة الغرب تتشبّث بها فى أحكامها لحلّ بنا (نحن المسلمين) اللوم ولا عذر لأنّ عرض الشريعة على الأمم و إقامة البرهان عليها و رفع الشبه عنها فريضة.

(كتاب ألفه ساواس باشا و بيّن فيه مبانى الفقه الإسلامى و كيفية استنباط مسائله من أصول صحيحة استخرجها العلماء من الكتاب و السنّة).

(ساواس باشا) هذا الحاذق البارع قد خاض فى أعماق الشريعة الإسلامية و توغّل فى لجاج الديانة المحمدية و عرف أصولها و فروعها و مبادئها و مقاصدها و نظريّاتها و الأحكام الناتجة منها فألف كتاباً باللغة الفر نساوية خدمة للعلم و غيره على الحق. و أنه بعد أن قدر فيه الشارع الأعظم و أصحابه حق قدرهم قد أقام أدلة واضحة دفعاً للشبه على أن أحكام الفقه كلها مبنية على الوحي و الإلهام ولا مأخذ لها سوى كلام الله و سنّة نبيّه و أن العلماء العظام من أبناء (سام) قد استنبطوها بأصول متقنة أرشدتهم إليها عقولهم الصافية منها من غير امتنان من يافت (آرى) و أولاده. و استشهد على هذا بتأليفات الإمام محمد (رضى الله عنه)... ثم إنه بين بحكمة أنيقة تطوّرات الشريعة من الإجمال إلى تفصيلها فى أزمان الخلفاء الراشدين و من اقتفى أثرهم من آل عباس... و بسط القول فى الأصول الأربعة التي يبتنى عليها المسائل الفقهية (القرآن و السنّة و الإجماع و القياس). و شرح أن الشريعة الإسلامية بهذا الركن الرابع

(القياس) المبني على الحسن و القبح سواء نشأ من ذات الشيء أو اعتريا عليه لغيره منضمّاً إلى أحكام الضرورات التي اتفقت الأمة على وجوب اتباعها تسع كلّ حادثة و تنطبق على كلّ واقعة مهما كانت، و أنّي وجدت و في أي زمان حدثت و أزاح توهم ضيق نطاق الشريعة بشرحه هذا متأسفاً على سدّ باب الاجتهاد.

و ذكر هذا الرجل الفاضل في طي كتابه مناقب أئمة الدين و فضائل المحدثين و أوصاف الفقهاء المتأخرين. و نعت الإمام الأعظم رضى الله عنه بما خصّه الله به من القريحة العالية الغريزة السامية. و فصل ما أبدعه الإمام من الفلسفة الدينية مقابلةً لحكمة اليونان. و أنّه كيف قسّم موضوعات الأحكام إلى جواهر (أصول) و أعراض (لواحق) جعلها أساساً لكلّ الأوامر الإلهية و نواهيها.

أقول الحقّ إنّ (ساواس) قد ألف كتاباً جمع فيه كلّ محاسن الإسلام و جدّ في ردع المنكرين بالبراهين القوية و الأدلة الثابتة. و كنّا في حاجة إلى مثل هذا الكتاب في هذه الأزمان.

ولا شكّ أنه من أعظم حسنات خليفة العصر.

و أحب أن يُدرس هذا الكتاب بعد تصحيح بعض من موادّه التاريخية في مدارس المسلمين.

(جمال الدين الحسيني الأفغانى).

## خروج الإنجليز من مصر

### نقلا عن (المقطم)

#### تابع لما قبله

هذه أدلتنا على صحة اعتقادنا بأن المحتلين لا يبقون في بلاد مصر دواماً و على اقتناعنا بإنجازهم لوعودهم و على تصديقنا لقولهم إنهم يخرجون من هذه البلاد متى أتموا عملهم فيها. و يعلم قراء المقطم الكرام أنا لم نحل عن هذا الاعتقاد و عن المجاهرة به من أول عدد من أعداد المقطم إلى هذا العدد. و الأمل و طيب أنه متى اطلع حضرة اللوذعي الألمعي على أدلتنا التي دفعنا بها اعتراضه يحكم بمكانة الأساس الذي بنينا عليه مقاليتنا السابقين و يعلم أن من كان الدليل نبراسه و الحق ضالته اهتدى إليه و لم تضله ترهات الباطل و دياجير الأوهام.

و أما قول حضرة صديقنا بأن القصد من سياسة فرنسا في هذه البلاد تعيين حد للاحتلال حتى لا يكون احتلالاً دائماً، فيجب و الحالة هذه أن نؤيدها ولا نعارضها فهو قول في غير محله. نعم إنه لو كان المقطم يعارض سياسة فرنسا لمجرد معارضتها لإنجلترا لكان لصديقنا وجه أن يعترض علينا بما تقدم. ولكن كل من يطالع مقالات المقطم بإمعان يعلم أن المقطم يعارض سياسة فرنسا في مصر لأنها تمس مصالح مصر و الحكومة المصرية لا لأنها تقاوم الإنجليز في مصر. فإن مدار سياسة فرنسا في مصر هو على أمرين: الأول وجوب تمييز الأجانب على الوطنيين مراعاةً لامتيازات الأجانب، و الآخر منع الحكومة المصرية من استعمال أموالها لنفع بلادها و كلا الأمرين مضر بمصالح مصر و المصريين لا محالة. نعم إن فرنسا تقصد بهذه السياسة مقاومة إنجلترا و تعيين حد للاحتلال ولكنها سياسة أكيدة الضرر بمصر المصريين و عقيمة من حيث تعيين حد للاحتلال؛ لأن غاية ما نأتى عنها أنها قصرت باع الحكومة المصريّة عن معاملة الأجانب معاملة الرعايا في بلادها و عن استعمال أموالها لخير بلادها و أخرت المحتلين عن إتمام عملهم و الجلاء عن هذه الديار. فالواجب يقضى على كل جريدة و طنية أنشئت للمدافعة عن حقوق البلاد و أهلها أن تعارض هذه السياسة التي تضر بالبلاد ولا تنفعها، و إن كان أحد في ريب ممّا نقول فليأتنا بدليل واحد على أن سياسة فرنسا و معارضتها في هذه الديار بعد الاحتلال عادت بنفع حقيقي على هذه البلاد أو قللت نفوذ المحتلين و أضعفت عزائمهم عن الاحتلال في أمر من الأمور. فهذه الباطنطة التي طنطنت الجرائد الفرنسية بإلغائها حتى بلغت طنطنتها السبع الطباق، أى فائدة جنتها مصر من إلغائها غير استثناء الأجانب من معاملة الوطنيين، و أى خسارة خسرها المحتلون بإلغائها غير إعفاء رعاياهم من دفعها و زوال حقد الأجانب الذين كانوا حاقدين عليهم بسببها، و أى تأثير لإلغائها في تقصير الاحتلال و تعجيل الجلاء. فإن كانت هذه عواقب إلغاء الباطنطة التي منّت فرنسا على

الوطنيين بإلغائها ألف منةً و ستعيد منها بعد ألف مرةً فما قولك في عواقب سواها و الأضرار التي نالت مصر منها.

فالمقّطم يعارض سياسة فرنسا لأنّها مضرّة بمصالح مصر لا لأنّها مقاومة لسياسة إنجلترا و قد قلنا ذلك مراراً و أعدناه تكراراً ولو كان قصد المقّطم معارضة فرنسا و الانتصار لإنجلترا لا لمصر لا لتفت إلى مسائل الخلاف العديدة التي بين إنجلترا و فرنسا و انتصر لإنجلترا في كل مسألة منها و أطنب في وصفها و مدحها و جعل كل الفضل في هذا القطر لها كما تفعل الجرائد المتشيعة لفرنسا في كلامها عن فرنسا و المتشيعة لسواها في كلامه عن سواها. ولو كانت فرنسا تقتصر على معارضة إنجلترا رأساً بلا تعرّض لمصر و مصالح المصريين لكنّا لا نعرّض أبد الدهر لاستهجان أفعالها بل كنا ربّما سبقنا سواها إلى مدح معارضتها إذا وجدناها مبنية على مبادئ العدل و الصواب.

أما الآن فإنه لا يوجد في مصر إلاّ سياسة واحدة و هي سياسة الإصلاح و تخفيف الأثقال عن عاتق الرعية و هذه السياسة هي السياسة التي يجري عليها الجناب العالي و السياسة التي تتبعها الحكومة المصرية و السياسة التي يجب على كل مصري حُرّ صادق اتباعها، و نصح قومه بقبولها و الإقبال عليها لأنها هي السياسة الكافلة لمصر الخير في الاستقبال و الضامنة للمصريين الارتقاء و الاستقلال. فلتكفّ فرنسا يدها عن معارضة هذه السياسة و لتناقش إنجلترا ما شاءت على الجلاء و الاحتلال فلا تجد من المصريين إلاّ الشكر و الإجلال.

**(هذه رسالة أخرى قد وصلتنا من مكاتبنا في بغداد)**

**و قد توزعت في البلاد الإيرانية خفيةً)**

**ضلالة الأمة... و ضراعة الملّة**

**بسم الله الرحمن الرحيم**

حُماة الإسلام، و سراء الأنام، و دعاة دارالسلام، و أئمة الدين المتين، و أركان الشرع المبين.

لا زالوا عزّاً للمسلمين، آمين.

إنّ الطّغاة استضعفوا نصراء الدين و هتكوا سياج الشرع في ذراري طه و يس، فانتقم الله منها و أحلّ بهم الخزي و جعلهم أذلةً في العالمين.

الشاه في زمن سلطانه قد جدّ حرصاً منه على الدراهم و الدنانير في اختلاس أموال الأرامل و استلاب أملاك الأيتام و انتهاب أقوات الفقراء و اغتصاب أرزاق المساكين.

و ارتكب لجمعها كل فظاعة و سُنة. عامل الناس بأشدّ أنواع القسوة، و التمس لنيلها وسائل خسيئة تأبى عنها نفوس الأوغاد و تعافها طباع الأوباش... فما ترك للجور شرعة إلا و وردها، ولا ثقبه من ثقب الدنيا إلا و وجلها.

و لما أفقر المساكن و أفقر السكان و دمّر البلاد و بدّد العباد ساقته سورة الخنون إلى بيع حقوق المسلمين و أملاك المؤمنين للأجانب... و زوّقت له (إلحاده هذا) زندقة وزيره المارق.

فبادر سريعاً و هلع مستعجلاً فعقد مع الإفرنج عقوداً، و عهد على نفسه عهداً... و هو لا يكثر بما فيها من الخيانة الفاضحة، ولا يبالي بما يعقبها من الخسارة الفاحشة... كأنه عزم أن يفارق البلاد من يومه إلى الأبد.

فاذا أرغمه الله غيره على دينه بيد العلماء العظام و الأحبار الفخام، و ألبسه لباس الخزي و الفضيحة و جعله مُنثلاً في العالم، و أحدثه بين الأمم؛ فاستكلب و كثر عن نابه و هو يتشبّث بأسباب تمكّنه من افتراسهم واحداً بعد واحد.

ثم إنه الآن قد التزم على نفسه [غرامةً لجنونه و جريمةً لزنزقة وزيره] أن يقدم الشركات الإفرنجية (كمياني) ست كرورات تومان (ثلاثة ملايين تومان)... ثلث للشركة الأولى (كمياني التنيك)... و ثلث للشركة الثانية التي اشترت منها حقوق بيع التنيك في البلاد العثمانية.

ما هذا الشنار و العار، ما هذا الذلّ و الصغار؟!

كم هتكت الجلاوذة في جمع هذه القناطير المقنطرة أعراض المؤمنين؟! و كم دمّرت الأوباش في جبايتها بيوت المتقين؟! و كم خفقت في استلابها قلوب الموحدّين؟! و كم جرت في اقتنائها عبرات الفقراء و المساكين؟! و كم سالت في اكتنازها دماء المسلمين؟! و كم خطفت الجبأة القساء المعاجر من رؤوس النساء؟! و كم صعد صُراخ العجزة إلى عنان السماء؟! و كم بات الرجال بعد الرفه بلا و طاء ولا غطاء؟!

هذا رهن - خوفاً من السوط - داره، و ذاك باع - و جلا من الكي - عقاره، و ذلك استدان - فزعا من الحبس - جاره، و الآخر سلم - خشية من المثلّة - دثاره و شعاره. هذه الفظائع قد طمّت البلاد و عمّت العباد حتى تجمّعت هذه القناطير من الدنانير.

ثم حكم الجنون و قضت الزندقة على تسليمها صرّة واحدة إلى أعداء الدين... و إسلاماه. و محمداه. يا أركان الدين، و يا قادة المتقين. لا علاج لهذه المصيبة الكبرى و البلية العظمى و لا دافع لهذه الفضيحة الشنعى و الدنية البشعى إلاّ خلع هذا (الحضاجر) صيانة لحوزة الإسلام و حراسة لحقوق الأنام. و ألقاها للذين و أهلهم من هذه الورطة المهولة التي يتبعها زوال و يتلوها الوبال لأن هذه الغرامة الباهظة التي

التزمها الشاه بجنونه على نفسه تُثير أحقاد الروسية فتبعثها مضادة للإنجليز على استملاك الخراسان ... و لا يتقاعس الإنجليز إذاً من مبارتها خوفاً من الاستيلاء على الكل. حذراً من متاخمتها للأراضى الهندية. فتفتسمان البلاد، و تسترقان العباد، و لا نرت (نحن المسلمين) من ثوارت هذا الجنون و نزعات هذه الزندقة إلا الحسرة و العبرة.

و لا عذر لنا وقتئذ و قد كان التدراك ممكنا من قبل.

لا تدفع هذه الغرامة إلا الخلع، لا ترفع هذا الجريمة إلا الخلع.

لأن عقود الدول المستبده (كدولة إيران و أضرابها) شخصيَّة تنحلّ بزوال القائم بها... فإذا وقع الخلع فلا حق للشركات (كمپانى) إذاً تطالب الخلف بغرامة التزامها على نفسه السلف. هذا هو القول الحق، إن الخلع هي الوسيلة الوحيدة لإنقاذ بلاد المسلمين من هذه التهكة (لو كانت للشاه نعمة و طنية أو نزعة إيمانية أو نهية كاملة لتنازل من الملك حفظاً لحوزة الإسلام و لكن هيئات هيئات).

فإذا صدعتم يا حماة الدين بالحق، و علم الناس أن إطاعة هذا (الطاغية) حرام في دين الله، و أن بقاءه على الملك خطر على الإسلام و حوزته لهرعوا كافة و قلبوا عرش غيّه و خلعه عن كرسى جنونه. أنتم حماة الأمة، و أنتم نصراء الملة، فمن يصون الدين غيركم و من يحرس الحوزة سواكم... البدار البدار قبل حلول الذلّ و العار.

... انتم المسئولون عن العباد و البلاد أمام الله تعالى ... و لا لوم على الناس... لأنهم لا يزالون يأترون ما تأمرون و يقومون حيث تقومون فماذا بعد هذا تنتظرون.

الخلع الخلع و لا علاج سواه.

أقوال قول خبير بصير: إن صيانة شرف الإسلام و حراسة الممالك و حفظ حقوق المسلمين قد نيّطت الآن بكلمة ينطق بها لسان الحق غيرة على الدين و أهله... إلا و هي (الخلع).

فمن فاه بها أولاً من الهداء الأبرار و القادة الأخيار فقد حاز الشرف الأتم و فاز بالسعادة العظمى في هذه الدنيا و في العقبى.

هذا هو البلاغ ...

و السلام عليكم و رحمة الله و بركاته.

السيد الحسينى

سلطان محمد دوم اور قسطنطنيه كى فتح

ترکی یورپ میں اسطرح واقع ہی جیسی بتیس دانتون بیچ زبان - عیسائی سلطنتیں اسکی چارون طرف واقع ہیں ابتدا سی جملہ شاہان یورپ کی یہی سعی اور کوشش رہی کہ جیسی ہو سکی سلطنت عثمانیہ کا استیصال کیا جائی اور یورپ میں اسلام کا نام نشان باقی نہ رہی الغرض وہ برائیک کی نظرون میں خارہی - مکرواہ ری ترک کہ اپنی تلوار کی زور سی یورپ میں ڈٹی ہوئی ہیں اور یہ امر قرین قیاس ہی کہ اخیر وقت ہر ایک بہادر ترک شمشیر بدست مثل قسطنطین یازدہم کی اپنی ملک کی حفاظت میں جان دیتا نظر آئیگا۔ اغلب ہی کہ فتح قسطنطنیہ اور فاتح محمد دوم کا حال سب کوگ عموماً اور مسلمان خصوصاً دلچسپی کی ساتھ ملاحظہ فرماوینکی ہذا ہم قلمبذ کرتی ہیں۔

محمد دوم اکیسی برس کی عمر میں سنہ ۱۴۵۱ میں تحت عثمانیہ پر جاوہ اراہوا۔ شجاعت دلاوری ملک گیری رمدبری میں ہمعصرون میں لاثانی تھا۔ ابتدا سی اسی خیال تھا کہ استحکام ہملک مقبوضہ یورپ کی لئی شہر و بندر قسطنطنیہ پر تسلط کرنا امر ضروری ہی اور جب یہ سنتاتھا کہ اسکی پدر بزرگوار اور جدا مجدکی یہہ بزی ارزو تھی تو خون عثمانی جوش کرتاتھا تھوڑی دنون اسی کوئی موقع چزمائی کانمد اور ایشیائی اور یوپی صوبونکی فسادات فروکر نیمین مشغول رہا - اسی اثنا میں قسطنطین یازدہم شاہ قسطنطنیہ فی غلطی سی سلطان کوہ مُنکسر المزاج اور صلح کل سمجھکر ایک نامہ اسمضمون کا لکھا۔ کہ سلطنت عثمانیہ کا ایک دعو یدار ہماری دربار منیت موجود ہی اور جو رویہ کم تم اوسی نظر بندر رکھنی کی لئی ہمکو دیتی ہو اوسمین اگر اضافہ نکروگی توہم شہزادہ مذکور کور رهاکر دین کی اور اوسی دعویدار تخت بنا ئنگی جب یہہ نامہ سلطان محمد کی پاس پنچاتو وہ کسیقدر برہم اور ہمکن تھا کہ خط کی حواب میں اعلان جنگ پہنچی پر خیریت گذری کہ سلطان اس مہم غظیم کی لئی کامل طورسی طیارنہ تھا لہذا اوسنی دوستانہ الفاظ میں معمولی جواب دیار اوربات تال دی - ساتھ ہی خلیل وزیر اعظم نی جو نہایت عقیل و فہیم تھا قسطنطین کو متنہ کیا کہ وہ اس خبط سی باز رہی اوراس قسم کی تحریرات سی سلطان کامور دعتاب نہ بنی اسی میں او سکی خیریت ہی - مگر چند ایام بعد قسطنطین کا سفیر پھر وہی درخواست لیکر پہنچا۔ اب سلطان فوج کشی کو مستعدتھا اور جملہ سامان جنگ مہیا کر چکاتھا - گوپی بات مانع تھی اور موقع بھی ہاتہ لکا صاف جنگ کا اشتہار دید یا - یہ سفر قسطنطین اور اوسکی ارکان سلطنت بہت گہرائی اور چاہا کہ تدبیر سی کان نکالین اور صلح کرلین مگر اونکی سب ذریعی معطل کل تدبیرین بیکار ہوئن اب تو سب کی سب نہایت شش و پنج میں پزی کرین توکیا کرین نہ پائی رفتن نہ جائی مندن قسطنطین سی دو بہت بزی بہاری غلطیان سرزد ہوئین اور جو

اوسکی تاج و تخت و سلطنت اور نیرجان جا نیکی موئد ہوئیں۔ اول تو اوسنی کوشش بیجا بھہ کی کہ گر یک چرخ آف روم سی برگشته ہوگیا بھانتک کہ جب ترکون فی اعلان جنگ دیار اور قسطنطین علما و روسا شھر سی مدتدکی درخواست کی توصاف جواب پایاکہ رہ سچا عیسائی نہین اسلی مدد کالسیطرح مستحق نہین گر نید ذیوک نوٹارس نی تو کھلم کھلا اور علانیہ کھد یا کہ مین ہزار درجہ سلطانی نشن دیکھنی سی محفوظ ہو نگاہہ نسبت اسکی کہ چرخ اف روم ہماری چرخ سی محلق کرد یا جائی اور مین پوپ کانشان دیکھون العرض قسطنطین کو یقین ہوگیا کہ رعایا مین تو حب الوطنی کا نام نہین اور دلسی حامی و مددکار نہین دردسری یہ بھی ظناھر تھاکہ خزانہ پر نہین سپاہ نہین سخت مترد دو مشوش ہوا مگر اوسکی طبیعت مین ہراس و خوف کا مطلقا اثر نہین ہو تا تھہا جو کچہ بن پزا کیا اور حفاظت ملک کاکوئی دقیقہ فرو گذاشت نہین کیا۔ رعایا سی تو کیا خاک مدد ملی ایک لا کہ باشند کان شھر مین سی صرف چہ سوادمی مدد کو آئی مگر جو بیرونی مدد قسطنطین کو دیگر ممالک سی ملی وہ کم نہ تھی پوپ نی سپاہ ورزیسی۔ اطایہ اور ہسپانیہ کی بہت سی شھرون نی امدادی فوج بھیجی۔ جوق کی جوق مردمان کارزار ارگن گیتلا وسا اور دیگر موبون سی اپنی ہم مذھبونکی حفاظت کونکلی۔ جنیوانی چند جنگی جھاز آراستہ و پیراستہ بزیر حکم گیاستینانی روانہ کلی اورانکی آینسی قسطنطین کی فرج مین جان پزگتی بھہ سب تخمیداس ہزار منتخب سپاہ شاہ قسطنطیہ گرد شھرکی محافظ کو جمع ہوئی۔ شھرکی دیوار «شھر پناہ» دقیانوشی و قتونکی بنی ہوئی تھی بروجونپر نو ایجاد توپونکا چزھا سخت دشوار امرتھا اور طرح طرح کی مشکلات کا سامنا تھہا مگر شاہ اور اوسکی معاون و مددگار ہر طرحسی شھرکی محافظت کی کا مومنین مشغول تھی۔ اھالیان شھر کوجو گر یک چرخ کی پیرو تھی ترکونکی چزھائی کا اتنا غم نہ تھہا جتناکہ اوس فوج کی آینکا چو پوپ نی انکی اورانکی شھرکی حفاظت کی لٹی بھیجی تھی۔ اصل توبہ ہی کہ جو قوم انپی اپ مدد نکر سکی تو چند ادمی ملکر اوسکی کیا اعانت کرسکتی ہبن اورایک فرمان رواکی شجاعت و بہادری بیکار ہی ایسی رعایاکی محافظت مین جنگو خود اپنی حفاظت کی پروانھو۔

سنہ ۱۴۵۳ کی اوائل موسم بہار مین ترکون فوج ظفر موج نی شھرکا محاصرہ کیا۔ انیک سپاہ کاکیا کھنا افسر بہادر سپاہی جری سپھدار رستم۔ کسکی مجال تھی کہ ترکون حملہ کی تاب لاسکی۔ محمد نی چودہ توپ خانی دیوار منھدم کر نیک لٹی متعین کئی اور توپون نی اگبرسانا شروع کیا اور کئی جگہ سرنگ کی ذریعہ سی دیوار شق کی کئی علاوہ بری کی کونکی بحری قوہ بھی کم نہ تھی تین وسویس جھاز قسطنطیہ کی قریب لنگر انداز تھی۔ ابناء قسطنطیہ تو عیسائی جنگی جھازون فی



پہلی ہی بندر کر رکھی تھی اور ابناء مذکور اس طرح واقع ہوئی ہی کہ دو تین جنگی جہاز اوسی بالکل بند کر سکتی ہیں اور غنیم کی جہاز کتنی ہی زدہ کیوں نہ ہوں او نہیں کوئی نقصان پہنچا سکتی - اسلٹی ترکی جہاز فی الجملہ بیکار تھی - چھتوبن اپریل کو ترکون نی شہر پر حملہ کیا مگر کارگر نہو شاہ قسطنطنیہ نی اس شجاعت اور لاوری کی ساتھ روکاکہ خود ترک تک اوسکالوہا مان کئی - چند دنون تک ترکونیک کوئی تدبیر کارگر نہ ہوئی اور عیسائی تو یون نی بہت نقصان پہنچایا - اس زمانہ مین جنیواکی جنگی جہاز ترکی جہازون سی بچکر سامان رسد و غیر لانی نکل کئی واپسی ہر چند دترکی جنگی جہازون نی او نہیں روکنا چاہ اور حملہ اور ہوئی - لیکن انکا بال بھی بیکا نکر سکی یہ جہاز ترکی جہازون سی ساز و سامان جنگ مین بہت بز ہی ہوئی تھی - رسد کی آنیسی محصورین کی دل بہت بہ کئی ادھر سلطان بہت خشم الودہ ہوا اور سپہ سالار افواج بحری کو سخت سزادی - آخر کار ۲۹ مئی کی صبح کو محمد نی اخیردہا واکیا عیسایی بھی جان دینی کو مستعد ہوکر شہرکی درواز دنیپر کھزی ہو کلی - سلطان نی خود مورچہ بندی گلی اور ایسا انتظام کیا کہ اگر سوکتین تو معا دوسو اونکی جا پر پنج جاوین - العرض عساگر سلطانی نی نعرہ «الله اکبر» بلند کیا اور سلطان خود آگی بزہا کجہ دیر تو طرفین کی بندوقون اور تو یون نی غضب ذہا یا اور بہت ادمی کام آئی اور پھر تلوار جو ملک گیری کا قطعی فیصلہ کرتی ہی میان سی نکئی اور شپاسپ چلی لکی دو تین کھنتی عیسائی نہایت ولاوری اور بہادری کی ساتھ لزی مگرگھا ستیانی کی... ماری جانیسی انکی دل توت گلی قسطنطین نی جو حال دیکھا اور اوہر بہادر جان نثار یونکی غول اُمنذتی نظر پزی تو جانا کہ میدان ہاتہ سی گیا شہرکی خیریت نہیں فاتح کو کوئی روکنی و الا نہیں اور مفتوح کاکھین تھکانا نہیں اب صرف عزت باقی ہی وہ تا دم مرگ کیوں جائی یہ سو چکر شیر بیری طرح ترکون مہین گھس گیا داد شجاعت و دلاوری دی اور ایک بہادر سپاہی کی مانند جنگ مین کام آیا.

ترک شہر مین داخل ہوئی - فتحمنند فوج کادشمن کی شہر مین داخل ہونا قہر الہی کا نازل ہو ناہی - تھوزی دیر تک جوادمی ملائہ تیغ بید ریغ ہوا اور پھر لوت کھسوت کابازار گرم ہوا - سہ پھر کو سلطان محمد فاتح قسطنطینہ کی کشت کو مع وزرا و خدم و حشم نکلا پہلی «سینت سوفیا» کی مشہور کرجامین اذان دلوائی اور نماز شکرانہ اداکی پھر محل شاہی مین داخل ہوا او سی جنگل سی زیادہ ویران بیابان سی زیادہ وحشتناک پایاہ دیکھکر سلطان کا دل بھر آیا اور بیساختہ یہ اشعار پزہی - چشم عبرت بن کشاو حال شاہان را نگر تا چسان از گردن گردون گردان شد خراب - پردہ داری می کند بر قصر قیصر عنکوت. چغد نوبت می زند بر گنبد افراسیاب - فتح کی بعد ترکون نی بہت سی خون ناحق کئی جو پرانی زمانو نمین ایشائی مملک تو در کنار یورپ تک مین فتح کا ایک

ضمیمہ سجھی جاتی تھی جنکی بہت سی نظیریں موجود ہیں۔ بعدہ سلطان نی امن و امان کا اشتہار دیار اور عسیا یٹونکو اجارت دی کہ اپنی اپنی کھرون اوت ایٹن اور دنیاوی کاروبار مین مشغول ہون اونکی مذہب ملت مین کوئی مداخلت یا مزاحمت نہ ہوگی اور اونکی جان مال و غربت کی حفاظت کی جائیکی۔ اوسنی مثل دیگر عیسائی سلطنتونکی رعایائی کی لئی ایک «پیتری ارک» (بزادری) مقرر کیا اونکی جملہ عبات خانی قائم رکھی اور خود اونکا «پروتیکٹر» (محافظا) بنا۔ اس سی عیسائی بی حد خوش ہوئی یہانتک کہ محمد کی حکومت کو خاص اپنی سابق پادشاہ کی فرمانروائی پر ترجیح دینی لکی۔ اور باطمینان کلی اپنی مشاغل دنیوی مین مشغول ہوئی سلطان کی دلی ارزو پوری ہوئی یعنی قسطنطینہ ممالک محردسہ سرکار عثمانیہ کا پایہ تخت قرار دیا گیا۔ سلطان نی نئی دارا سلطنت کی ابادی اور باشندگان کی فلاح بھودی اور قسطنطینہ یورپ کی بہترین اور خوبصورت شہرون مین شمار ہونی لکا۔ واضح ہو کہ مسلمانوں نی کئی دفعہ قسطنطینہ پر حملی کئی مگر سوائی محمد کی اور سب ناکامیاب ہوئی۔ مسلمان جز لون کی نام جونا ناکامیاب ہوی ذیل مین درج ہیں سنہ ۶۵۴ ماویہ۔ سنہ ۶۶۷ یزید عرب۔ سنہ ۶۷۲ ابوسفیان سنہ ۷۱۵ مسلم و عبدالعزیز۔ سنہ ۷۳۹ سلیمان بن عبدالملک۔ سنہ ۷۸۰ ہارون الرشید۔ سنہ ۷۹۸ عبدالملک سپہ سالار۔ خلیفہ ہارون الرشید۔ سنہ ۱۳۵۶ سلطان بجازت۔ سنہ ۱۴۰۲ ایضاً سنہ ۱۴۱۴، موسیٰ ۱۴۲۲ سلطان مراد دوم۔ سنہ ۱۴۵۳ سلطان سلطان محمد دوم فاتح قسطنطینہ۔ باقی آئندہ۔

س.س. ح. مقام لندن

## الحق المرّ

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ)

سورہ نساء، آیہ ۱۳۵

قد استفحلت اليوم المناقشات و المجادلات و تكاثرت و المنازعات و المحاورات بين أرباب الأقاليم في الجرائد المصريّة بشأن الاحتلال الأجنبي، و عظم القال و القيل في المجالس و انحصر حديث الخاص و العام في ذلك، و كل فريق يتشبع لرأيه و يشيد فكره لا يطاوع إلاّ فيما يمليه عليه لسان الغرض الكامن في النفس و يشير به مشير الهوى المتسلط على الضمير فالحجة الدامغة عندهم و البرهان الساطع لديهم و القول الفاصل في مسائلهم التفرع و اللوم و التنديد بما يأتي به أحدهم في أقواله، حتّى أشكل الأمر و اختلف الشأن فانخذل سلطان الحقيقة وضلت الأحلام و تخبط سير العقول و ظلّ المصري بينهم حيران مبهوراً لا يدري على أيّ طريق يعرج و بأيّ نجم يهتدي و أيّ سبيل يقصد. فوجب إذن على

الوطني الصادق في وطنيته أن يغض النظر عن تلك المنازعات و يطرح الأغراض الذاتية برهه و أن يضع بينه و بين حرب الأهواء هدنة و ينظر إلى ضوء الحق فيقره، و يهدى إليه من لم يمل كل الميل إلى تلك المنازعات و من كانت في نفسه بقية من حب الحق و إن كان مُراً، فنقول:

فأول واجب طبيعي يسعى نحوه الإنسان إن أراد أن تنطبق عليه صفة الإنسانية هو الحصول على حرية اللسان الذي و هو ترجمان الضمير المفصح عن الأغراض و إعدام العوارض و المؤثرات التي تحول بينه و بين المزية و بخلاف ذلك يكون الإنسان في درجة ساقطة عن درجة الإنسانية و الحيوانية أيضاً.

و لما لهذه الحرية من الشأن الجليل و المقام الأول، قد وجدنا صحف التاريخ مشحونة بذكر من مضى شهيداً في ميدان الحصول عليها، و ما زالت الأنفس الشريفة تعرض نفسها للأخطار و تلقى بأرواحها في نيران المهالك لاهم لها إلا أن تعيش حرة بين قوم أحرار حتى تأصل هذا الفكر في كثير من أفراد الأمم على توالي الدهور فقامو على الظلمة الذين يغلقون أمامهم أبواب تلك الحرية فاتتصروا يوماً و انهزموا آخر و سفكت الدماء و هلكت النفوس إلى أن وصلت الأمم الغربية إلى ما هي عليه الآن من نوال تلك الحرية و التمدن بعد أن تصارعت أرواحها مع جيوش الظلمة قرونا عديدة ثم تدرعت بعد ذلك بدروع التهذيب و العلوم و تحصنت بالاتحاد و التآف و الاتفاق و التحالف بين أفرادها لحماية ما في يدها من الحرية أن تعبت به أيدي رؤسائها و حكامها، فقيدتهم بقيود النظام و القانون و وقفت أمامهم بالمرصاد و تيقنوا منها القوة و العزم و الشهامة و الثبات فغلبت أيديهم و محى هول هذا الموقف ما تركب في النفوس من حب الاستبداد و الاستئثار حتى صار نسياً منسياً.

و بقي الشرق مندمجاً في جهالاته منغمساً في ضلالاته لا يدري ما تلك المزية و ما مقدارها حتى اختلطت الأمم العربية بأهله فلحظوا من خلال اختلاطهم و تداخلهم شعاع تلك الحرية؛ فانبهرت عيونهم و اندهش لبهم و لم يقفوا على حقيقتها و حقيقة الطرق التي توصل إليها فعظم شأن الأجنبي في أعينهم و صار بالنسبة إليهم في درجة أرقى من درجتهم (لأنه توصل إلى تلك المزية التي تجعل الإنسان إنساناً كاملاً كما تقدم) فأهملوا البحث عن الأسباب التي ارتقت بها تلك الأمم إلى مراكزها و الطريقة التي أنالتهم تلك الحرية لما في ذلك من التكاليف و تعريض الأنفس للتلف فاستسهلوا تقليد الأجنبي فيما لا تنتقل تكاليفه عليهم، فعمدوا إلى ظواهر التمدن فتحلوا به و أحسنوا التقليد له في الزى و المعاملات البسيطة و التكلم بلغاته و التمسك بتقاليده حتى صار الأجنبي عندهم الإمام الذي يهتدون به و يقتدون؛ فتعالت مرتبته بينهم، و انتهز هذه الفرصة لسلب أموالهم و استعبادهم و تنفيذ أغراضه و مآربه مستبشراً مسروراً بكونهم تعلقوا بظواهر التمدن دون بواطنه و أنهم لم يلتفتوا إلى سلوك الطريق التي أوصلته إلى الحرية و التمدن الحقيقي و اهتدأؤهم لذلك مما يعطل عليه أغراضه و أطماعه فامتلاً الأجنبي ثروة من

جهة ما ينترفه من دم الأهالى بسطوة و علو كلمة و من جهة ما يسحبه من ثروة الحكام المستبدين جزاء  
معاونة لهم على ظلمهم الأهالى.

و قد مضى على مصر خاصة زمن ليس عهده ببعيد منّا، كان فيه أهلها أسوأ أهل الشرق حالا لم تنبتنا  
بذلك صحف التاريخ ولا تلقينا علمه عن أفواه الرواة بل شاهدنا تلك الحال بأعيننا و قاسينا أهوالها  
بأنفسنا و يكفى لأحدنا أن يرجع النظر كرهة الى الحال التى كُنّا فيها قبل اليوم بمقدار سن المراهق فيرى  
الأموال منهوبة و الأعراض مهتكة و البيوت مخربة و مكان الإنفس بين السيف و النطع و الشنق و الصلب  
و النفى و الضرب و التعذيب و أهوالا ولا كأهوال القيامة. و اطمأنت على ذلك النفوس و استأنست به و  
كانت تخلو فما تنتاجى بالأمانى حتى تخيلت أن هذا هو من موجبات نظام الهيئة الاجتماعية و  
متقاضيات المدنية. كل ذلك و الأ جانب عون عليهم لا يرشدونهم إلى طريق نجاتهم ولا يهدونهم إلى  
معرفة حقوقهم.

و كانت أمنية الوطنى الوحيدة أن ينسلخ عن جنسيته و وطنيته ليخلع عليه الأجنبى خلع الحماية بعد  
أن يستفرغ منه جميع ثروته فى سبيل الحصول على ذلك حتى يمكنه أن يعيش متحفظاً على هذه الحياة  
الدينية بين أولئك الذئاب الطلس، ثم ينظر من جهة أخرى إلى الحكومة فيرى شرّاً ما رأته عين، يرى  
السلطان و القوّة فيها للأجنبى و الرياسة و الإدارة فى يد قبضة من الرجال قد سبكتهم يد الاستبداد  
فأخلصتهم جسماً طائعاً متحركاً تديره كيف شاءت ليس له فكر يخشى منه التبصر فى عواقب ما يصفه  
من الفظائع ولا علم يهدّب من قبيح أفعالهم بل هو مُسخر، آله لجمع المال فيدلى دلوه فى بئر ثروة  
الأهالى فيستنبط منها أموالهم معكرة بدمائهم و أحشائهم ثمّ يصب بها فى حوض الاستبداد المتخرق فإذا  
نضبت البئر ولم يمتلىء ذلك الحوض بالطبع أخذ الظالم ما فى يد المستقى مما اختلسه من المال أثناء  
انتهابه من الأهالى فاستوفاه منه ثم أمر به فقتل أو نفى أو طرد أو لزم بيته.

أين كانت تصرف هذه المبالغ؟ هل كانت تصرف فى تنظيم نظام أو تأسيس مدينة أو نشر للعلوم و  
تقدّم العمران؟ هل صرفت فى حروب للمدافعة عن الوطن أو فى فتوحات لتوسيع البلاد أو فى إصلاح  
للأراضى و تعميم للرى لتنصلح المزارع و تتزايد ثروة البلاد؟ هل أنفقت فى تنظيم للمحاكم أو تأييد  
للمشروع أو فى إنشاء فابريقات و معامل و غير ذلك من المنافع العمومية؟ كلاّ ثمّ كلاّ. كانت تصرف هذه  
القناطير المقنطرة من الذهب و الفضة فى سبيل الشهوات خاصة وفقاً محتسباً عليها دون سواها فيبذل  
جانب منها لإرضاء هذه الدولة و رفع غضب الأخرى و ترتيب الدسائس للوصول إلى غرض معلوم  
مضرةً بمصر و مداراة أرباب الجرائد الأوروبية خفية أن تنشر شيئاً مما يصل إليها من أنواع تلك المظالم.  
و كان يكفى لمن رام الغنى و الثروة من الأجانب أن يشهل عزمه على تأليف كتاب فى حالة مصر فتنتشر

أمامه الألوفا من الدنانير و تهال عليه، فيسقط القلم من يده و ربما عمد إلى عكس ما أراده فينشر تأليفه محتوياً على أنواع المفتريات التي تشهد بحسن الحالة المصرية. ثم ينفق جانب آخر منها لتشبيد القصور التي تضل في ساحاتها الصافنات الجياد فيفتر شونها من السندس و يموهون بنيانها بالذهب يجعلون فيها لأنفسهم سقفا من فضة و معارج عليها يظهرن. ثم يستجلب لسكنها الآلاف من الجوارى الكاعبات و القيان المعزفات من أقاصى البلدان و شاسع الأقطار فيتقلدن الجواهر و يطآن الدر و المرجان، يؤتى لهن بالعبيد الخصى حراساً و رقباء فلا يلبثن أن يصيروا ساداتنا و أشرافنا و أمراءنا حتى كأنما كان الشاعر ينعى عليها تلك الحال بظهر الغيب فى قوله:

سادات كل أناس من نفوسهم\*\*\* و سادة المسلمين الأعبد القزم

و العزيز الكريم فينا صاحب الهمة الشامخة و النظر العالى من كان متصلاً بحبل من عبيد أولئك الخصى، و لم يقنع طائر الشهوات بما لديه من الآلاف المؤلفة من الغوانى بل كان يتقرب الدقائق و الساعات للوقوع على الزانية الفاجرة و الورهاء العاهرة فيكال لها الذهب كيلا فى مبيت ليلة و يهدى إليها العقد من اليواقيت، تجمعت قيمته مما انتزع من أقوات مئات ألوف من المصريين. و أيم الله لو علمت الفاجرة بشناعة الطرق و الوسائل التي استعملت لجمع ثمن ذلك العقد و بكمية الأنفس التي هلكت جوعاً و التي سفك دمها و أن ذلك الياقوت الأحمر إنما هو الدم المتجمد من أنفس الضعفاء و المظلومين و الدمع القانيء المنسكب من أعين الأرامل و اليتامى، لعافته و أنفته و لأحست به منظوماً من رؤوس الأفاعى و أذئاب العقارب.

كيف كان شأن الوطنيين إذ ذاك و حالهم؟! هل كانوا ساخطين على تلك الهيئة؟! هل فرع منهم فازع يطلب رفع الظلم و نوال الحقوق الطبيعية؟! هل قام قائم منهم فى وجه الاستبداد يدفعه أو يخفض من سورتة؟! هل أظهر أحد منهم شكواه؟! هل تألفت لهم قلوب يتعاونون بها على احتمال المظالم؟! كلا. بل كانوا بكماً لا ينطقون ولا يتحركون. كانوا ظالمين مظلومين عوناً للظالم على أنفسهم يتهللون بمظاهر الاستبداد المزخرفة كأن ذلك لم يكن مأخوذاً من دمائهم و أموالهم. و كانت ألسنتهم لا تنطق إلا بالثناء و أقلامهم لا تطرز إلا المدائح و إشاراتهم لا تصدر إلا بالاستحسان، و أمنعوا فى هذا الباب حتى سئمت نفوس السمبتدين ذاتهم من ذلك و استردلوه و أذلّوهم مذلةً من لا يقبل منه صرف ولا عدل. فحدثنا محدث أن أحد الولاة السابقين زار مدينة طنطا فى مولدها فتشرف عمد الغربية بالمتول بين يديه و خطر له أن يسألهم عن أحوال مديرهم و إدارته للأعمال فأطنبوا و أسهبوا كعادتهم فى امتداحه و أفرغوا جعبة الثناء و أقسموا أن المديرية لم تنزى فى دهرها بمثل عدله و رأفته و حسن إرادته و خرجوا من عنده فتشوقوا بحضرة المدير فنقلوا إليه ما حصل تزلفاً له و تقرباً منه، فتركهم و دخل على الوالى مكتباً حزيناً

بغض من دمه فوق على اقدامه يقبلها فاندھش الوالى لذلك و سألہ عن حاله فقال له و هو مختنق بالدمع: هل بلغ من هوان أمرى على مولای و ازدرائه بى أن يسأل العمد عن أحوالى و كيف يتسنى لى أن أحكمهم و أدير شئونهم و قد رأوا أنهم صاروا أهلا فى نظر مولای للسؤال منهم عن أعمالى... بخ بخ...

و قد كان من ضمن الوسائل التى تنفّ فيها الاستبداد أنه اتخذ من العمد و أعيان المديریات مديرين و حکاما لأجل أن يتوصل بهم إلى سلب ما بقى لدى الأهالى من ثروة أو قوت لكونهم أدرى بأحوالهم من بقية الحکام و أعلم بمواضع الثروة، فرأيناهم أشدّ وطأ على المصريين و أنفذ سلاحاً فى جلو ردهم و أجراً يداً فى استلاب أموالهم من سواهم. و لم يقتصروا على نزع أقوات الأهالى و أملاكهم و إهدائها للحاكم و ابتلاع جانب منها لأنفسهم، بل كان أكبر همهم الإيقاع و البطش بأفراد عائلتهم و إيذاء أهلهم فكان فيهم الضارب لابنه و السالب لأبيه و القاتل لأخيه و المانع ماء الرى عن أطيان أهله ليموت زرعهم و تخرب بيوتهم، ثم هم بعد ذلك معزولون مسلوبون.

فكانت رجال الحكومة و الإدارة عبارة سلسلة من النهب و التعدى تظلم الحلقة الكبرى منها الحلقة الصغرى بالتدرج و هكذا إلى أن تصل إلى الفلاح المسكين فتنتطبق على عنقه حتى تسوخ أقدامه فى الطين ليستخرج لهم منه ما يريدونه من ذهب الارض ممزوجاً بدمه ودمعه و عرق جبينه، فينتفل ذلك من الحلقة الصغرى الى الحلقة اكبرى، و هلم جرا حتى يصل إلى يد الحاكم القابض على أطراف السلسلة.

و لو استرسلنا فى هذا الباب لّمّا وسعته المجلدات التى لا تسعها الكتبخانات و إنّما أردنا أن نذكر قطرة من يجور تلك المظالم و سوء الأحوال لينتبه إليها المصريون و لينذكروا ما كانوا فيه إن الذكري تنفع المؤمنين فيخجل بعض أولى الأغراض منهم من التبجح با متداح تلك الحال الماضية و التأسف من تجاوزها إلى ما نحن فيه اليوم و تسميتها بأيام الرواج و أزمان السعادة و يتمنون أن لو عادوا إليها و عادت لهم. و لهم شبه العذر بأن يعدّوها أيام رواج لأن تداول مائتى مليون جنيه تقريباً فى مدد ثمانى عشرة سنة و تنقلها من أجزاء تلك الحلقات حتى خرجت عن مصر، يعده البسيط الساذج و ذو الغرض رواجاً فضلاً عن مبلغ المائة مليون جنيه من الدّين الذى استدانته الحكومة من الأجانب، و ما لبث أن عاد إليهم و ما سلّم على مصر حتى ودّعها. فإن صح أن الصرّاف الذى تتداول على يده الألوف من الجنيهات يومياً فيقبضها ثمّ يصرفها، أنه غنى و ذو ثروة من أثر ذلك صح أن تلك الأيام كانت أيام سعادة و رواج. و ما الذى يؤمنهم إن عادت لهم تلك الحال أن يكونوا هم أول مسلوب و أول مقتول؟ هل اتخذوا عقداً و ميثاقاً من الظالم أن يكونوا سالبين غير مسلوبين مرتفعين غير متضعين؟! فالظالم لا عهد له. و قد رأوا بأعينهم من كان أعظم منهم مرتبةً و أعلى منزلةً، لم يحلموا بنوالها فى نومهم كيف أخذ فى ليلة

واحدةً فقتل ثم سلب و كان أعز صديق و أكبر معين. فأولى لهم ثم أولى لهم أن يحمدا الخالق على خروجهم من تلك الحال سالمين و ليتمتعوا بما بقى لهم من ثروتهم و ليخفصوا على أنفسهم و تتركوا هذه الأوهام و الخيالات و لا يكونوا حجة للأجنبي علينا.

تلك كانت حالنا فى الزمن الماضى أقمنا عليها تقبّل اليد التى تذبح و نلثم الذيل اللموّت بدمائنا حتّى غاضت ثروة البلاد و أثقلت بالديون، فوجد الأجنب لهم حقاً شرعيّاً للتدخل فى أمورنا و إدارة شئوننا حفظاً لأموالهم، إلاّ أنّهم كانوا متقصرين على هذا الباب فقط ليس من غرضهم و لا من مأربهم إصلاح حال المصرى و نواله للحرية و ارتقائه فى المدينة، بل كان عامة سعيهم فى ازدياد نفوذهم و نوال حقوقهم؛ فاشتد الضنك و وصلنا للنتيجة الناشئة عن ذلك الإسراف فى الظلم و التبذير فى الأموال و استجيبت دعوة المظلوم و الضعيف.

خف دعوة المظلوم فهى سريعة، طلعت فجاءت بالعداب النازل، عزل الأمير عن البلاد و ما له إلاّ دعاء ضعيفها من عازل. و ما كدنا نخطو خطوة فى طريق التنبه لأحوالنا و النظر فى لمّ شعئنا و ما كاد أولو النباهة منّا يتجر أون على الحاكم فيلتمسون منه إجراء الإصلاح و تشييد الحرية، كأن ذلك و هو الطريق الوحيد لنوالها و كأن حاكماً مطلقاً يعطى الحرية للأمة من تلقاء نفسه، إنّما تشييد الحرية بيد الأمة لا بيد الحاكم كما قدّمناه و ما زال ذلك ديدننا حتّى قامت الثورة العربية.

و من وقف على حقيقة تلك الثورة علم أنّها لم تكن من الثورات المرتبة على طلب الحرية و تنظيم الحكومة و إنما اندفع إليها أربابها اندفاعاً على غير استعداد لها و لا تروّ فى أمرها. و كان منشؤها أن جماعة من الضباط غضبوا لما استحسوا بوجوب توفير فى الجيش و فقد مراكزهم فيه و تقديم خلافهم عليهم فساعدتهم ظروف تلك الأحوال على المجاهرة بنفورهم فطلبوا عدم التوفير فى الجيش أولاد فردعتهم الوزارة وضيقت عليهم ولكنهم وجدوا معيناً لهم طرف آخر يحاول أن ينتفع من حركتهم فطلبوا عزل الوزارة ثانياً ثمّ تورطوا فى الأمر و أحبّوا أن تدخل الأهالى فى زمريتهم فطلبوا تشكيل مجلس للنواب ثالثاً. و ما زالت دسائس أولى الأغراض و سيال الحوادث و مجراها و أحكام الصدفة تدفع بهم تجذبهم بأصابعها حتّى عظم امرهم وقويت شوكتهم فاجتمع عليهم الجانب العظيم من المصريين بعضهم لغرض شخصى و بعضهم لملل من تلك الحالة، و بعضهم لمجرد الميل إلى الجانب الأقوى و البعض الآخر لأملهم فى حصول أىّ تغيير فى الأحوال كما يتولع بذلك أكثر أفراد الأمم. و ساروا فى طريقهم تحسبهم جميعاً و قلوبهم شتى، لا يعلمون لهم مبدأ يحاولون تأييده ولا ترتيباً هم عازمون على حصوله و لا شكلاً للحكومة التى يريدون إقامتها على أنفسهم و كلّهم لا يدرون ماذا يفعل بهم. فتارة يطلبون و اليأ مكان آخر، و تارة يرومونها جمهوريّة مركبة من أرباب السلاح قائمة على ذباب السيف، و طوراً يبعونها

حكومة مقيدة، و حيناً يجعلونها و لاية عثمانية و آخر يريدونها مستقلة. فلم يكن لهم رأى ثابت و لا مقصد معين بل كانت أعمالهم و أفكارهم بنت الساعة و ربيبة الدقيقة. و لم يكونوا يعرفون للحرية التي يصيحون بطلبها تحديداً و لا يعلمون لها تكييفاً و إنما كان بينهم فئة قليلة من المصريين، قد أحسنت تربيتهم و علموا ماهية الحرية و مادة الحقوق الوطنية و تحلوا بالعلوم و الفضائل، و حلب الدهر أشطرهم و صقل التهذيب أفكارهم بما كانوا يتلقونه و يدرسونه من ذلك على إمام أستاذ فاضل أقام بينهم مدة من الزمن كان مشربه رفع الظلم عن المسلمين و بسط العدل فيهم و إحياء السننة و إماتة البدعة و إعادة المجد القديم للإسلام و لم يزل مشرداً في البلاد مطرداً لا ينثى عن عزمه ورأيه، فانتهزوا إلى تلك الحادثة هم و من استفاد منهم و اختلط بهم لنوال الحقوق الوطنية و انضموا إلى تلك الحركة و لكن لم يكن ليتيسر لهم انتصار رأيهم و تعزيز مبدئهم فى لجج ذلك التهور و تيار السطوة، فانتصرت دولة الأحلام و فازت صولة الخرافات و الأوهام و رفع السيف فوق الأعناق فخضعت الرقاب و أسلست فى القياد و ذلت النفوس و التوت الألسن، فكان حال المصريين أنهم يطلبون الحرية بواسطة الاستبداد و يحاولون نوال الرحمة من طريق القسوة كمن يحاول استخراج الأرى من الحنظل و الشهد من العلقم. و كان شأن تلك الفئة فى تورطها كشأن كانون الرومانى، و هو فيلسوف وطنى حرّ كان أوقف حياته على نوال حرية وطنه و كانت انقسمت الأمة الرومانية إلى قسمين قسم يحاول قلب الحكومة إلى ملكية تحت قيادة قيصر، و قسم يريد بقاءها جمهورية تحت رياسة بومبيه فانضم كانون إلى القسم الأخير مع علمه بأن بومبيه و أشياعه لهم أغراض خصوصية و ليس يرجى منهم نوال الحرية التي يطلبها لبلاده إن هم انتصروا فخرج مع ذلك فى حزبهم متسلحاً للحرب فقال له بعض أصحابه: كيف حالك و رأيك فى نفسك؟ قال له شرما قال: إن انتصر قيصر قتلنى، و إن انتصر بومبيه قتلت نفسى. قال له صاحبه: و كيف ذلك و لك من علو المكان بين حزب بومبيه ما يضمن لك أن تكون فى منزلة عظيمة إذا انتصروا، فأجابه الفيلسوف إن غرضى أن أعيش حرّاً بين قوم أحرار لا أن أعيش عزيزاً بين قوم أذلاء.

ثم انحاز قسم من المصريين إلى الحاكم تعلقاً بأسباب حفظ الحالة التي كانوا عليها و التمسك بمراكزهم التي نالوها و طلب من دولة الإنجليز أن تساعد على إطفاء الثورة فحضرت عساكرها و حصلت الحرب التي ليس هنا موضع تفصيل أحوالها فهزمت العساكر المصرية و فرّ رئيسها من ساحة الحرب استبقاء للحياة مع الثقة بذلك. و دخلت الإنجليز بعد أن سفكت دماءها و أنفقت أموالها و لم تفعل ذلك إنجلترا محبةً فى سواد عيون المصريين بل لأغراض لها دفعتها إليها.

و لما دخلت رجال الإنجليز حقنت الدماء و أهدمت سيف الانتقام و أخذت تباشر ما فى نيتها من الإصلاح و إقامة منار الحرية على مقتضى ما نالته أمم أوروبا بأتعاب جسمية و تكاليف شاقة فى مسافة



قرون عديدة كما تقدم فى صدر المقدمة، ولكنها وجدت المصريين مختلفى الرأى متفرقى الكلمة، و وجدت بينهم علو كلمة الأجنبى و الدخيل و وجدت مصر أشبه شىء بمدينة بابل يوم تبلبلت الألسن فلم تتمكّن من الوقوف على حالة المصريين و استعدادهم و لياقتهم بالنسبة لما تقدم و بالنسبة لجهل رجالها بلغة البلاد و عواندها، و اشتبه عليها الأمر فلم تجد أمامها رجالا تنشر الإصلاح بواسطتهم إلاّ من وجدتهم قابضين على أزمة الإدارة و الحكومة و لم تجد من المصريين نفوراً منهم أو انحرافاً عنهم و هم من علمت لم تسلّم يد أحد منهم من انغماسها فى غمار الأزمان السابقة أزمان الظلم و الاستبداد، شباو عليها و شابوا فيها و ذاقوا لذتها و نالوا من فائدتها. فلم تر الإنجليز بدّاً من مباشرة الإصلاح على أيديهم و لم يوقفها المصريون على طريقة أخرى سوى هذا السبيل فكانت تسعطهم أسباب الإصلاح فى أنوفهم كما يتسقط المريض الدواء و كانوا ينتقمون لأنفسهم، فما كان من خير و إصلاح جبروا على فعله و قهروا عليه، نسبه أمام المصريين لأنفسهم و ما كان من شرّ و خلل و تقصير تمكنوا من إبقائه و دوامه نسبه إلى الإنجليز، و المصريون يسلمون ذلك لهم ببساطتهم و بما بقى فى نفوسهم من أثر الطاعة العمياء لأولئك الحكام، و يشتركون معهم فى التسخط من هذه الحالة حتى توهم المصريون فى حكاهم و فى أنفسهم استعداداً كافلاً لإجراء الإصلاح و تأييد الحرية و تخيلوا أنهم نالوا بأنفسهم ما هم فيه اليوم من الحرية الشخصية و إصلاح المالية و تحسين أحوال الرى و سلطة القانون و حفظ الأموال و الأرواح و تنظيم الجيش و حرية الجرائد و الأفكار حتى بلغت مصر فى مدى تسع سنوات ما لم تبلغه أمّة أجنبية فى مسافة مائة عام مع سفك الدماء و بذل الأرواح. و مال المصريون إلى جانب الأجنبى الذين لا يهتمهم من حال المصرى إلاّ أن يكون فريسة نفوذهم و قربان سلطانهم كما تعودوا عليه من زمان بعيد يمتصون دمه بأنوبة الامتيازات الأجنبية. و كلما حاولت إنجلترا أن تساوى بين المصرى و الأجنبى و تخفض شيئاً من سورة تلك الامتيازات قامت قيامة الأجنبى الذى يمؤه على المصريين أن لا غرض له إلاّ مصلحتهم خدمة للإنسانية، و أن بقاء حالته متمتعاً بانتزاف ثروة البلاد خارجاً عن حكم القانون غير متساو بالمصرى فى شىء من تكاليف الحكومة التى تحفظ له ماله و روحه مطلق اليد فى هدر دم المصرى لا يتكلف لذلك أكثر من أن يتغيب عن مصر مدة يتمتع فى أثنائها برؤية وطنه و إظهار أثر النعمة التى نالها من المصريين بواسطة الامتيازات ثم يعود إلينا ثانية فى زى غير زيه و تمويه لهيئته، و يقيم بيننا على ما كان عليه. كل ذلك ضامن لراحة المصريين و حسن مستقبلهم كما يزعمون. ثم يطلب منابعد ذلك أن نتابعه على رأيه و نسايره فى طريقه و نعصد شوكته و نفوذه لثبات تلك الحالة حتى لا تبتلعنا الدولة الإنجليزية. ليت شعرى و أى ابتلاع يكون أبلغ من ابتلاعنا لنا! مثال ذلك أن تجتمع جماعة من الذئاب وقع بين أيديهم طبى فى طريقه أسد وله طريق آخر للنجاة من الفريقين فيقولون له بعد أن

يخفوا عليه طريق النجاء إن الإصلاح لك و الأنفع أن تقطعك أقساما و نتقسمك إرباً و نشترك بأجمعنا في افتراسك تحفظا عليك من أن يبطش بك الأسد دفعة واحدة، فيسره ذلك و يساعدهم عليه و يقدم لهم أعضاءه واحداً فواحداً تسهلاً لهم و فراراً من الأسد، و يضل عن طريق نجاته من الطرفين و أن يسلط الأسد على الذئاب.

فخفى على بعض النبهاء منا طريق النجاء و أخذوا يصيحون مع الأجنبي المشروح أمره، و انتهزوا فرصة حرية الجرائد للقدح و الطعن و الصراخ و العويل. و كل ذلك ينحصر في أمرين: طلب الجلاء و تقصير الإنجليز في مباشرة الإصلاح. أما الجلاء فهو أول واجب على كل مصرى وطنى أن يسعى في الحصول عليه من أبوابه و فى أوقاته ولا يثنى عنه إلا كل ساقط النفس فى مراتب الاجتماع البشرى، بل هو من الأمور الطبيعية أن لا يقبل أحد حكومة الأجنبي عليه. ولكن ينبغى أن نسعى لذلك بالوسائل الفعالة المؤدية إليه بدون أن ينشأ عن ذلك ضرر، و أن يكون فى الوقت المناسب، فإن الأمور مرهونة بأوقاتها. و البرهان قائم بأننا نبلغ درجة الحرية التى تتمتع بها الآن و ما تبعها من الإصلاح إلا بواسطة الإنجليز دون سواهم و هم لم يستطيعوا ذلك إلا بوجود جيش الاحتلال بيننا و لولاه لما رضح حكامنا لإشارة الإنجليز فى إجراء الإصلاح المذكور، و لولا دخول الإنجليز لما تيسر لنا أن ننال شيئاً من ذلك بأنفسنا، بدليل أننا أقمنا نحتمل الهوان و الذل و لم تنفاد منه، فضلا عن أننا كنا مساعدين للظالم على أنفسنا كما تقدم، و نحن نحن لم تتغير أرواحنا ولا أجسامنا و لم تدخل فى أنفسنا يد المعجزات فتغير تقصها كمالاتها و جهلها علماً فى مدة تسع سنوات و النبهاء المهذبون فىنا جزء ليس بعظيم. غاية الأمر يمكن لنا أن نقول إن الذين لم يتربوا على الظلم و لم تدخل فى نفوسهم سجيئة الامتثال و الهوان و لم يدركوه و لم يفترجوا فى ملاعب الجبروت و العظمة هم صبيان الآن فى سن التعلم الابتدائى.

ستأتى البقية

## قيصر روسيا

أتانا المستر جونستون بمقالة لطيفة بها يصف مزايا القيصر الروسى و يمدح حسن أخلاقه و بأسه و قوته و هذا ملخص ما قاله:

إن إسكندر الثالث و يبلغ من العمر ٤٨ سنة، و هو طويل القامة قليل الكلام شديد العزيمة قوى البنية، مقدم على العمل، جسور فى الشدائد و الملمات. ثم إنه يحب تشييد المعارف و العلوم فى البلاد و لا يميل بنفسه إلى الحروب و الفتوحات بل جلّ قصده عمران الممالك التى فى حوزة يده، ولا صحة لما يقال بأن القيصر ظالم. هذا و إن الشعب أجمع يحبونه محبة الولد لأبيه، و مع ذلك الإمبراطور لا يقبل

عذراً ممن يخالف القوانين، و يأمر بطاعة الرؤساء طاعة تامة و ندر وقوع الخلل فى حفظ الأوامر خصوصاً فى العسكرية، و من وقع منه قصور عوقب عقاباً شديداً.

## مُلخَص تاريخ القرن التاسع عشر

(سنة ١٨٠١ إلى ١٨٠٣)

### مقدمة

من أهمّ الأمور التى تستوجب النظر فى أواخر القرن الثامن عشر، هى وقوع المناظرة و المجاهدة فيما بين إنجلترا و فرنسا بالأخص فى البلاد الشرقية، فكان كلما أقدمت الواحدة مانعتها الأخرى، ولكن فى آخر الأمر عاد نتيجة ذلك خيراً على الإنجليز، قويت شوكتهم و مدّت سلطتهم فطردوا الفرنسيين من أراضي الهند و من كندا، و كانت قوّة الأمة الإنجليزية البحرية عظيمة جداً و عدد سفنها يفوق عدد سفن بقية الأمم الغربية حتى فى ذلك الحين كانوا ينعنونها بسيده البحار، إنما حالة إنجلترا المالية كانت سيئة و فى غاية من الضعف حتى أن البنك الإنجليزى توقف عن دفع الديون مدّة.

ثم إنه فى تلك الأيام أقدمت روسية على الفتوحات فى عهد الإمبراطورة كاترينا، ولكن فى أيامها ما توصلت الروسية إلى درجة عظيمة من الترقى.

إنما شمس بونابرت النابوليون الأول كان بزوغها فى ذلك فحجبت عن الأنظار الآخرين من عظام الرجال و الدول و هو الذى ألقى الرعب فى قلوب أهل الغرب لما أظهره من البأس و شدة العزيمة و الإقدام فى الحروب. أما إسبانيا ابتدأت بالتأخر فى ذلك الوقت برّاً و بحراً ولم يبقَ عندها إلاّ عدد قليل من السفن الحربية. ثم إنّ ما خصّ بقية الدول فروسيا لم يكن لها حينئذ اسم يذكر و النمسا كانت فى ضيق مالىّ شديد و اضطرتّها الحاجة غالباً إلى طلب الإسعاف من إنجلترا.

أما المملكة العثمانية فبعد توفى السلطان سليم الثالث وقع بها القلاقل و الثورات الداخلية و بقى الحال على هذا المنوال مدّة من الزمان، إلاّ أن لما افتتحت فرنسا بلاد مصر اتحدت الدولة العثمانية مع روسيا و أشهرت الحرب ضد فرنسا. و كانت هذه هى المرّة الوحيدة التى تخالفت و تعاضدت الدولتان المذكورتان فى ميدان القتال ضد العدو. إنّ أول من تولى الملك فى بلاد فارس من آل القجر كان الأغا محمدشاه و ذلك فى سنة ١٧٩٤، و كان ظالماً جباراً سفكاً للدماء و فى أيامه فتحت بلاد جورجيا و خراسان و ضمتّ إلى بلاد فارس و بعد وفاته سنة ١٧٩٨، خلفه ابن أخيه فتح على شاه.

إن أول من شيّد صولة الإنجليز و وطدّ قدمهم فى الهند كان اللورد كليف المشهور و تبعه ورين هيتنجس و اللورد مورنجتن، ولكن لما أقدم نابليون الأول على مصر قام تيبو صاحب و جدّ فى مقاومة الإنجليز و ذلك لإعادة قوّة فرنسا فى الهند و إنّما خاب سعيه و تغلّب عليه الإنجليز.

ثم إن دققنا النظر في أحوال العالم الغربي في هذا القرن فسئرى أن فرنسا كانت قوتها برّاً أعظم من قوّة باقى دول أوروبا و إنّ قوّة إنجلترا كان معظمها بحراً. و فى سنة ١٨٠١ اتحدت دول فرنسا و روسيا و السويد و الدنمارك و بروسيا ضد إنجلترا ولكن لم تدم المحاربة طويلاً بل انتهت بعد تغلب الأدميرال نلسون فى مقاتلة كوبنها جن فى ٢ من شهر نيسان فى تلك السنة، و عندما تولى الإمبراطور إسكندر الروسى عرش أسلافه انفضت المحافظة ضد الإنجليز و كان قبل ذلك وقع حرب الإسكندرية بحراً و انتصرت الإنجليز على الفرنسيين و آل ذلك بعدها إلى ترك الفرنسيين لمصر.

ثم إنه فى ٢٧ من آذار عقدت روابط الصلح فى اميانس فيما بين الدولة الإنجليزية و دول فرنسا و إسبانيا و هولاندا. إنما كلّ من أمعن النظر فى تاريخ تلك السنين السالفة فيعلم بأن أهم الحوادث التى حصلت كان منبعا بونايرت الأول فهو الذى أراد التغلب على بلاد الخافقين بالأخص افتتاح بلاد الشرق و زعم أنه بالاستيلاء على مصر يسترجع الهند من يد الإنجليز ولكن بعدما فتحت جيوشه فى مصر وجّه نظره إلى سوريا و سار عليها قاصداً حلولها، و إنما لم ينجح فى مرامه و أجبرته الجنود العثمانية على رفع الحصار عن عكا فرجع عن سوريا خذلاناً و عاد إلى فرنسا. و كان اسم بونايرت اشتهر فى كافة أقطار العالم فافتخر به أهل بلاده و رفعوه إلى مقام سام و لقبوه بقنصلهم الأول. و بالحقيقة إن بونايرت توصل إلى ما لم يصل إليه أحد قبله و نال مجداً رفيعاً و اكتسب فتوحات عديدة، و جعل اسم فرنسا مهاباً أينما ذكر. هذا ما لزم وضعه الآن مختصراً و سنأتى إن شاء الله فى شرح ما وقع فى أوائل القرن التاسع عشر بالتفصيل فى أعدادنا الآتية و على الله الاتكال.

### ترجمة ما فى القسم الإنجليزى

#### الدسائس الروسية فى البلقان

قال الفاضل البارع الموسيو مياتوفش وزير خارجية الصرب سابقاً بمقالته فى (ضياء الخافقين) ما ملخصه: أن أرباب السياسة لا يرفعون أنظارهم عن البلقان إذ إنّ تلك البلاد هى الآن محور مساعيهم و بها يتعلق حلّ عقدة المعاصر الدولية و المصاعب السياسية و فيها تناط آمال أصحاب المقاصد الافتتاحية، و طالما أن الأمة الروسية تزعم بأن لا بد من ضمّ جميع البلاد الإسلافونية إلى حكم القيصر الروسى لتأييد شوكة تلك الأمة فى العالم، فطمعها فى احتلال الأستانة يتزايد من يوم إلى يوم و هذا الأمل ترى أن الروسيين يحتملون المشاق و الظلم من حكامهم و استبداد رؤسائهم و ذلك لا اعتقادهم أن هوانهم و شقاءهم أمر مقدر و وقتى فقط و أنّه حالما تملكّت الروسية على الأستانة فيتغيّر الحال و يتمتعون بالحرية النامة و ترفع عنهم المظالم، ثم إنه بعد ذلك يقدم الروسيون و يقهرون الهند من الإنجليز و يمتلكون آسيا الوسطى و مصر و ما جاور تلك البلاد (أيّم الله لقد تحالف الجهل مع الطمع). و يزعم الروس أيضاً أن

بمجرد ادعائهم فى أنّهم حُماة الدين الأرتو ذوكسى يستميلون قلوب أهالى البلاد البلقانية و أنهم يلتجئون إلى تلك الأمة لتنصرهم فى احتياجاتهم المادية و الأدبية، إنّما نرى أن كثيرين من وجهاء الناس فى الصرب يجدون فى مقاومة مساعى الروس و معاكسة دسائسهم، كما أن الموسيو ستانبلوف فى البلغار ينتهز الفرص لمضاضدة روسيا. و بالاختصار نقول بأن كيفما سعت روسيا و مهما فعلت وجدّت و اجتهدت لضمّ الصرب و البلغار إلى أملاكها فلا يجديها ذلك نفعاً و ستجد أن فيما بين مطامعها فى البلاد و نجاح مساعيها جبال عالية يصعب مراقها إذ إنّ الحزب المضاضد لها فى البلقان هو أقوى نفوذاً و أكثر عدداً من حزباها، و لربما لا تتحل هذه المسألة و المشكلات إلاّ فى ميدان القتال و ذلك فى كلاسيا.

### بلاد بلوجستان

قال الإديب المسترن هيزلمون فى مقالته: إنّ بلاد بلوجستان قد ترقّت ترقياً عظيماً فى السنين الأخيرة خصوصاً فى أيام الحاكم السار ساندمان، و سبب هذا التقدم هو بمجرد مطاوعة الحكومة بما ترغبه أهالى البلاد و نظراً لتمتعهم بالحرية التامة دينية كانت أم مدنية، و الشعب قاطبة يميلون إلى الإنجليز لما بلغهم من المنافع الجمّة التى تحصلوا عليها بواسطتهم؛ و لذلك (يظن المستر هيزلمون) بأنّه إن أضمرت نار الحرب فيما بين إنجلترا و روسيا، فأهل البلوجستان يسعفون الإنجليز إسعافاً مهماً و إنّ مستقبل هذه البلاد جيّدة، فقط يلزم إنشاء خطوط حديدية فى الداخل بالأخص من كراشى إلى سيستان فى بلاد فارس للمنفعة العمومية.

### مراسلات

مصرفى ١٥ مارس (آذار) ١٨٩٢

(لمكاتبنا الخصوصى)

بلغنا أن الباب العالى قد أرسل إلى الحكومة المصرية رسالة، يعين فيها المال الذى يلزم أن تدفعه إلى حاملى الفرمان، و هو ستة آلاف ليرة، أى نصف المبلغ الذى دفعته عند ورود الفرمان للخديوى السابق. إنّ سمو الخديوى فى نيته أن يصلح المدرسة الحربية فى مصر، و أن يجلب إليها بعض الضباط الأوروبين ليقوموا فيها التدريس و إجراء النظام.

قرأت فى إحدى أعداد الأهرام ما يأتى: «انتخب اثنان من القبر صيين عضوين لمجلس الشورى، فأبطل انتخابهما بناءً على طلب موظف إنجليزى هو من المترشحين للانتخاب و على قرار قض إنجليزى كان منه أن وضع غرامة على أسقف سيرين و رئيس أساقفة فيلوتيروس؛ فهاج القبرصيون المسيحيون لذلك و عظم استياءهم و عقدوا فى ليماسول اجتماعاً حافلاً قرروا فيه الاحتجاج على أعمال الإنجليز و إجراءاتهم الاستبدادية». [فيظهر لنا بأن أصحاب الأهرام يعتقدون بأن قراء جريدتهم يصدقون كل ما

يطالعونه بها من الأخبار صحيحة كانت أم غير صحيحة؛ فلذلك لا يرون ضرورة للإتيان ببراهين لإثبات ما يتوهمونه و ينشرونه].

قد منع سُمّو الخديوى إعطاء معلومات عمّا يحدث فى قصره ولا يؤذن لأى مكاتب جريدة كان أو محرر أن يدخل القصر للاستعلام عن الأخبار و نشرها.

## الأستانة فى ١٥ آذار

### (لمكاتبنا الخصوصى)

أمرت الحضرة الشاهانية أن يفتح معرض للخيل فى هذه العاصمة و أن تعطى النياشين و الشهادات و الجوائز لأصحاب الخيول التى تفرق غيرها فى جودة الأصل و حسن الخلق. و ينتظر أن يفتح المعرض المذكور فى شهر تموز الآتى و قد صدرت الأوامر بالاستعلام عن عدد الخيل التى تصلح للمعرض.

إن الاهتمام بتحسين أحوال العسكرية العثمانية كل يوم فى ازدياد و السعى فى تجنيد قبائل الأكراد متواصل فقد تم إلى الآن تشكيل خمسة و أربعين آليا من السوارى و المأمول قريباً إيصال ذلك إلى الستين آليا و الترغيبات جارية بكل نشاط فى بقية الولايات من العراق و الجزيرة و الشام، و الآن قد حضر إلى هنا زعماء قبائل بادية الشام و حلب فمنعهم نزلاء الحضرة السلطانية، و المأمول أن يترتب على حضور هؤلاء الأمراء فائدة كبيرة و أن لا يجعلوا الأكراد يسبقونهم فى خدمة الوطن فإنه يمكن بسهولة تنظيم أربعين ألف فارس، أى ثمانية آليا من عرب الشام فقط.

صدر تلغراف أخيراً من مقام الصدر الأعظم إلى جميع الولاة العثمانيين، ما له أنه من المفروض على أهل الإسلام إيفاء أحكام الفروض الدينية و الابتعاد عن المحارم و أن الذين يراعون هذه الفرائض ينالون النجاة فى الدارين، و أما المتقاعدون عنها فيحلّ بهم الجزاء، و إنه لذلك يوصيهم بموجب الإرادة السلطانية أن يجروا التنبيهات و الإخطارات الصادرة على عموم مأمورى الملكية بأن يوفوا الفروض الدينية تماماً مثل الصلوات فى الأوقات الخمس و اجتناب المناهى.

قد أحسنت الحضرة السلطانية بمدالية الامتياز على غبطة البطريك نيوفيتس على طائفة الروم الأرثوذكس، و قد حملها إلى غبطته حضرة سعادلتوا أحمد جلال الدين باشا. و كان غبطة البطريك قد ذهب إلى المابين الهمايونى لزيارة حضرة عطو فتلوا الحاج على بك سرقناء الحضرة السلطانية، فلما بلغ ذلك مسامع جلالة السلطان أرسل ياور إلى غبطة البطريك المشار إليه أنه يأذن له بالتمول على الأعتاب السلطانية، فبادر إلى ذلك و نال التلطف و الالتفات و أحسنت إليه الحضرة العلية بعلبة سعوط مرصعة.

بغداد فى ٢٠ فبراير (شباط)

## (لمكاتبتنا الخصوصى)

إنى أرسل إليكم برسالة، أخرى التى قد انتشرت خفية كما صار نشر الرسائل الدينية السابقة و موضوعها، كالتى أرسلتها المرة الأخيرة حث العلماء و الشعب على خلع الشاه و قد أقلت الخواطر بمجرد توارد هذه الرسائل المثيرة. ولا يخفى أن علماء الدين لهم نفوذ عظيم فى البلاد الإيرانية بما أن معظم أهالى البلاد هم من المسلمين (من الشيعة) ولا يعلمون قانوناً ولا حكماً، بل يطيعون ما يأمرهم به العلماء و أهل الدين، و أن الحالة الحاضرة ذات أهمية عظمى، إذ المظنون أنه سيحصل عن قريب ثورة دموية هائلة و أصل سبب الهيجان الحاضر هو عدم وجود القوانين الشرعية لتأمن الأهالى على أرواحها و أموالها بواسطة، و أن تقوم بإجراء العدل و القانون على الرعايا من أى ملة كانوا و ليس بأهل الدين و العلماء و ما يأمرهم به أنباز الناس ولا بالقهر و الظلم و الاستبداد.

## أخبار

\* وردت إلينا رسائل عديدة من سوريا و لبنان مضمونها، أن الدروز هناك يستعدون و يتأهبون لحركة قريبة ولكن إلى الآن لم يرد لنا تنبئ هذا الخبر.

\* أنبأنا مكاتبتنا فى سوريا بأنه قد ظهر الجراد فى إقليم الخرنوب من قضاء الشوف فى لبنان، فأصدرت الحكومة الأوامر ببذل العناية و استعمال الوسائل الفعالة لدفع المضار.

\* قرأنا فى المقطم ما يأتى: «زاد عدد ركاب سكة الحديد المصرية فى شهر فبراير هذا العام ١٣٢ ألفاً عما كان عليه فى شهر فبراير من العام الماضى، و زاد إيراد سكة الحديد ثمانمائة جنيه عما كان عليه فى العام الماضى، و ذلك دليل قاطع على أن رخص الأجرة يزيد الإيراد. فعسى أن تقوى عزيمة مجلس سكة الحديد على إعادة طلبه لترخيص أجرة الركاب بحسب ما طلب قبلاً و أن لا تتأخر المالىة عن إجابة هذا الطلب، فإن أجور سكة الحديد فى القطر المصرى لم تزل أعلى مما هى عليه فى كل البلدان».

\* قد وصلنا كتاب من مصر و هو فى (الرق فى الإسلام) تأليف أحمد شفيق بك السكرتير الخصوصى لسعادة ناظر الخارجية، و ترجمه إلى اللغة العربية و حلاه بحواش علمية و فوائد تاريخية و جغرافية، حضرة الفاضل أحمد ذكى بك مترجم مجلس النظار. و سنأتى بالكلام عنه فى العدد الآتى من ضياء الخافقين، و نختصر بقولنا الآن إن هذا الكتاب يحتوى على فوائد شتى علمية و دينية و تاريخية فنشتى على حضرة كاتبه و على جناب مترجمه الفاضل الذى أضاف إليه حواشى عديدة و مفيدة، و نرجو أن المصريين لا يتأخرون عن الإقدام فى اتباع أثر هؤلاء الفضلاء بل يقدموا فى الكتابات و نشر الكتب و مباراة أبناء الغرب فى العلوم و التقدم.

✽ قد طالعنا في جريدة «لسان الحال» المنشور الآتي من محل شزير و شميل و شركائهم في ليقربول، و إذ إنه يستوجب التفات تجار الشرق الذين لهم علاقات تجارية مع هذه البلاد بالأخص الذين في بلاد سوريا، رأينا لزوم وضعه في جريدتنا و قد استصوبنا المشروع المذكور أدناه كونه يؤول بالخير الدائم على كافة أبناء سوريا و يجديهم نفعاً عظيماً، و لقد آن أوان الإقدام فيجب على أبناء الشرق خصوصاً أهل سوريا أن يباروا الأمم و يسابقوهم لنيل المجد الرفيع ولا يتم ذلك فقط بجمع المال بل بواسطة الغيرة الوطنية و الاتحاد و المعاونة على الأعمال لتكن الفائدة عامة وليست خصوصية فقط، فإنه بذلك تقوم الأمة فنحث السوريين على اغتنام هذه الفرص و نرجو لهم النجاح في كل آن و كل عمل:

«إنه منذ سنين وقع اختلاف بين أهالي مانسستر و بين إدارة ميناء ليقربول و السكك الحديدية الموصلة بين مانسستر و ليقربول على مصروف البضائع التي تفرع هنا ثم تنقل على قطر السكك الحديدية أو الألفية الصغيرة إلى مانسستر، فرفض ذوو الأمر من أهل ليقربول تخفيض الضرائب عن المنقولات و أصروا على إجراء القديم على قدمه، على أن أهل مانسستر أضمروا في قلوبهم التخلص مهما كلفهم الأمر من الدراهم، فأخذوا للحال في إشهار مشروع خطير و هو فتح معبر لماء البحر من جانب نهر ليقربول إلى مدينتهم تسير فيه السفن بقصد الاستغناء عن ليقربول أصلاً فتنتقل البواخر إليهم ما يحتاجون إليه و توسق من عندهم ما كانوا يشحنونه من ميناء ليقربول بعد تكبد مصاريف النقل في السكك الحديدية و غيرها، و هكذا تتوفر عليهم عاقبة التأخر في الإصدار و الإيراد مع وفر في المصروف و تخليص البضائع من غوائل العطل الناتجة من جراء كثرة التداول، و استأذنا المجالس فنالوا بغيتهم أخيراً بعد أن صرفوا في المدافعة نحو من مائة و خمسين ألف ليرة، و لما تم الإذن بدأوا في مشروعهم هذا منذ بضع سنين، و ينتظر فتح هذا المعبر بعد مدة خمسة عشر شهراً إلى سنة و نصف السنة صالحاً أميناً للباخر و الكلفة المبذولة في سبيل إنشائه، لا تقصر عن عشرة ملايين ليرة إسترلينية وقع عليها مدينة مانسستر. و لما كان المعبر المذكور قريب النجاز، فأحد أصحابنا ممن لهم لخبرة التامة في أعمال الفابورات و عارف حق المعرفة افتقار البلاد السورية إلى مواصلات بخارية بينها و بين أوروبا عموماً و إنجلترا خصوصاً، رأى تأليف شركة سفن بخارية مساهمة لعمارة أربع أو خمس سفن متوسطة الحجم معتدلة السرعة، تسير بين مانسستر و الموانى السورية عموماً راسلاً على نسق دائم في مدد معلومة، ولا يخفى على ذوى الخبرة ما ينجم عن ذلك من الفائدة و كم يتوفر من المصاريف ذهاباً و إياباً فضلاً عن عطل المال الملقى على الشطوط فبوجود عمارة مخصوصة في شطوطهم يتمكنون من البيع و الشراء على التسليم في أوقات معلومة آمنين شر الانتظار، فعرض هذا صاحب فكره علينا طالباً منا أن نطلع عليه أبناء الوطن حتى يتقدموا للاكتتاب حالا و المظنون أن مبلغ مائة و عشرين إلى مائة و خمسين



ألف ليرة يكون كافياً في البداية و يخرج أسهماً بقيمة ٢٠ - ١٠ للسهم فإن أمكن نوال اكتتابات لحدّ عشرين ألف ليرة من الوطنيين يتدبر الباقي هنا و هذه القيمة، و إن تكن طفيفة بنفسها نسبة إلى المبلغ المفروض فهي تكون كعربون لنا من السوريين على عضد الشركة و حينئذ تخرج لائحة بهذه الشركة يتعيّن فيها رأس المال و المديرين و الأعضاء العاملون و إنّنا نوّكد ربحاً للمساهمين يفوق ١٢ إلى ٢٠ بالمائة بحسب الأوقات، ولا شك مع التمدادى يزيد هذا الربح فتمد السكك الحديدية المشروع بها في سوريا الآن.

و قد جعلنا هذا العرض مقدمةً للائحة الرسمية قاصدين فيه الوقوف على نوايا أبناء الوطن عموماً و قاطنى الموانى السورية من أصحاب الأعمال خصوصاً، و على الله الاتكال. تحريراً فى ٢٤ من شباط سنة ١٨٩٢».

### إعلان

محل كيلبرت وريفنكتن - ليمتد سينت چونس هاوس كلير كنويل - لندن. إنّنا نعلن لحضرة قراء جريدة (ضياء الخاقين) بأننا نطبع كلّ ما يُراد من الكتب و الأوراق فى اللغات الشرقية و فى كل لغة فى العالم. و أنّنا نجلب و نرسل إلى أىّ من شاء حروفاً مُصبّبة عريية و فارسية و هندية و غير اللغات الشرقية و كافة ما يلزم من آلات الطبع و غيره.

و إنّنا نطبع فى محلنا طبع حجر و طبع نقر و نجلّد الكتب و غيرها فى كلّ الأنواع و نقوم بما يلزم فى كافة أمور الطبع و ما أشبه ذلك.

و إنّ محلنا المتشار طيّ مع سكك الحديد فى كل اللوازم من هذا الباب.  
و الأسعار متعاودة، فكلّ من يرغب أن يشرفنا بأوامره نبذل جهدنا لإرضائه.

### الرق فى الإسلام

إنّ الأباطيل متى اتّسمت فى النفوس حال سداجتها بوسمة العقائد أظلمت العقول و أعشت البصائر. فلا يتميّز فى ساحة ظلماتها البراهين الواضحة وقتئذ من الأغاليط الفاضحة... و الحجّة القاطعة عندها ما يمكن به أن تسند أباطيلها التى سكنت إليها و عقدت نزعاتها إلى اكتناه خفيّات الحقائق عليها... هذا هو ديدن الإنسان... و على هذه الوتيرة قد سلك منذ البدء آحاد الناس فى مضال عقائدها... ولا غرابة... و إنّما العجب أنّ الإنسان يرى من الواجب عليه أن يقيم على عقيدته أدلة مموهة يجزم بفسادها و يحكم باستحالة منازعتها. و يفرض على نفسه أن يغالط خصمه بواهى أقواله دفاعاً عن باطله، و يبهته بأراجيف قد وجد فى اختلاقتها هضماً لحقّه و تشويهاً له فى أنظار العامة و تنفيراً للنفوس عن الإذعان به و الإصغاء إليه.

هذا هو الكردينال (لافيجري) قد التزم على نفسه أن يهت الديانة المحمدية في استرقاق (الزواج) بالحيث في أحكامها قائلاً إن نصوص هذه الشريعة هي التي تبعث المسلمين على شنائع الاسترقاق و تبيح لهم قبائح النخاسة. و إنهم يعتقدون إذعاناً لها بأن الزنجى ليس من جنس البشر... هل كان هذا المتكلم جاهلاً بالقرآن المجيد و قد تُرجم بجميع اللغات الإفرنجية؟! كلاً... إنما ساكن المسلمين و عاشر الموحدين في الجزائر و تونس سنين عديدة، بلى... فما هذا الهجر... فريئةً دفعته إليها تلك الجبله العجيبة عمداً... و لما كان لشقشقته تأثير في نفوس لا تميز صحيح الأقوال من فاسدها و إنما تُدعن لها ثقة بقائلها و جب على المسلمين أن يدحضوا هذه الفريئة التي تعمدها الكردينال على شريعة قامت بالعدل و الحق، و أتت بمكارم الأخلاق و دعت إلى معالى الصفات...

فألف الفاضل المتفتن شفيق بك رسالةً بديعةً بالفرنساوية ذكر فيها أسباب نشأة الاسترقاق بين الأمم و معاملتهم الأرقاء جيلاً بعد جيل. و بين أن الديانة العيسوية، التي هذا الكردينال حبرها، ما نصت على حرمة الرقية بل الحواريون قد قرروها في وصاياهم و أقرّوا بها في رسائلهم و عدّوا إطاعة الأرقاء لمواليهم تمجيداً للمسيح و تعظيماً لأوامره، و أن الأساقفة حينما كان لهم السلطان الأعظم على الآفاق و الأنفس قد جدّوا في إباحة الاسترقاق و أقاموا على صحته حججاً دينيةً و أدلةً طبيعية، و حسبوا الرقية من تمام نظام الكون... و أن الرغبة إلى فكّ الرقاب ما هاجت في نفوس الأمم الإفرنجية إلا بعد أن سقطت كلمة الأساقفة و تجرّدت النهية عن وثاقها و استبدت الفطرة بأوامرها...

ثم إن هذا البارح الحاذق قد أبدع في بيان نزاهة الديانة المحمدية السمحة عن الحيف و الجور قائلاً إن النفوس قبل ظهور هذه الشريعة الحقّة قد ولعت بالاسترقاق في كافّة أرجاء العالم. و كانت الشعوب و القبائل تحسب الأرقاء من حاجيات المعيشة و ضروريات الحياة. فلو فاجأتها بما يشقّ عليها لا ستنفرت منها و أعرضت عن قبولها و خسرت خيراً كثيراً. فقضت الحكمة أن تكبح برفق شرها و تقودها إلى فضائل السجايا بعرف...

(ستأتى البقية)

## كذبة التاريخ

إنّ ما يتجشّمه المؤرّخ من المصاعب في إيراد الحوادث و ضبط أوقاتها و ذكر ذوى اليد فيها و الأسباب التي دعت إليها و النتائج التي نجمت عنها لما يفوق حد الوصف، حتى إنه قلّما يسلم مؤرّخ، مهما بالغ في التدقيق و التنقيب، من معائب و أغلاط بعضها مهم في نفسه غلظه غير متجاوز إلى ما سواه و منها ما يكون ذا علاقة مع ما جاوره أو ما تعلق عليه من غير أمور فيفسد أكثرها و يحط من قيمها إلى حدّ أنها تصبح في حيز الإغفال لا يعبأ بها لكثرة ما تعاورها من الاختلاف، و مثل هذا الشطط كثير لا

يحصى و أكثر ما يكون فى كتب الأقدمين الذين لم تكن لديهم حجة يستندون إليها فى رواياتهم إلا ما جرت به السنة المحدثين بالتقليد المتعارف. و من تطلع إلى كتب التاريخ بعين الناقد رأى أن كل أمة نالت نصيباً من الأكاذيب التى يأتى بها المؤرخون و ما من قوم يفاخر آخر بصدق مؤرخيه، و أما الأسباب الداعية إلى تلك الاختلافات التاريخية فكثيرة، فمنها أن المؤرخ ليجعل لروايته قدماً راسخه فى أذهان سامعيه أو قرائه يذهب إلى ما وراء عالم الإمكان فىأخذ يسرد قصصاً خارقة الطبيعة لا يمكن حدوثها ولكى يتسنى له ذلك يأتى على ذكر أسماء أماكن و أشخاص تباعد عهدها عن قومه فىأخذ يخبر متشوقاً و متفهماً بما لا يصدق هو نفسه بادية بدء، ثم عندما يرى أن القوم قد أساخوا السمع له و عجبوا من حديثه و تلذذوا بما انطوى عليه، سولت له نفسه الزيادة على ذلك الحديث و تأييده بما يعنى له من الخرافات و الأعجوبات الوهمية و سامعوه يزدادون عجباً كلما ازداد كذباً. و منها أن المؤرخ يضطر إلى تلقن قصص بالسماع كما سبق عن الأولين و اللسان كثير العثرات و الذهن - قبحه الله قائداً - ميال إلى الاختلاق و الإدهاش فىأخذ يزيد و يكبر و يعظم الحوادث إلى حد أن روايتها الأول إذا سمعوها ظنوها أخباراً جديدة لم يعرفوها من قبل و إن توسموا فيها بعض ما ذكروه أنفسهم لذاك الراوى حسبوا أن ما زيد عليها إنما هو زبدة الحق لا تتم القصه إلا به فلم يعرفوه هم من قبل، فىأخذون يتناقلون و يزيون. و من أكثر المؤرخين تطاولوا فى الزيادة و النقصان المؤرخون الدينيون - و العياذ بالله - و هم أكثر المؤرخين إضراراً بالحقيقة و أشدهم تطاولاً عليها و أدعى إلى التيه فى فيافى الضلال؛ فقد ظنوا أن الإله لا يكون إلهاً إلا إذا خرجت أعماله عن ناموس هو سنه، و أن القديس لا يكون رجلاً باراً إلا إذا فتح عينى الأعمى و طهر الأبرص و أحسن الخياطة و أقام الموتى، و أن رجل الله لا يكون محبباً لديه تعالى إلا إذا دخل جب الأسود و خرج سالماً معافى، و أن القوى بإذن الله لا يكون ذا عظمة إلا إذا قتل المئات بسلاح لم يستعمل من قبل، و أن من رضى الله عن أعماله لا يكون كبيراً فى أعين الناس إلا إذا اشتد صوته إلى حد دوى الرعد أو أن يعبر الأنهار على جبه منسوجة أو يطير فى الهواء فى مركبة تجرها أفراس نارية و أن من كان من الآلهة لا يسوخ له أن يكون إلهاً إلا إذا كان ذا شكل غريب كأن يكون نصفه سمكة أو ثوراً أو تيساً أو أسداً و النصف الآخر إنساناً، و مثل هذا كثير من ضروب الاختلافات الصبانية و الأفكار القديمة التى تضحك التكلية، و نحن دائبون فى البحث فيها و تطبيقها على مقتضى الناموس الطبيعى، و نعم التطبيق هو.

و إذا نظرنا الآن إلى المحدثات المطولة فى فن التاريخ و بحثنا فى ما يؤخذون به المؤرخين الأقدمين رأينا أن كل أمة من الأمم كانت ذات يد قوية فى اختلاق الحوادث التخيلية فاليونانى و الرومى و الشرقى و الغربى كلهم واحد عند البحث و إن يكن كل منهم ذهب فى قصصه إلى ما لم يذهب إليه

الآخر و تصور العظم في صور غير التي تخطر في بال الآخر أم تصغر في عينه، فما قول مطالعي التاريخ في رواية بليني عند كلامه عن التنانين التي كانت مرصودة على جنائن الهسبريد، تذب عنها و تدفع الأعداء عن اقتحامها بنفتات من نار متلهبة تخرج من أفواهاها كأنها الأتّن الموقدة فإذا تباعدت المسافة لديها طارت محلقةً بالجوّ و انقضت على فريستها. و قال عنها آخرون إنّها إذا رضيت عن ملك تحولت ذهباً بين يديه أو كشفت له عن مناجمه و هلم جراً، ولا قيد للسان الفصيح و كذلك قل عن بروسوس المؤرخ الأرمني الشهير الذي يستند المحدثون إلى أقواله كأنها صادقة. فأين الصدق من تلك الأشخاص اليونانية التي تدخل بابل عابرةً إليها من البحر ماخرةً فيه و هي أشكال نصفها الواحد غير نصفها الآخر؟ و ماذا عسى و مآى في أعمارهم و قد ملك كل منهم ألّوفا من السنين؟ و ماذا يرى الطلاب في رواية التوراة عن موسى عند رجوعه باللوحين و خاطب قوماً لا يقلّ عددهم عن ألّوف الألوف و كلّهم سمعوره و خشعوا لما قاله مرتعدين خوفاً أو في رواية شمشون و قتله المئات بفك الحمار و تهديمه الهيكل بقوة ذراعيه، إلا أن قوة شعره أربت على قوة جسمه كلّ؟ و ما قول المحققين في روايات العرب كالأصمعي و ابن بطوطة و غيرهما عن مدينة النحاس و جزائر الوقواق و طير الرخ و بيضه؟ و ما قول المنصفين في عالم من علماء هذا القرن قد نتجت له قريحته و معارفه أن يكيل جهنم فذكر قياسها في قاموس عربي له مفصلاً طولها و عرضها و عمقها غير تارك قرنةً منها؟ يعلم الله لولا ضيق المكان و الإملال لأمكن سرد ألّوف من الروايات التي يستحيل حدوثها.

فلا يفخرن أحد بمؤرخيه لأننا مع ما نحن عليه من غزارة المادة في الحوادث المتأخرة و كثرة المنتقدين الواقفين بالمرصاد لا نزال نرى المتأخرين يملأون الصحف بالحوادث المختلفة و يناقضون بها رواية الآخرين، كل ذلك ناتج عن الغرض و العصبية و الميل المنحرف.

(طالب علم)

## الفيلولوجيا

ليس من العبث محاولة بعض علماء اللغات ردّ الألفاظ المستعملة في كل لغة من اللغات إلى جذور تتفرع منها، فقد تمكنوا بعد العناء في البحث و التنقيب من ردّ ألفاظ كثيرة إلى أصول قط ما خيل لامرء أنها تكون فرعاً لأصل مفرد يمكن أن ينشأ عنه عدد عديد من الألفاظ التي تفيد معاني متباعدة في نفسها كثيرة التباين حتى يظن لأول وهلة أن لا علاقةً بينها من حيث المعنى و اللفظ، فمن كان يظنه أن اللغات الأوروبية مع ما هي عليه من الاختلاف و وجود حروف في بعضها لا توجد في الأخرى ترد بموجب نواميس لفظية إلى لغة لم تكن في حسابان أهل المغرب أنها تكون أم لغتهم؟ بل قد ظن كثير منكم أنها لغة بربرية مؤلفة من أصوات لم ينزل أحد بها من قانون، أعنى بها لغة الهنود القديمة المعروفة بالسسكريتية،

و قد قال بعض العارفين فيها ممن توغلو في درسها إنها من أغزر اللغات مادّة و أدقها ترتيباً فهي تعد أم اللغات الأوروبية البائدة و الباقية المعروفة تحت اسم آرية فلم يدُر قط في خلد أحد قبل معرفة تلك اللغة، إن اللغة اليونانية مع ما هي عليه من الفصاحة اللفظية و الأوضاع الإفرادية الدقيقة، تكون مشتقة منها خلافاً لما قال فيها أحد آباء الكنيسة الرومانية إنها لو قرئت (أى اليونانية) معكوسة، أى برد عجز الكلمة على صدرها ل جاءت بنفس الألفاظ العبرانية، و من الغريب أنه لم يعالج هذه الفعلة هو نفسه ليرى في صحتها بل استند في رأيه إلى الزعم أن اللغة العبرانية هم أم اللغات؛ لأن التوراة نزلت بها و لما كانت العبرانية من اليمين إلى اليسار و اليونانية من اليسار إلى اليمين و جب - في زعمه - أن تكون اليونانية معكوس العبرانية.

و لما توصل علماء اللغة إلى هذا الحد، أى تكفكيك المفردات في اللغات الأوروبية و إشتراك جذورها بجذور اللغة السنسكريتية، و نجحوا في كل لفظة عالجوها تقريباً مع مراعاة الشرائط المسنونة التي يجب الاستناد إليها عند هذا التحليل، تطرقوا منها إلى البحث في غير لغات، لعلّ البحث يوصلهم إلى رابط بين عموم العائلات الأربع و التوحيد بينها، فوقت قوم منهم حياته على التجوال في أكناف الأرض بين قوم اختلفت عندهم هيئات المدينة العمران، يدرس لغاتهم و يقابل بينها في كل قسم من البلاد دخله، و أخذ آخرون بدرس اللغات السامية فأحيوا ما اندرس منها و ألفوا فيها الكتب و أقاموا الفحص في أصولها و فروعها و قربوا بين مفرداتها و مركباتها حتى استهلكوا دقائقها و وقفوا على حقائقها و لم ينظروا في فرع واحد منها بل بحثوا فيها عامة، فأحيوا العربية و العبرانية و السريانية و الآشورية، ولا يزالون دائبين في معالجة الآرامية و الحميرية و غيرهما، كل ذلك حبا بالحقائق عليها تظهر، و ما من أحد ينكر على الأوروبيين مبدأ السعى فهم عرفوا فائدة هذا البحث و ما نتج و ينتج عنه من المنفعة العامة؛ لأنه يكشف عن حقيقة المعانى الموضوعية لها مفردات كل لغة؛ إذ يمكن - و الحالة هذه - تجريد كل لفظة من مزيداتها و عرضها على كل لغة فحيثما وجدت أصلاً كان هناك مفادها و ضعا و ما صارت إليه بعدئذ إنما هو توسع فيها و تحويل عن مفاد الجذر. و من فوائد هذا البحث التعريف عما إذا كان الإنسان من أصل واحد مبدؤه آدم اليهودى كما قالت التوراة، أم هو من أصول متفرقة تفرق الأجيال كما قال بعض علماء الأمريكان الذين قد ظنوا أن في نسبة البشر إلى أب واحد ما يعود على البيض بالخزى؛ إذ يكون الزنجى الأسود أخاً لهم.

خلاصة القول إن البحث في اللغات كثير الفائدة جليل العائدة، حتى إن قوماً ممن تفرغوا له أخذوا في درس لغة الحيوان و قيد الأصوات التي يأتى بها إبان الشبع و الجوع و العطش و الرى و الخوف و الانبساط و غير ذلك من الأحوال التي تنتابه في أطوار حياته كل ذلك أمل الوقوف على حقيقة معانى

تلك الأصوات و هل هي منطوق بها عفوا من غير معنى أم هي معنوية في ذاتها كل لفظ منها يشير إلى معنى يقتضيه المقام ثم مقابلة تلك الألفاظ مع الألفاظ البشرية، فقد ورد في إحدى الصحف الفرنسية أن أحدهم أخذ يبحث في لغة الدجاج و قال إنه توصل إلى فهم كثير منها و تمكن من مخاطبة الدجاج و إفهامها مراده و جاء عن رجل أمريكي أنه تزود بالمصدي (الفو نغراف) و قفص من حديد للوقاية و توجه إلى حيث تسكن القروود لينسخ عنها أصواتها و يقرب فيما بينها ليرى إذا كانت أفرادها موضوعة لمعان تفيد الواحدة غير الأخرى بمجرد اختلاف اللهجة. و قد وضع حديثاً كتاب في لغة القروود ألفتة إحدى السيدات و ذكرت فيه ما وقفت عليه بالاختبار و سمعت بأذنيها من أفواه جماعة من القروود كانت ربتها عندها، فإن صح ذلك صحَّ ذلك القول بمذهب دارون و توحيد أصل الإنسان و الحيوان و كيف كان الأمر، فالبحث في مفردات اللغة من أجل الأبحاث و أدقها و يقتضى له شرائط و قوانين يستند إليها و إلاَّ فسدت غايته و ما يتوصل إليه كان مبنياً على الظواهر غير متجاوز إلى ما وراء ما ترمقه العين و يتبادر إلى الذهن من تقارب الأصوات و الألفاظ، و هذه حال أفيد منها الإغضاء عنها فالبحث في اللغات الآرية وحدها أو السامية وحدها واجب عليه اتباع سنن غير التي يتبعها فيما لو شاء التقريب بين الآرية و السامية مثلاً وردّ كلمات سامية إلى أصول آرية و بالعكس و يجب النظر في نفس تلك الألفاظ و الحروف المزادة عليها لأن من الكلام ما ينقل برمته من لغة إلى أخرى مع بعض تغيير لا يتعدى حروف الزيادة، و هذا غير خطير في نفسه و يمكن الوقوف عليه لأول وهلة و ليس هو على شيء مما يتعلق بحقيقة علم اللغة المعروف بالفيلولوجيا، و مثل هذا كثير الوقوع بين عموم اللغات قلماً تخلو لغة منه و أكثر ما يكون في الألفاظ الوضعية لمسميات محدثة أو مختصة بلغة دون أخرى أو لإفادات وضعية كالألفاظ العلمية التي استعملت في أحدث اللغات أو لا فنقلت عنها برمتها، أما الأشياء الصحيحة التي يجب النظر إليها في الفيلولوجيا فهي البحث عن جذور تلك المفردات أولاً، أي تجريد اللفظ من كل حرف زائد و كلما يمكن الاستغناء عنه و النظر بعدئذ هل الجذر موجود في لغة أخرى لفظاً؟، و معنى هذا هو الأهم. و من الأمور التي يجب مراعاتها أمر جدير بالأهمية و هو عند الوقوف على جذر مشترك يجب النظر في تخصيصه و البحث في تخصيصه بلغة دون أخرى و لمعرفة ذلك يقتضى التعمق في مباني كل لغة حتى يمكن الوصول إلى رأى باتّ في هذه القضايا. و لا بدّ لهذا العلم أن يكون يوماً ماذا أمر مهم و شأن خطير في محافل العلم لما فيه من الكف عن أسرار كثيرة بخل التاريخ بها. و الاشتراك فيما بين الجذور قد يكون بين العائلات كما يكون بين أفراد كل عائلة فواجب الاعتناء بفصل كل عائلة من هذه العائلات على حدة و تعيين اللغات التي تختص بكل واحدة منها. في الأمر عقبه أخرى ذات شأن يراها من تتبع درس هذا العلم؛ لأن من اللغات ما تشبه الواحدة الأخرى بكثير من الألفاظ حتى أن كثيرين ظنّوا

فى هذه المشابهة وجود ما يدل على اشتقاق الواحدة من الأخرى و من ثم جعل الالنتين من عائلة واحدة كما قد يمكن ذلك فى لغة القبائل مثلا، و هم قوم مقيمون فى جزائر الغرب على مقربة من تونس و لغتهم تحتوى على كثير من الألفاظ العربية و الفرنسية لمخالطتهم العرب مالكى تلك المنطقة أولا و الفرنسيين المتولين عليها حالا، و لهم ألفاظ أخرى مختصة بلغتهم الأصلية لا ترد إلى أصل عربى أو فرنسى، فهذه اللغة و إن تكن قد حوت حالا كثيرا من الألفاظ العربية و الفرنسية فلا تزال عند التقسيم لا تعدّ من العائلة السامية أو الآرية، و إلى هذا ذهب رينان و غيره. ولا عبرة فى هذا التشابه إنما ينظر إلى القواعد التى تقوم عليها اللغة و الضوابط المقيدة بها، و مجمل الكلام أن هذا البحث طويل لا يستوفى إلا بالمطولات العديدة و حسبنا بالإشارة إليه إيضا حأ و دلالة.

(أحد أبناء الشرق).

### الحجة البالغة

[قد وردت إلينا هذه الرسالة من بغداد بأنها قد وزعت فى بلاد فارس خفية كما صار توزيع الرسائل السابقة].

### بسم الله الرحمن الرحيم

حُماة الدين، و قادة المؤمنين، حزب الله فى العالم، و جنوده الغالبة على الإمم. نصر الله بهم الإسلام، و خذل بعزائمهم أعداءه الطغام، آمين.

كلّت البصائر و وقفت المشاعر، و شخّصت الأبصار، و بلغت القلوب الحناجر،ها أن بلية شوهاة قد حامت حول الإسلام و أحاطت به من جميع جوانبه، و كادت (لولا عون الله تعالى) أن تطمس شعائره و تمحق معامله.

الشاه فى تقلبات جنونه قد جلب على الديانة المحمدية و أهلها أنواع المصائب و أصناف الرزيا، و فتح عليها هوساً منه و عتها أبواب المهالك و البلايا، و مهدّت زندقة وزيره سبلها، و أزاحت العوائق التى كانت تدافعها فى سيرها (وا محمداه).

قد غدا الإسلام بين ثورات الجنون و نزغات الزندقة فى خطر عظيم.

أين حملة القرآن؟ أين القائمون بإعلاء كلمة الله؟ و أين الذين لا يخافون فى الله لومة لائم ولا يخشون الجبابرة فى الحق و السيف قائم؟

إن الدولة الإفرنجية فى اغتصابها البلاد يزاحم بعضها بعضاً و يدافع كل منها الأخرى. و القوى غالباً متكافئة، و ليس لدولة أن تهجم على قطعة من قطعات الأرض إلا بحجة تقييم لها عند سائر الدول حقاً على استملاكها.

و لذا تكدر هذه الدول آناء الليل و أطراف النهار فى إبداع الوسائل التى تسوِّغ لها أن تسبق فى مضمار فتوحاتها و تدحض بها حجج أكفائها فى مباراتها.

كل منها تعرض نفسها على الحكومات الشرقية كيداً منها و مكرأً، هذه تقدم لها دنائرها ديناً، و هذه تلتزم مكوسها و ضرائبها على ذمتها نقداً، و تلك تشتري منها حقوق العباد فى متجارهم سلفاً، و الأخرى تعهد أن تستخرج لها المعادن و تنشىء الجواد و المسالك و هلم جرا.

هذه كلها خدع، و إنما الغرض منها أن تثبت لنفسها حق استملاكها. و على هذه الوتيرة قد جرت سنة الإفرنج فى اغتصاب جزائر الغرب و تونس و الهند و بلاد ماوراء النهر و مصر و سائر ممالك المسلمين.

و كانت الأقطار الإيرانية فى أمن من عراقيل هذه الغوائل إلى أن بدا سلطان الجنون و الزندقة، ففتح عليها أبواب المحن و المصائب و جلب الأخطار على الإسلام و حوزته من كل جانب.

اتفق جنون الشاه و زندقه وزيره على بيع حقوق المسلمين و أملاك المؤمنين مجازفةً فاغتنمت الأمم الإفرنجية هذه الفرصة لاستحصال الوسائل التى تمكّنها من بثّ سلطانها فى أرجاء البلاد، و كانت الأمة الإنجليزية فى مقدمتها.

و لما أرغم العلماء أنوف الزنادقة المتجبرة، و كفّوا بقوة الحق يد الجور عن التطاول على أموال المسلمين و اغتصابها و زالت غائلة التبناك، جاش الشاه و اختبط فالتزم للشكره الإنجليزية على نفسه (غرامة لجنونه و جريمة لزندقة وزيره) خمسمائة ألف ليرة قبل أن يطالبها بفسخ العقود التى عقدها مع الشركة الفرنسية لبيع التبناك فى البلاد العثمانية، و فتح بسفبه هذا على البلاد الإيرانية أبواب غرامات لا يمكن لأغنى الدول أن تقوم بها (كغرامة القرعة و غرامة البانك و غرامة المعادن و غرامة السكك و الجواد و غرامة سائر العقود الباطلة التى عقدها مع الإفرنج و هم يطالبونه بها و هو يعجز عن إنفاذها فيضطر جرياً على سنته السيئة التى سنّها بجنونه أن يقبل غرامتها).

ثم زاد شرا على شره (نستجير بالله) و ترك المكوس (الجمرك) و هو فى سكرته للدولة الإنجليزية إلى أربعين سنة عوضاً عن الغرامة التى التزمها على نفسه.

ها هى الأخطار الهائلة التى كُنّا نحذرّ منها قبلاً، و لقد جلبها على الإسلام أدلاء الكفر سفها و عمداً. إن الدولة الإنجليزية قد أنشبت - بهذه المعاهدة الجديدة - أظفارها فى سواحل البحر و إنالة الفارس و بلاد الأهواز، و ستلزم الشاه بعد آونة بغرامة باهظة عن عقود باطلة أخرى يتعذر قيام المسلمين بها و تجبره أن يترك لها جباية تلك الأقطار و ضرائبها عوضاً عنها فتستملكها بلا جدال كما فعلت بالهند من قبل.



و إن روسيا قد حنقت من إعطاء المكوس للإنجليز مجازفة و ثارت، و هي الآن تقيم الحجّة على الشاه فى فعالة و تطالبه بحقوق سبقت و عهود تجددت، و تبتغى ببطشها أن تكون حصّتها أجزل و أوفى؛ لأنّها أشدّ و أقوى و أمامها الخراسان و الأذربيجان و المازندران.

هذه هي الأسباب التي قد عجلت بالبلاد الإيرانية و أغرت الدول على مقاسمتها.

هذه هي الدواهي التي قد جلبها الجنون و الزندقة على الإسلام (وا محمداه).

كيف بنا (نحن المسلمين) إذا نظرنا بأعيننا، أن أرادل إلّا فرنج تهتك أعراضنا و تنتهب أموالنا و تغتصب حقوقنا تُهين ديننا و تزدى بشر يعتنا - كل هذا واقع لا محالة إن لم تدفع حماة الدين سريعاً هذه الداهية التي قد أهدقت بحوزة الإسلام. و لم تنزع البلاد بقوة الشرع من برائن الجنون و مخاطب الزندقة. ماذا تجيب قادة الأمة أمام الله تعالى عن العباد و البلاد إذا وقع الأمر المرّ (استجير بالله) و قد كان التدراك ممكنا من قبل، و أئّ عذر لعلماء الملّة إذا تقاعسوا عن صيانة الدين عن هذه الأخطار الهائلة، و حاجّهم العامة يوم القيامة و قدّمت حسن امتثالها و دوام طاعتها حجّة عليهم؟!

هل لنا الشريعة فرضية أعظم من حفظ حوزة الإسلام؟! أليس العلماء أحقّ بهذه الفرضية من عامّة الناس؟!!

هذا هو الوقت - و ليس يعده إلّا اللوم فى الدنيا و السخط فى العقبى - هذه المقالات التي ألقت البلاد فى المهالك فى عقود شخصية تنحل بزوال القائم بها- فإذا زال الشاه عن كرسى الملك سقطت هذه الحقوق الباطلة كلّها - و إذا كل دولة من الدول إلّا فرنجية التي لا حظ لها فى هذه الغنيمة أوترى فى اقتسامها حيفاً فى سهمها تحتاج الأخرى بهذه الحجّة، و تكفّرها عن اعتدائها حرصاً على منافعها الخاصة و حفظاً للموازنة العامة، فتبقى البلاد الإيرانية سالمةً من شرّها بلا قتال و لا جدال.

فعلى العلماء العظام أن يجمعوا أمرهم على خلع هذا (الحارية) صيانه لحوزة الإسلام و حفظاً لحقوق الأنام (و لا علاج سوى الخلع).

و لولا حظ الإنسان الفظائع التي تكبدها طبقات الأمة الإيرانية من هذه الحكومة القاسية الحزقى و ما جلبت عليها من الهلاك و الدمار، و أمعن النظر فى العساكر و سوء أحوالها و أن كلا منها يجهد نفسه فى الأعمال الشاقّة طول يومه لأن ينال كسرةً لسدّ رمقه، و تأمل اضطراب أحوال الأمراء و شدّة قلقهم فى حياتهم خوفاً من استلاب أموالهم و خشيةً من إراقة دمائهم، ثمّ نظر إلى نفوذ كلمة العلماء فى النفوس كافةً و انقياد العامة لهم جميعاً لحكم بأن خلع الشاه عن كرسىّ جنونه أسهل من خلع النعال.

أن البواعث الدينية قد قضت، و إن الدواعي الدنيوية قد حتمت، و إن النفوس قد هاجت من مضض الجور و مرارة الضنك و استعدت فإذا صدع أبحار الأمة بالحق لخلعه الناس و لا يناطح فيه عنزان و لا تراق في نزعه عن الملك محجمة دم.

و لربما يحسب الجاهل أن الخلع و إن كان سهلاً لكنّه يوجب الفوضى و يقضى بالهرج و المرج (لا و لا) إن الإيرانيين لا يعصون للعلماء أمراً خصوصاً لو علموا أن الغرض حفظ حوزة الإسلام و صيانة بلاد المسلمين عن أطماع الأجانب.

و في كل بلد طائفة من العلماء قد اتّخذهم الناس ملاذاً في الدين و الدنيا، فإذا عزم أبحار العتبات المقدسة (سيّد الطائفة و شيخ العصابة و فقيه القوم) على إنقاذ الإسلام من شرّ جنون الشاه و زندقه و زيريه، فليعلموا علماء الأقطار و المتديّنين من أمراء البلاد حتّى يبلغوا العامّة أوامر السامية و أحكامهم الإلهية. و يعلم كل أن الإسلام حوزته في خطر عظيم و لا يمكن رفع الخطر إلّا بخلع الشاه و تبديل هذه الحكومة القاسية المارقة بدولة عادلة شرعية، و بعد هذا فليأمرؤا قواد الجيوش و أمراء العساكر أن يختار و للملك من أبناء الشاه و إخوته عفيفاً دنيئاً مقداماً يرضى به رؤساء الدين و لا تنفر منه قلوب المؤمنين، و يحلف في محضر علماء طهران على مشهد من الناس أن يميل إذاتولى الملك عن صراط الحق في أحكامه، و لا يحدد عن سبيل الشرع في الجنایات و الجنایات و ما يتعلق بأحوال الرعية و معاملاتهما، و أن لا يتصرف في بيت المال (أعنى لخزائنه) إلّا بما حكم الله به في كتابه و بينه أئمة الدين و مضى عليه أبحار الأمة، و أن لا يعقد أمراً و لا يحلّ عقدهً إلّا برأى العلماء العاملين و مشورة العارفين بالسياسة الإلهية من أفاضل الأمة و أبرارها - حتّى يكون (و هو على كرسى الملك) خادماً للشيعة المحمدية و منفذاً لأحكامها، فلو صدر الحكم من الأبحار العظام بخلع الشاه على هذا النمط المحكم و بهذه الطريقة السديدة لوقع الخلع لا محالة بلا قلق و لا اختلال، أمنت البلاد من شرّ الأجانب و صارت حوزة الدين حريزة و كلمة الإسلام عزيزة، و خلص الناس من إجحاف المارقين و اعتساف الضالين، و بدت طليعة دولة محمّد و آله (عليهم الصلاة و السلام) على دعامة القسط و العدل.

و لئن فرطوا في هذه الفرضية و تراخوا عن خلعه و فاتتهم هذه الفرصة لوقع الأمر و حلّت الداهية و تبددت حوزة الاسلام شذر مذر، و ليس يومئذ المفر (هذا هو الحق اليقين) لقد أغار الكفر و الغوابة على محتد الرشد و الهداية، إما الحمية و إما الدنية، و إنما الفوز بقوة الإيمان والخيبة في ضعف الجنان، و القنوط من عون الملك الديان، و نحن نجل العلماء الربانيين على هذه الوصمة.

هذه حجّتنا عندالله الناس إذا حلّت القارعة و انتقضت الداهية و ظهر الكفر على الإسلام و زاغت عن

الحق قلوب الأنام.

هذه حجة للذين لا يخشون في الحق لومة اللاتمين و فريئة المارقين على الذين يقعدون عن أمر الله و لا يذبون عن دينه القيم و هم قادرون.

حجة قائمة لا يأتي عليها مرّ الدهور، و بينة ثابتة لا يطمسها كرّ العصور، (و لقد أذرتنا من مدكر) هذا هو البلاغ المبين.

و السلام علينا و على عباد الله الصالحين.

\*ك ه ف \* ق س ط \* (٢٢)

### لغة الجنة

ما من أمة نسبت إليها لغة إلا تباغت بأن تلك اللغة إنما هي اللغة التوفيقية التي جرى الحديث بها منذ عند خلق العالم، و كلهم موقن بصدق دعواه يسندها إلى حجج يعدها راهتة و هي أضعف من خيط العنكبوت. و لما كان في زعمهم هذا جواز استخراج النهاية من البلادة حسب كل منهم أن لغته إنما هي اللغة التي يعول عليها في الجنة كل يضطر إلى النطق بها و ما سواه من اللغات يكون فضلة لا يُنظر إليها لا يعاب بها كل فتاة بأبيها معجبة.

ذكر كترمر: يزعم اليهود أن اللغات كلها مشتقة من العبرانية بدعوى ما جاء في سفر التكوين من أن لغة سكان الأرض كانت لغة واحدة و هاته اللغة الواحدة هي العبرانية، مؤيدين قولهم هذا بطريقة غايتها ردّ حروف الهجاء إلى قيمتها أعداداً و إبدال كلمة من كلمة حتى يتم لهم غرضهم، و هذا كما يرى تطاول غير مقبول و قد جاراهم كثيرون في هذا الرأي، فمنهم من قال إن اليونانية مبدؤها العبرانية بل هي نفس العبرانية بدعوى أنه لما كانت العبرانية تكتب من اليمين إلى اليسار و اليونانية عكس ذلك، فإذا قرئت اليونانية مقلوبة عكسا لطرده جاءت بنفس الألفاظ العبرانية.

و قد نهج الأسوجيون هذا النهج في أصل اللغة إذ قال أحد كتبتهم في كلامه عن لغة الجنة إن الله خاطب آدم باللغة الإسوجية فأجابه آدم بالدنمركية، أما الحية لما طغت حواء فكان خطابها لها بالفرنسية، و قس على ذلك مظنقة الفرس أن لغات الجنة كانت ثلاثاً عند سقوط آدم، فالحية خاطبت حواء بالعربية و كانت الفارسية المتداولة بين آدم و حواء، أما الملك جبرائيل فكانت لغته التركية. و قال صاحب كتاب العالم الأولى إن اللغة البسكية كانت لغة آدم.

٤٢. إن التوقيع كهف - قسط، يساوي الرقم ٣٠٧ في الحساب الأبجدي، كما أن جمال الدين الحسيني يساوي ٣٠٧. و هذا من الاستعارة... خسروشاھی.

أما اللغة العربية فقد كثرت اشحناء بين علمائها و اختلف آراؤهم فى تجديد اللغة عموماً هل توقيفية هى أم اصطلاحية، و لكلّ من هذين المبدئين أنصار يعززون آراهم بادعاءات كثيرة، غير أن بعض القائلين بالتوقيف هم النفر القليل يدعون بأسببية العربية و لا يسعنا الآن ذكر قول كل فريق، إنما نؤدى رأى القائلين بالأسببية و الأفضلية إذ هو مدار البحث الآن فقد روى عن ابن عباس أن آدم كانت لغته فى الجنّة العربية و قال عبدالملك بن حبيب كان اللسان الأوّل الذى نزل به آدم من الجنّة عربياً إلى أن بعد العهد و طال فحرف و صار سريانيا و كان اللسان السريانى لسان جميع من وجد فى سفينة نوح إلا رجلا واحداً يقال له جُرهم فكان لسانه اللسان العربى الأوّل، و قال السيد محمّد صديق حسن خان مخالفاً رأى القائلين بأولية اللغة العربية، إنه يؤكد أفضليتها على اللغات لأن القرآن نزل بها و سينطق بهذه اللغة الشريفة أهل الجنّة، و قد دوى ابن عساكر فى تاريخه وأبو أحمد الغطريف فى جزئه عن عمر بن الخطاب أنه قال يا رسول الله مالك أفصحنا و لم تخرج من بين أظهرنا؟! قال: «كانت لغة إسماعيل قد درست فجاء بها إلى جبرئيل عليه السلام فحفظنيها فحفظتها»، أما إسماعيل هذا فهو على قول البيهقى عن أبى عمرو بن العلاء جدّ العرب الأحمير و بقايا جُرهم. غير أن هذه النسبة غير صحيحة فقد جاء فى البلغة أن العرب العاربة كانوا قبل إسماعيل و منهم عاد و ثمود و طسم و جديس و أميم و جُرهم و غيرهم. هذا بعض ما وفقت عليه من القبيل أوردته فكاهاة للمطالع، يستشف منها سرعة خاطر الأول فى قطع آرائهم و مبادئهم.

(طالب علم)

## ملخص تاريخ القرن التاسع عشر (تابع لما قبل)

يستهلّ هذا الزمن من التاريخ الذى نحن فى سياق حوادثه الآن بأعمال و وقايع ذات شأن، تناوبت إنجلترا و لم تكن هذه الدولة دخلت بعد فى حرب مع نابوليون، إنما كان مجرد سياستها تعزيز أعدائه عليه، و مدهم بالمساعدة الأدبية إلا أن كل هذا لم يكن ليؤخر ظفر نابوليون حينئذ؛ إذ كان لا يزال نجم سعده منيراً فتمكن من استمالة بعض محالفى إنجلترا إليه و تحويل مخصصتهم إياه إليها. وحدث فى خلال هذه المدة أن اللورد جرنفل خلف بت فى منصب الوزارة الخارجية فكان رجلاً حُنكا فى الأمور نقاداً لها فعمد إلى تعزيز القوة العسكرية، فنجح بعد الجهد و أصبحت إنجلترا و جنودها تبلغ نصف مليون عدا، إلا أنه بينما كان يحسن الإدارة الداخلية دلّت اتصالاته مع بقية الدول على ضعف فيه إذ رفض عن روسيا مبلغ ستة ملايين ليرة فأحنقها ذلك و انفصلت عن موادة إنجلترا، وُقفى ذلك بأن البعثة التى

أرسلت جنوبي أمريكا في طلب الفتح و المكسب عادت خاسئة في موقعتين كبيرتين؛ فنتج عن ذلك أن اللورد غرنفل خلع عن منصبه و ذلك أثناء قبول المتذهبين بالكثلكة الرومانية في مصاف الجندية البحرية و البرية و خلفه في مقامه دوق بورتلند، و ضمّ إليه آخرون ممن يحذون حذوه و خالفوا في سياستهم مبادئ من سبق بتقريبهم إلى دول أوروبا فأرسلت نجدة إلى مساعدة الروس و البروسيين في بومرانيا على الفرنسيين. إلا أن تلك النجدة لم تتجاوز شواطئ البلطيك إلاّ و الروس و البروسيان قد تمزقوا كل ممزق.

أما نابوليون فكان جل مقصده تدويخ إنجلترا و إعدامها إلاّ أنه بعد أن رأى ما حلّ به في موقعة ترافلغار عمد إلى إبادة تجارتها. و في ١٨٠٦ قرّرت معاهدة برلين منع الدول البرية عامة عن متجارة إنجلترا و التعامل بسلعها، فكان من منطوق تلك المعاهدة ثمانية بنود تلخص بما يأتي:

أولاً: تعتبر الجزر البريطانية جزءاً منفصلاً لا علاقة لها بأى دولة من دول أوروبا. ثانياً: تمنع كل مواصلة شخصية كانت أم كتابة بين إنجلترا و الدول الأخرى و واجب حجز كل تحرير مرسل إلى بريطانيا أو مكتوب باللغة الإنجليزية. ثالثاً: يلقي القبض على كل بريطاني وجد في أى مكان تقيم فيه الجنود الفرنسية و مقامه مقام أسير حرب. رابعاً: تعتبر السلع و البضائع الإنجليزية حلالاً طيباً و مشاعاً لمن تمكن من الاستيلاء عليها. خامساً: يمنع الاتجار بالسلع الإنكليزية حتماً. سادساً: إن نصف الأمتعة الإنكليزية المقبوض عليها هكذا تحفظ على حدة لتدفع إلى أى من الفرنسيين أم محاليفهم فقد مالا بحجز الإنجليز عليه. سابعاً: لا يسمح للمراكب الواردة من إنجلترا أو من مستعمراتها أن تدخل الموانئ الأوروبية للقسم البري. ثامناً: أى مركب ورد من إحدى الموانئ المذكورة و أنكر ربّانه ذلك حجز على ذلك المركب و صار ملكاً للدولة الحاجزة.

فمن هنا اتضح جلياً مراد نابوليون فقابله الإنكليز بأمر صدر في سابع كانون الثاني ١٨٠٧ مآلة تجويز الحجز على كل مركب ذاهب أو آت من الموانئ التي حظر على المراكب الإنجليزية دخولها، ثم قفّوا ذلك بأن أجازوا الحجز على كل مركب ذاهب إلى إحدى الموانئ الفرنسية أو التي تحت حماية فرنسا ما لم يكن مصدر ذاك المركب من مينا إنجليزية، فأجاب نابوليون على هذا بالأمر الصادر من ميلان في سابع عشر كانون الأول ١٨٠٧ مؤداه أن كل المراكب التي تمكنت إنجلترا من القبض عليها للبحث فيها و المراكب التي دفعت جزية للحكومة الإنجليزية عدّت مخالفة و عدوة و كل مركب ذاهب إلى الموانئ الإنجليزية أو الأماكن التي احتلتها الجيوش الإنجليزية أو صادر من تلك الموانئ ساغ ضرب الحجز عليه و كان ملكاً حلالاً لمن قبض عليه، على أن هذه الشرائع له تطلع مدتها إذا قد رأى نابوليون أن ضرب رسم على البضائع الإنجليزية يعود عليه بكسب المال فبينما كان يشدد التكبير على الأخذ و الرد مع

إنجلترا أخرج تذاكر يسمح فيها بالتجارة بالسلع الإنجليزية على دفع رسم مقابلة ذلك، و لما رأت إنجلترا ذلك، عمدت إلى نفس الرأي حتى لم يعد عاملاً غير حب المال و السعى وراءه.

و كانت بروسيا إذ ذاك في أسوأ حال بعد موقعتي جينا و ارستدت في تشرين أول ١٠٨٦ و أصبحت أشد أماكنها تحصناً في يد الفرنسيين فذهب الملك و ليم إلى شرقي بروسيا و انضم إلى القوة الروسية المعهود في قيادتها إلى الجنرال بنسن و توطأ على منازل نابوليون فكانت موقعة هائلة قتل فيها نحو ثلاثين ألفاً من الجنود الفرنسية و انكدت قوتهم ولو تبع القسم المتحالف أثرهم لأهلكهم جميعاً، إلا أن الحاجة إلى الذخيرة ألجأتهم إلى الكف عن القتال تاركين وراءهم فرصة نصر لا ترد، فلما رأى نابوليون ما حلّ بجنوده طربت نفسه إلى المسالمة فعرض ذلك على ملك بروسيا، إلا أن هذا أجاب بالفرض طالباً إشراك إمبراطور الروسية في تلك المعاهدة فلم يكن نابوليون ليرضى بمثل ذلك، فأخذ الفريقان بحشد الجنود و تعزيزها مدة ثلاثة شهور فزحف حينئذ المعسكر الفرنسي على مقبل العدو فنازله و ألجأ القائد الروسي بعد إضناك قواه إلى التقهقر إلى ماوراء مقاطعة نيمن (١٤ من حزيران ١٨٠٧) و لما توسم الروس ضعفهم إزاء الفرنسيين طلب القائد الصلح من بونايرت فاجتمع هذا بالإمبراطور الروسي و عقدت معاهدة تلصيت في ثامن تموز و كان من مؤداها أن روسيا تعترف بملك يوسف و لويس و بونايرت على نابولي و هولندا و وستفالية، و تعهد نابوليون بالتدخل بين روسيا و تركيا مصالحاً و كذلك يتدخل الإمبراطور الروسي بين فرنسا و إنجلترا و ارتبط بعهد سرى أن يكون حليف فرنسا على إنجلترا فيما لو رفضت إنجلترا مسالمة فرنسا، أما بروسيا فباتت تئن تحت خسائرها إذ قد فقدت نحو ثلث أرضها و قضى عليها بأن تدفع خمسمائة مليون فرنك غرامة حربية و أن توصل موانبها في وجه المراكب الإنجليزية و أن ترضى باحتلال الجنود الفرنسية أقوى قلاعها و أحصنها و أن تقوم بجراية ١٥٠ ألف جندي إلى أن تفي قيمة الغرامة، فلما رأت بروسيا ما صارت إليه رضيت به على الرغم منها و عمدت إلى إصلاح داخليتها وسعت وراء كل ما يؤول إلى تعزيزها إلى أن أصبحت دولة تضارع أقوى دول أوروبا بجندها و ترتيبهم.

و كانت الدانمارك من جملة الدول الأوروبية التي حالفت نابوليون على تدويخ إنجلترا و وقفت عمارتها البحرية على أوامره إلا أن هذا الأمر لم يخف عن إنجلترا فشيعت للحال أسطولا متيناً إلى مياه كوبنها جن و طلبت إلى ولي عهد تلك الدولة أن يسلم عمارته إلى إنجلترا و هي تتعهد له بأن تردّها عليه بعد توّطد السلام، فأبى فأوعزت حينئذ إلى قائد بواخرها أن يضرت كوبنها جن فعمل، و بعد ثلاثة أيام سلمت حكومة الدانمارك عمارتها صاغرة و قيدت إلى إنجلترا فأثار هذا النار الغضب في قلب نابوليون فطالب إمبراطور روسيا بإنجاز وعده فأخذ هذا أولاً يسعى في التوفيق بين الدولتين إلا أنه لما

رأى من إنجلترا رغبتها في الوقوف على المعاهدة السريّة التي جرت بينه وبين فرنسا أشهر الحرب عليها في أوائل تشرين الثاني.

و وقع اختلاف بين إنجلترا و تركيا و مصر في أوائل عام ١٨٠٧ كانت عاقبته و خيمة على إنجلترا و كانت الحرب قد اشتهرت بين تركيا و روسيا فأخذ الجنرال سبستيانى يسعى لدى الباب العالي في إحداث ما يكون ذا فائدة لفرنسا مضرا في صالح إنجلترا، فاضطرت إنجلترا إلى إرسال أسطولها إلى الدردنيل قصد التهويل على السلطان و إرجاعه إلى محالفتها فذهبت المساعي أدراج الرياح، و كانت الأستانة إبان ذلك قد تحضرت للدفاع فبعد أن هدّم الإنجليز قسماً من العمارة التركية رأوا أن لا سبيل إلى ضرب الأستانة فولوا الأدبار أمين ديارهم.

(ستأتى البقية)

### السّر المنتظر

[هذه صورة كتاب قد أرسل من مكّة إلى علماء المسلمين في الأقطار، بإمضاء (آل محمد) و وصلتنا نسخة من الهند فأدر جناها لغرابة وضعها و بداعة أسلوبها و لا يعلم المقصد إلاّ العارفون بأسرار الأدوار]

لقد احتجبت الأضواء، فضلت الآراء، و سادت الأهواء، و غمر البغى بسيطة الغبراء، فبرز الغى ناشراً للواء، و بسط سلطانه على الأرجاء، و ظهر الضلال على الهدى، و محق أعلام التقي، و طمس على الأفتدة و النهى، و تهلّل الشيطان بما رأى، و استضعف أهل التقوى و سخر بآية الله الكبرى. فوجفت القلوب و عاد الأبرار بذروة اليقين، فمن الله على الذين يرتقبون نصره و هم لأمره ينتظرون، أتى أمر الله و أشرقت الآفاق بنور ربّها و استبشر المؤمنون، داعى الله يدعو إلى الرشد و لا يتبع هداه إلاّ العالمون، ألم يأنّ للذين يتلون الكتاب أن يصدعوا بالحقّ و يعرضوا عن الضالين - سرّ منتظر، و يل لمن أدبر و اعتذر، ثم استكبر و كفر، و لقد شهد من ألقى السمع و أبصر، و سيأتيك الخبر، و السلام على من دان و تبع الأثر.

(آل محمد)

### ترجمة من القسم الإنجليزي

#### السلطان عبدالحميد الثانى و ولايات البلقان

إن من الأحاديث التقليدية ما يكون طبق طباع أصحابها، فإن ساكنى القسم الشمالى الغربى من ولايات البلقان يذكرون خرافة يتعلق ظاهرها بأمر الخلق، إنما هى حقيقة مثال ترددهم فى أمور و عدم ثباتها على حال من الأحوال. قيل إنه لما أتمّ الله خلق البرية سرّ من عمل يديه فجمع إليه القبائل و الأمم

و أخبرهم أنه عازم على منح كل منهم ما يريد، فتقدّم إليه أهل البندقية أولاً و طلبوا أن يكون أسطولهم أقدر العمارات البحرية في العالم ففعل، و تمنى عليه أهل نابولي ضياء شمس مستمراً و أزهاراً عطرية، و طلب الإسبانيول لجنودهم قوة في الحرب و بسالة، و سأل الإنجليز صوفاً لنسج الأتواب، و رغب الأتراك إليه في السيادة، و الروس في ما كبر من مساحة الأرض، و شاء الألمان أن يكون نصيبهم من العلم قدر نصيب الشيطان غزارة... و كان عزوجل يمنح كلا من هاته الأمم متمناها إلى أن انتهى الدور إلى أهل البلقان فسألهم عما يتمنون عليه، قالوا: أمهلنا اللهم ريثما نتفق على أمر نتقدم به إليك ففعل ثم عادوهم ثانية بلسان رسول من لدنه فأجابوا قائلين: مُدِّنا اللهم بأجل طويل يتسنى لنا إبانة التخابر بشأن ما نطلب و هم إلى الآن يتشاورون.

إن من نظر إلى هذه الحكاية و تمعن بعين البصير الناقد في أمور أهل البلقان رأى أنهم مع ما دال عليهم من الزمان و شئونه لا يفقون عند أمر ولا يثبتون على حال إلا أنه بحمدالله قد ظهر في هذه السنين المتأخرة أنهم نظروا إلى شئونهم و هي لما بها و عرفوا كيف ماواتهم رغماً عما بين أهل البلغار و الصرب من الغيرة و ما ينجم عن أمور كريت من التوهومات التي تكدر صفاء سياسة اليونان فقد كان رجال السرب قبل المؤتمر البرليني ينظرون إلى الأتراك حاسبين أنهم هم أعداؤهم الألداء و كان أهل الجبل الأسود لا يذكرون المسلم إلا و في صدرهم نار تتأجج غيظاً و حنقاً و كان البلغاريون ينظرون إليهم نظرة تشف عما يخالجهم من الضغينة و الحقد، أما الآن فقد تعيّر كل ذلك عندما تذكر أهل الصرب أن قد مرت عليهم خمسة قرون متوالية و هم تحت ولاية الأتراك و لم يروا في بحر تلك المدة ما يمس معتقدتهم أو مذهبهم أو حريتهم المدنية أو شيئاً من أشياءهم، و قد ثبت لهم بالاختبار أن التركي إنما هو محب للوطن عفيف الذيل مستقيم المشرب حافظ للعهد و قد كانوا ينظرون إليه أيام توليه عليهم كعدو عاد، أما الآن فقد شاهدوا فيه جاراً و دوداً و صديقاً مخلصاً و قد عرفوا تمام المعرفة أن بقاء حريتهم موقوف على بقاء سلطان الأتراك في الأستانة فإذا فُقد هذا هلكت تلك، و هذا القول يعم كل الأقسام البلقانية غير محصور في واحد منها و يثبت ذلك ما يجيء في الجرائد الصربية من تحبيها إلى الأتراك و تشبيها بأيامهم الغابرة، و إذا نظرنا إلى الجبل الأسود أيام كان أهله تحت الرعاية العثمانية رأينا هم إذ ذاك يتعوذون بالله من الأتراك و يرجمونهم بكل عيب و مظنة، فبعد إبرام المؤتمر البرليني بمدة توجه أمير الجبل الأسود نقيطا إلى زيارة الأستانة محيياً جنود الأتراك على بسالتهم شاكراً من همّة و دراية جلاله السلطان حتى إنه تطرق إلى عرض رئاسة التحالف البلقاني على جلالته عندما يحين وقت الإذن بانعقاد هذا التحالف. فهلا في ذلك دليل على تقدير هذا الأمير سلامة طوية الأتراك حق قدرها. و من تطلع إلى بلغاريا رأى أن روسيا قد بذلت ما في الوسع لتشق هذه الولاية و الروملى عن حماية تركيا فبعد أن تسنى لها ذلك



حسبت أن عملها هذا يوجب لها حق السيادة على بلغاريا. ولأمر عريق في الغرابة أن نرى قوماً سمعوا في تخليص قوم من يد عدوهم كما زعموا فنزعوا ثمة إلى استرقاق ذلك القوم و جعله تحت نير مشيئتهم ولهذا السبب نرى بلغاريا مجده في تخليص حريتها من مخالبا الروس.

إنما إذا رأينا بلغاريا حتى الآن لا تزال في استقلالها عن روسيا فليس هذا بنتاج عن مدافعة التحالف الثلاثي أو إنجلترا عنها بل هو ناتج عن دراية و هممة السلطان عبدالحميد الثاني الناظر بعين الرأفة و العدل إلى هؤلاء القوم و قد علم أهل البلقان قاطبة أن في دوام عرشه و سلطانه دوام حريتهم و هو الناظر إلى تأييد استقلالهم و تثبيت راحتهم و ما نسب إليه و إلى رجاله من الظلم و الاعتساف إنما كان اختلاقاً و تزويراً إذ قد تأكد بعد الاختيار الآن أن غاية تعميم السلام و توطيد الحرية في ولايات البلقان. أما الآن وقد باشرت ولايات البلقان تأليف تحالفها و أخذت تخوض في جمع شتيتها و ضم قواتها إلى بعضها فقد مد هذا السلطان إليها يد العون و المساعدة و غاية مراده و جل سياسته مبنى على تحرير البلقان ولو كره المخالفون، و المستقبل يشف عما يطويه الحاضر بعون الله و من حسب أن عدم مجاهرة تركيا الآن في استهجان أعمال روسيا برهان على تهاونها عن البلقان كان و حرمة الحق جاهلا ما يحف بتركيا من المصاعب، و غير عالم أن التحالف الثلاثي مع ما هو عليه من القوة لا يجسر على مفاتحة روسيا بهذا الشأن إلا بما يشف عن تساؤل محض دون تهويل و ترهيب.

«عن القسم الإنجليزي بتصرف، بقلم شادوميل مجاكوفتش».

## أرمينيا و عاصمتها الروحيتان

### (بقلم الفاضل العالم المستر ثيودور بينت)

الأرمن قوم تقادم عليهم العهد و دالت بهم الأيام فألجئوا إلى الترحال في طلب الكسب فأصبحوا و في كل أرض منهم نفر. أما بلادهم فلكثرة ما انتابها من التقلب و ما أصابها من شقاق أيام تملك ملوك بيزنطية و سلاطين تركيا و غيرهم عليها لم يعد في حيز الجغرافي إمكان وضع حد لها و جليل الأرمن الآن بلدان يدعى كل واحد منها بالأولية على الآخر في حقوق الدينية، و إن بطاركنه متسلسون توأم من الأرمن الأول منذ سالف أيامهم. و هذان البلدان هما صيص في تركيا و كانت قديماً عاصمة أرمينيا الصغرى القائمة شمال شرقي سهل سلوقيا، حيث أقام ملوك الدولة الروبينية إلى أواخر القرن عشر، مقربة من آنى إحدى مقاطعات روسيا، و بين بطيركي هذين المحليين نفار و شقاق كل منها يدعى بالأولية و الأصالة و يرجم بالحرمان و اللعنات و قد زار هذين المكانين أحد السياح الإنجليزي و ذكر مسهباً و ما رآه في القسم الإنجليزي من هذه المجلة، نأتى على خلاصته إفادة!

قال: كانت زيارة صيص من قبل محفوظه بالمخاطر من جراء ملاقاء قاطعي الطرق العائنين بتلك الديار أما الآن و قد قطع دابرهم فلم يعد وجه الزائر غير صدمات المناخ فيمكن معالجه ذلك بالذهاب إليها و هو أعدل الفصول هواء. أما صيص الحاليه فهى بقيه مدينة كانت فيما مر من الأيام ذات ثروة بهاء لم يبق منها غير آثار ماثوره، و هناك القلعة المدعوه قلعة الحية المعروفة بلغة البلاد «يلاد قاطع» و فيها يمر نهر جيحون و نهر آموس و غيرهما، أما ملوك تلك الرقعة فينتسبون إلى رويين، و كان سبب تملكه مساعدته الصليين على المرور إلى أنطاكية فى طريق هى أقرب ممّا لوساروا فى غيرها و نودى بخلفه لاون ملكاً بأمر البابا و الإمبراطور و مرّ على هذه العائلة ثلاثة قرون و هى تطلب إلى ملك أوروبا المساعدة و فى الوقت نفسه تمدّ كثيرين بالقلاع و الأماكن الحصينة، و فى عام ١٢١٥ بنى الملك لاون شارعاً فى طوسوس و أقام كنيسة و حمامان و فرناً و غرس بستاناً و جعل كل ذلك وقفاً على مدينة جنوى، الا بانقضاء الوقائع الصليبية تززع ركن ملوك أرمينيا و تهدم و كان آخر من ملك عليهم لاون السابع هجر مملكته و ذهب إلى فرنسا و بقى فيها إلى أن مات فى باريس و له هناك قبر تحج إليه أرمن تلك المدينة فى كل عام.

و عادات القوم فى صيص لاتزال تشف عن بساطة الأوّل ملبساً و مسلکاً و لهم فى كل أسبوع يوم سوق تزاحم الأقدام فيه للبيع و الشراء و لم يبق لديهم من لغتهم لاستغراقهم فى الجهالة غير شكل حروفها أما ألفاظها فتركيّة و لهم أسماء يشتمونها غريبة فى معناها فمنها: «توفنكيان» و معناه ابن البندقية: «و شيطانيان» أى ابن الشيطان: «وذنانيان» أى ابن السماء و قس على ذلك. من أما بطيريك هذا المكان فمقامه فى مرعش و قلمًا تراه رعيتّه إلّا عند تجواله فى جمع الدارهم ناقلا معه ذخيرة يزعم أنّها تحوى ذراع القديس جريجوريوس المنورّ و لهذا السبب يلقب هذا البطيريك بحافظ الذراع المقدسة. و الكنيسة هناك مزينة بالصدرو والرسوم القديمة و الأجرّ الأخضر و فيها كرسي البطيريك موشحة بالذهب يقوم فيها عند سيامة الأساقفة، و فى هذه الكنيسة خزانة فيها كأس فضية مذهبة فيها زيت الميرون و يزور هذه الكأس كثيرون من الأرمن و كلّ فحّ أجل مضروب إذا تغطس حينئذ ذراع القديس فى الزيت و تداف فيه و ترنم التسابيح و ترش الزهور فيسخن الريت و يجوش فى الكأس على حسب زعمهم، اما رفع انعطاء عن الكاس فيكون بأن يعرض على الحضور حسب زعمهم، أما رفع الغطاء عن الكأس فيكون بأن يعرض على الحضور بالمزايدة فأبيهم دفع أكثر نقوداً كان له الحق بذلك بعد تذييع الزيت نقطاً لمن يريد، فيريح اموراً عزيزة. و فى جانب الكنيسة متحف و هو البطيريك فهناك كتب مصفحة بالفضة و ذخائر و كئوس فضية عديدة عددها و إلى جانب الكنيسة غرفة يقيم المعدّون للدخول بدرجة الرهبانية مدّة أربعين يوماً منقطعين عن مرأى العالم و الطعام على زعم من قال. و قد أشاد البطيريك

هناك مدرسة يتردد إليها الطلبة مجاناً منعم العمل. و الاكليروس عندهم قسمان: القسم الأوّل و هو الأعلى موقوف على التبتّل، و الآخر منه خوارنة القرى مطلق لهم أمر الزواج فيكسبون معاشهم بالصلوات عن نفس الموتى و تبريك البيوت و إخراج الشياطين و دفع الحشرات مستعملين ما عنّ لهم من الخزعبلات في طلب الرزق.

قال صاحب الرسالة دُعيت يوماً عاداتهم في طرق الخطبة و هي لديهم كثيرة الأهمية؛ إذ يجتمع المدعوون في بيت الشاب على ليلتين متواليتين و يأخذون يتساءلون عن سبب استدعائهم متجاهلين و يقام في الوسط كرسي معدّ للخطيبة إلى أن تقدم في الليلة الثالثة فيقدم لها راغبها هدية هي عربون عقد الإنفاق، و من عوائدهم في الجبال في الأعراس أن يذهب العروس ورجاله و المشاعل في أيديهم إلى بيت العروسة لإحضارها، في عودتهم يقف اثنان ذكر و أنثى عن جانبي العروسين مدعين أنهما هما العروسان مقلدين حركات الأصيليين، و من عاداتهم قبل عقد الزواج أن يصعدوا بالعروس إلى السطح و يعروه من أتوابه و يغسلوه على مرأى من كل عين و لا يبالون بالخجل من هذا الامر إذ كثيراً ما تشاهد النساء عُراه يغتسلن في الأنهار و المارة ينظرون إلهين. أمّا المرأة فلا يسوغ لها مجالسة الناس و محادثتهم إلى أن تنقضى السنة على زمن اقترانها فيسوغ لها بعدئذ بعلمها حلّ عقده لسانها. و مساكنهم صغيرة قذرة و لمّا كان الحرّ و لذباب من أشدّ عذاباتهم فيلجأون إلى النوم في أيّام الصيف في خيم بينونها طابقين، الطابق الأعلى للرجل و امرأته و بنيه و لأسفل لدوابّه و مواشيه، أما أيّام البطالة عندهم فكثيرة لكثرة القديسين و أعيادهم، و ممّا يخلق بالذكر من عاداتهم أيضاً أنّهم في عيد الفصح يقيمون الصلاة و يخضعون لتمثال من الشمع شكله شكل المسيح مصلوباً.

و هم طبعاً قسمان أحذقهم و أذكاهم رجال الجبال، و لا تزال الحرّية نموذجهم و غايتهم، أما قاطنو القرى فهم في غاية من الذلّ و نفاذ الهمة لمّا تولاهم من قسوة الذين تملكوهم تباعاً غير أنّهم أجمع قادرون على الاتجار و الفنن في ضروب المكسب إذا توفرت لديهم الوسائل فمنهم قوم في الأستانة و غير محلات كلهم سائرون في طريق النجاح و التقدّم. و لوعرة مكانهم و قلة المكسب فيه تهيج بعض أشقيائهم عواطف السلب و النهب و قد نشأ بينهم كثيرون من قاطعي الطرق و أشهرهم برييك انضم إليه عدد من الأهلين سولت لهم أنفسهم الخروج عن طاعة الدولة العثمانية إلاّ أنه لم يطل الأمر حتّى حدث ما وّفق بين رئيس عصاباتهم و حاكم تلك البلاد بعد مناوشات إلى أن طوت الأيّام قوتهم و اقتدارهم.

أمّا اتشمارزين فبلد قاطنوها قوم محبون إلى إمبراطور روسيا يرتعون في ظلّ حمايته و التمدن بينهم ناشر أطنابه خلعوا عنهم الاسترقاق و انضموا في سلك الحرّية و المساواة إلاّ أنّه لا تزال لديهم من الاعتقادات القديمة و التقاليد ما لا يحموه كرور الأيّام و توالي السنين، ففي بلده وقف فلک نوح بعد

الطوفانُ هو ينتسبون إلى أحد حفداء يافث بن نوح، قالوا أنه كان زايد في بناء برج بابل و يدعون أن النصرانية أول ما بُشِّر بها في أرمينيا و قد ذكر موسى الخوريني أحد مؤرخيهم تفصيل الكتاب الذي أرسله الملك الأبجر إلى المسيح و جوابه عليه و قدم أرمينيا تداوس الرسول و شفى الملك المذكور من برصه و تبعه برتلمائوس و يهوذا الرسولان ببشران فيها إلى أن قضيا نحبهما. أما جريجوريوس المنور فهو ذو شأن خطير لديهم فقد خطوا على جداران كنائسهم قصة حياته و الحوادث التي جرت له. قيل إنه سليل أسرة كريمة تركها و هرب إلى كبد و كية ثم عاد إلى بلاده مبشراً عند ما رأى توغل الأهلين في عبادة الأوثان فقبض عليه ابن عمه وهو الملك جينئذ وطرحه في العذابات الهائلة فلجأ إلى جبّ في أسفل جبل آراراط و قامت بخدمته هناك امرأة عجوز ثمّ النقلب ابن عم هذا القديس و رجال حاشيته خنازير بريّة بإرادة الرّب لنظرهم خبتاً إلى ابنتين جميلتين، إلاّ أن القديس تضرّع إلى الله من أجلهم فعادوا أناساً يتكلمون أقام تذكراً لهذا الحادث صوم خمسة أيام حفظه الأرمن حتى اليوم شديد الحفظ، و قيل إن هذا القديس رأى الروح القدس مرة متهافتاً من السماء فبنيت كنيسة في المكان الذي رآه فيه. و في أرمينا قرية تدعى مرندة قيل إنها سُميت باسم امرأة نوح المقبورة فيها و هي قرية كثيرة المياه ينبت فيها العناب و يكثر ثمره.

ووراء نهر الأراكسيس مدينة تدعى نشطوان - أي مدينة نوح - زعموا أن نوحاً بناها و سكنها قبل الطوفان و بعده و هي في مركز من الأرض جميل غزير المياه حسن التربة كثير الأشجار، يقول الأرمن إن هناك جنة عدن، و لمّا توفى نوح رحمة الله عليه قبر فيها و هناك قبره (و له آخر في سوريا في قرية تدعى الكرك جنب زحلة) و هو على شكل غرفة مقببة مرتفعة على عمود واحد يدعمها من وسطها أمام هذا العمود مذبح يحرق الزوار و البخور عليه و هناك كثير من المدافن مكتوب و مرسوم على كل منهم حرفة و اسم الشخص المدفون فيها و في تلك الناحية مغائر كثيرة كانت مأوى الأرمن في أيام مذلتهم، أما الآن و قد أثروا فنبو الدور و هجروا تلك المغائر فعدت مقطناً الفقراء الأعجم.

أما جبال آراراط فهي خير ما توجه إليه البصائر ثبتت في الأرض أوتاداً و عممها الثلج و من حولها يشاهد شتيت بقايا المدن و آثار الديار و هي قائمة بين روسيا و تركيا و العجم، و لسان الكل قائل برسو سفينة نوح عليها بعد الطوفان و على مقربة منها مدينة تدعى أريوان كرومها كثيرة. قيل إن نوحاً أكل من عنبها و أكثر فسكراً! أما هذه المدينة فهي مجتمع الأضداد ترى فيها المآذن و الجوامع و الكنائس و لا أبنية القديمة الرثة و الحديثة الحسنة، كل ذلك دلالة على خمولها الأوّل و نهوضها من مذلة الفقر بعد أن انتقلت من أيدي الفرس إلى أيدي الروس فأصبح أهلها يضارعون أهل أوروبا في مبادئهم و عوائدهم و

مما يشاهد هناك قلاع الفرس أيام عظمتهم و هناك صخر شاهق كان المجرمون يُطرحون من أعلاه إلى هاوية عمقها نيف و مائه قدم.

و من أريون إلى مسكن البطريك مسافة اثني عشر ميلا، و هناك كنيسة شفيعها القديس و بسيما الشهيد يتألب إليها كثير من الراغبين في الانخراط في سلك الرهبانية يقضون مدة أربعين يوماً صائمين على حسب ما شاهدنا في صيص تتلى عليهم التعاليم اللازمة توطئة لفحص يؤدونه قبل قبولهم في الدرجة الكهنوتية، إماما اتشميزين نفسها فهي مجمع ثروة الأرمن و قوتهم و فيها متحف يحوى كنوزهم من كتب و ذخائر دالة على سالف أيامهم و مجدهم و في الدير مدرسة زاهرة جمعت كل ما تتطلبه ندوات العلم من كتب و غيرها و في منتصف الدير كنيسة القديسة مريم مبنية في النقطة التي رأى فيها جريجوريوس الروح القدس منسكبا عليه و إلى جانب هذه الكنيسة بقية بناء متهدم قيل إنه الكنيسة التي بناها الملك يتريداتس ابن عم جريجوريوس بعد خلعه جسم الخنزير و عودته إنسانا؛ وقبة الكنيسة منقسمة إلى اثني عشر قسما على كل منها صورة رسول من رسل المسيح أما داخل الكنيسة فمزين بالنقوش و الثقب الذي نزل منه الروح القدس مغطى بلوح حجري و إلى جنب الكنيسة غرفتان فيهما الذخائر و التحف مجموعة من عهد الملوك الأرمن الأولين، و مما يخلق بالذكر من هذا الذخائر قطعة حديد قيل إنها بقية من فلک نوح أعطاها أحد الملائكة إلى القديس يعقوب النصيبى الذى عالج العصور إلى جبل آراراط مدة ثلاث سنوات متوالية فلم يتكمن منه فأعطاه الملاك هذه القطعة تذكارا و لا يزال بطريك تلك الناحية و بطانية يصدقون بأنه منذ نزل نوح من جبل آراراط لم يصعد إلى قمته إنسان، و ما جاء صعود بعض السياح إلى قمته فهو عند هم محض اختلاق. و فى هذا الدير محفوظة ذراع تداوس الرسول و ذراع القديس جريجوريوس الأخرى لأن الواحدة فى صيص أما رأسه فهو فى إيطاليا و بقية جسمه مدفونة فى أعلى الجبال. و هنا أيضا الحربة التي طعنت بها جنب المسيح و هو على الصليب يطاف بها و ببقية حديدة الفلك فيما لو أصاب المدينة مرض وبائى.

و هناك جزيرة لا تبعد كثيرا فيها ثلاثة أديار يرسل إليها الرهبان ليظهروا من خطاياهم منقطعين عن كل آنسة، ولا يسمح لغير صيادى السمك بدخول تلك الجزيرة كأن الحياة لم تكن إلا لأن الإنسان قادر على الخطأ فياللتيه.

و قد نظر قيصر روسيا إلى بطريك تلك الناحية بعين الرضى فأهداه من الرتب أنفسها و هو عنده فى مكانة عليا و مركز رفيع.

## الرسالات

(بقلم الوجيه الفاضل المستر هارولد فريدرى)

و أريد بالرسالات تلك الشركات التي وقفت نفسها على الضرب في أنحاء الأرض و التجوال في فيافيها داعية إلى الدين الذي تنتمي إليه منادية بالتمدن و العمران باذلة النفس و النفيس في سبيل تهذيب و تنقيف من لا يزالون حتى الآن في ظلال التوحش و قيد الضلال، و نعم الغاية هي.

هذه هي المبادئ التي عليها نشأت هذه الرسالات و الغاية التي لأجلها تألفت و إلا لما مدت يد المساعدة عضدها و تعزيزها و لما انتصرت لها الحكومات مدافعة عنها حيثما اقتضت الحال و دعا الأمر إلى الدفاع عنها، و ما من منكر على تلك الرسالات في حين نشأتها ما جاءت به من الخير العميم و الفائدة الجزيلة، ولا غرو فقد كان مبدؤها إذ ذاك الحب الإنساني لا أكثر، أما الآن و قد أصبحت ميداناً تتلاعب فيه عواصف الأهواء و الغايات و واسطة لبث الأميال السياسية، فقد فسدت المبادئ الصحيحة و انقلبت تلك الحسنات سيئات و بعد أن كان سلاح «المبشر» رقة لسانه و سلامة طويته يتوكأ على عصا الحكمة مهتدياً بمصباح التقوى و الحب غداً الآن و الخنجر رفيقه و انقلب عذوبة لسانه جفوة و طعناً على مبادئ غيره تقوده عصا الشقاق و الجهالة، ديدنه الدعاء إلى التحيزات السياسية و الانقسامات الدولية باثا الحقدو الضغينة، ولا عجب و الحالة هذه إذا انقلبت المنفعة العامة إلى منافع شخصية لوقوع تلك الرسالات في أيدي من هم أحق بأن يدعوا إلى التمدن من أن يدعوا إليه لأن كل مبشر يدعو سامعيه إلى مشاطرة مبادئه و قتل من لا يواطئه عليها و الانضمام إلى طاعة دولته و حمايته، فالكاثوليكي يدعو البربري إلى الخضوع إلى كرسي رومية فاذقاً بحق البروتستانتى حاكماً عليه بنار جهنم و البروتستانتى يوسع ذاك سباً و شتيمة ناسباً إليه عبادة الأوثان و الخرافات التقليدية و ما شاكل من ضروب الامتهان و الاحتقار، و بعد أن كان الاثنان قد خرجا و نصب أعينهما الدعاء إلى التمدن و الدين باتا و جل ما يفعلان التشتام و التلاكم مظهرين ما انطوى عليه لبا هما من نار الحقد لدى قوم كان من الواجب استلفاتهم إلى ما هي حقيقة قواعد النصرانية و تمدن أوروبا.

هاقد توالى الرسائل البرقية و الأنباء تباعاً بأو غندة في إفريقيا تشير إلى مواقع هائلة بين الكاثوليك و البروتستانت، هناك انجلت عن قتل كثيرين من الفريقين فهذا و عمر الحق الطريق المؤدى إلى التمدن و السبيل الموصل إليه، فماذا عسى يُرتأى في حوادث مثل هذه كان للقوات العسكرية و الأهلين فيها يد عاملة؟ و ماذا يكون يأتري رأى أولئك البرابرة أنفسهم في رجال اتندبوا إلى الهداية فكانوا نموذجاً للضلال؟ بل ماذا عسى يظن في قول الأسقف تكرر البروتستانتى عندما رجع من أوغندة في العام الماضى قصد جمع الاكتتابات المالية و القوات لطرد الكاثوليك من تلك النطقة منادياً بوجوب إخراجهم من تلك البلاد عنوة و قسراً؟

علم الله إذا كانت هذه هي نتيجة المعارف التي وصل إليها رجال القرن التاسع عشر فيا حبذا القرون السالفة الموسومة بالتوحش و ما أحلى تذكارات حوادثها و ما أحوجنا إلى رُسل يدعوننا إلى صدق السبيل، و يقولون لذاك الأسقف الخطير إن النصرانية و التمدن في غنى عن مثل مبادئه و عن رجال مثله دعاء إلى الهدى لا و حرمة الحق ليست هذه هي الغاية التي تسعى وراءها دول أوروبا لأنهن في مثل هذه الحال بدلا من إقامة حدود الله يبثن روح الشقاق و القلق و من الغريب أنهن كلهن مظاهرات فيروا ما أبطن و لولا ذلك لما جرت هذه الحوادث التي تكدر كأس الراحة و تعوث بمبادئ العمران. و بينما نرى الحكومة البريطانية آخذة العدل و التمدن و المساواة ديدناً لها في مستعمراتها كالهند و رأس الرجاء الصالح و مصر حتى أصبحت نموذجاً يُقتدى به و مثالا يجري عليه، يظهر أن ممثليها في قلب إفريقيا يعمدون إلى الجفوة و القسوة و معاذ الله أن تكون أعمالهم هذه مبنية على إدارات ذوى الأمر و النهي فإنهم أرفع من أن يتنازلوا إلى مثل هذه المستهجنات و لنا في الأماكن التي إليها إدارتهم أكبر برهان على مراعاتهم جانب العدل و بذلهم الوسع في توطيد الأمن مثبطين للأهلين الراحة و السلام و حينما خفق علمهم بشرّ بالطمأنينة و استتباب الراحة.

و لا بد أن ما جرى في أو غندة يكون ناتجاً عن مآرب شخصيّة لا علاقة لها بالدولة لأن من العار عليهن معاملّة البرابرة و المتوحشين بالقسوة و إثارة نار الحرب و القتال بينهم، كل ذلك في سبيل التمدن المزعوم إذ التمدن و النصرانية في غنى عن مثل هذا الإصلاح القائم بحدّ السيف و إهراق الدماء.

### النبلاء في الهند

كتب رجا الهند رسالة مؤداها البحث في الحال التي صار إليها نبلاء الهند من ضيق ذات اليد تلقاء المصاريف الفادحة التي يقتضى على كل منهم صرفها في سبيل خدمه و حشمه و ليس له سوى غلة أرضه يصرف من نتاجها و بعد أن كانت أحياءهم زاهرة بهم زاهية، أصبح قسم منها ملكاً لأرباب المصارف و المرابين و قسم آخر باق مثقلا بالدين رهينة أمر الدائن، كل ذلك نتيجة الجهل لأن هؤلاء النبلاء أميون تناهى إليهم التقليد الأبوى في أن العلم إنما هو غاية يسعى و من ورائها ذو و الفاقة و الحاجة و من كانوا أدنى منهم منزلة، ولا يزال أرباب الدواوين و ساسة الأحكام طمعاً بكسب المال و حرصاً على مراكزهم يهمسون في آذانهم أحاديث التيه و يبثون في قلوبهم نفثات الخيلاء و عنفوان الكبرياء قائلين لهم إن العلم يحط من قدرهم و يقلل من منزلتهم إلا أن هذه الأراجيف باتت ضعيفة القوة لديهم عندما رأوا رأي العين أن في جهلهم يزداد أمرهم فساداً فأقاموا للعلم دوراً يتردد إليها أبناؤهم. و لما كان صبيانهم لا يزالون قاصرين عن القيام بمهام الإدارة و مقتضيات الأحكام و الدين قد أهلك أراضيهم و استنزف ثروتهم ار تأى الرجا إصلاحاً للحال و تلافياً للخطب عرض بعض شرائع لو اتبعت

أتت بما يصلح شيئاً من الأمر فقال بوجوب منع بيع أى عقار من عقارهم لوفاء دين صاحبه و عدم السماح برهنه على مال ثم إذا شاء أحد المالكين المديونين فيما لو كان غير قادر على إدارة عقاره أنه يكل إلى الحكومة فى أمره و وفاء دينه فعلى الحكومة أن تنتظر فى إجراء كل ما يؤول إلى مساعدة ذاك المالك ثم تخطى إلى الكلام عن الطرق التى تدعو إلى استنزاف مال النبلاء قال: بينما المالك الإنجليزى مثلاً يستدين المال على ملكه ليحترث أرضه و يحسن حالها نرى الهنذى يستدين المال على أرضه ليقوم بمصاريف عرس بناته و دفن موتاه و إقائه الكهنه البرهيمين و مجازاة بنات الهوى الراقصات و مجازاة ذوى الخز عبلات و الملاعب و هلم جراً، فإذا أحجم عن البذخ و الإسراف قال له مدير و أعماله و أرباب ديوانه إنه من العار التوقف عن بذل المال فى سبيل الرفاهية إذ على هذه الأمور وحدها يتوقف فخره و مجده.

### أهل مشونة

هم قوم لا يزال التوحش الإفريقى متسلطاً عليهم لتباعدهم عن عالم التمدن و رجالهم و نساؤهم كثير و التيه مولعون بالتنزين بما لديهم من أدوات الزينة و التأئق. قيل إن الرجل إذا خرج إلى زيارة بذل الجهد فى سبيل التحسن فيأخذ فى فرك بدنه بنوع من الثمر يدعى جوز السعدان فلا يدع رقعة من بدنه إلا ويدلكها به و كثيراً ما يستعين بجاره على الأطراف التى لا تصل إليها يده حتى يصبح براقاً لامعاً، و إذا أصاب قطعة من التنك ضمّ أطرافها إلى بعضها و رققها بالتطريق و علقها بجديلة شعره فتكون له من أفضل الحلى و أكثر ما يستعملون الخرز الأحمر لما بين الأحمر و سواد جلدهم من الملائمة. أما نساؤهم فشديدات الولع بالرقص و الخلاعة، و لكل قبيلة أو قرية طبل فى مكان تجتمع إليه النساء فيأخذون بالدقّ و الرقص و فى اليد الواحدة ضرب من الفأس يهزّنه و يترنمن بالقصائد الحماسية ضاربات بطونهن و أتداؤهن باليد الأخرى طبقاً لبعض النغم و هنّ فى كروفرّ و إقبال و إدبار إلى أن يغمى على واحدة منهم تبعاً فيقفن عن الرقص حالئذ.

### الزواج فى بگونلند

بگونلند مكان فى إفريقيا قال أحد السائحين إليه: إذا أراد شاب التنزوج من بنت ذهب إلى بيت أبيها و أخذ من الثيران ما يظنه كافياً لسداد ثمن العروسة، و كثيراً ما يضطر إلى إبقاء ثور أو ثورين على مقربة من المكان لأنّ الأب غالباً طمعاً بالكسب يطلب قيمة ما صرفه على ابنته فى صباها كما و أن الأم تطالب بحق الأمومية، أما العروس فلا يقدر على بيع امراته كما اشتراها بل هى متاع لا يتعامل به، فإذا وقع طلاق رجع إلى العريس قيمة ما دفع مهراً أما الأولاد فيكونون حصّة أبوى الأم فإذا أراد أبوهم تملكهم و جب عليه مشتراهم.



## حسن الرعاية

إن في بلد بامنوطو شيخاً هو كبير قبيلته يحكم في الأهلين و لا مردّ لأحكامه يدعو عموم القبيلة في كل يوم أحد إلى استماع الصلاة، و هو يقوم بالاحتفال بها منتصباً بين شجرة العدل و قبة السماء، و قد أقام الرقباء و الأرصاد يأتون بأسماء من لم يحضروا الصلاة فيقتص من المجرمين. و حدث مرة أنه قاصص فرقة من عسكره تبلغ المائتين عدا لهذه الذلة، و كان قصاصهم أن يحرقوا الأرض للمصلحة العامة فلبوا غير مستنكفين. و هو في كل يوم يركب فرسه و يتجول في الحقول زائراً الفعلة و متفقدا الأهراء ناظراً في كل شيء متحّباً إلى الجميع حاثاً كل فرد من أفراد رعيته على الجدّ و العمل كأنه الأب الشفوق على بنيه.

## عرس الشياطين و قصر الجنّ

إن في الهند قوماً يدعون بالدرديين كثيرى الخرافات و العقائد، يروون عن الشياطين قصصاً أقلها كاف لأن يظهر إلى أي حدّ تناهى البشر في التقاليد الوهيمية، أما الشيطان فلكى يكون مخيفاً و جب أن تكون هيئته من أقبح ما يتصور للإنسان، يزعمون أنه ذو عين واحدة مركزها في متوسط جبينه و هو عدو ابن الإنسان، روى عن أحد هؤلاء الدرديين - و من شاء صدّق - أنه كان يصطاد في البرية فاشتد عليه الحر و نفذ منه الزاد فأصبح جائعاً عطشان يتجول على غير هدى فأخذ يتطلع إلى كل النواحي ليرى شجرة يأكل ثمرها أو عشبة يمضغها أو مجرى ماء يروى أوامه، حتى أعياه البحث و أمسى عليه المساء فعالج النوم فأبّت عيناه إلا الأرق، فشخص بباصريته إلى الأفق و إذا بنار مشبوبة ففرح لها قبله و اطمأن بها خاطره فأطلق ساقبه للريح في طلبها حتى قاربها فإذا هو يسمع غناء و غوغاء و من حول النار أشباح قيام و قعود رواقص روافل فانخلع قلبه خوفاً و اضطربت فرائضه و هم على التقهقر و إذا بواحد من تلك الأشباح صوّب إليه أقدامه و كان ذاهباً في طلب الماء فلما قاربه سأله فيما إذا كان ابن إنسان فلم يسع الصياد إلا الإقرار فأمنه الشبح و أوعز إليه أن يلحق به ففعل، و لما أتمّ الشياطين فرحهم على وجه الأرض اقتلع أحدهم عشبة و إذا بثقب ظهر مكانها فأخذ كل من الشياطين يضم نفسه و يضم أطرافه إلى عضها و يتقيض و يتصغر إلى أن مرّوا جميعهم من ذاك الثقب فتقدّم حينئذ ذاك الشيطان إلى رفيقه الصياد و أوماً إليه أن يتبعه ففعل مكرها، و إذا هو قد دخل غرفة كبيرة مدّ السماط فيها و فاحت رائحة الأطمعة فأجلسه الشيطان في مكان لا يرى فيه و قدم له من الطعام ما كفاه و بينما هو يأكل بانّت لأعينه امرأة و هي أمّ العروسة - إذ كانت حفلة عرس لأحد الشياطين - و ابنتها متكئة على صدرها باكية على فراقها و انتقالها من حجرها إلى بيت زوجها، إلا أن الصياد لم يكن ليسمح له بالبقاء فأخذ الشيطان بيده و أعاده إلى وجه الأرض من نفس الثقب الذي دخل منه و كان أثناء خروجه تطلع إلى ما حواليه فوجد

أنّ جبته التي يلبسها في بيته و صحون مائدة و أدوات طعامه و كثيراً من مقتنيات جيرانه قد أعدت لمهام تلك الحفلة فانخلع قلبه حزناً على فقدان أثاث بيته و عندما قارب باب الثقب أعطاه الشيطان ثلاثة أرغفة زاداً للطريق فأكل اثنين منها و عندما وصل بيته قصص على أبيه حكايته و أخذت أمه الرغيف الثالث و أودعته في هري المؤونة تبركاً به لأن في زعم هؤلاء الجماعة أن الشياطين لا يؤذون أحداً ما لم يعاملهم بسوء، و تفقد الصياد أدوات بيته و سأل جيرانه عما إذا كانوا فقدوا شيئاً من أثاثهم فإذا كل شيء في مكانه و على ما ترك عليه.

و على مقربة من مقطن الدرديين جبل شاهق يقولون إن على قمته قصرأ من البلور تأوى إليه الجن لا يجسر أحد على اقترابه، زعموا أن صياداً سولت له نفسه الذهاب إلى ذاك القصر ليرى ما فيه، فأخذ يصعد الجبل درجة درجة ولا مانع يصدّه حتى وصل القصر فرأى باباً فرسه و دخل، إذا هو في غرفة فسيحة فيحاء من البلور تطلّع من خلالها فرفع له بستان فسيح فيه شجرة واحدة أغصانها من اللؤلؤ و أوراقها من المرجان فخالجه شيطان الطمع أن يملأ جرابه منها فبعد أن ملأه تأهب للخروج و إذا بطائفة من الأفاعى انسابت في أثره فارتعد خوفاً و أخذ يرميها بالآلىء ليردها عنه و صار كلما رمى لؤلؤة التقطتها أفعى و سار بها إلى أن فرغ جرابه و بقيت أفعى تطارده و هو يجد السير من أمامها و لا لؤلؤة عنده حتى قارب بيته فرماها بالجراب و إذا بلؤلؤة فرّت منه فتناولتها الأفعى و رجعت إلى قصرها أما الصياد فمرض مرضاً ذهب بحياته لأن الجن لا تسمح لأحد بالوقوف على أسرارها.

و قيل إن جنية تعشقت صياداً فكانا يجتمعان في كل يوم يتطارحان الغرام و يتبائنان مكنونات الفؤاد، فلما كان فصل الصيف طلبت إليه أن ينكف عن زيارتها مدة سبعة أيام هي أيام يكثر حرها فإن خالف أمرها مات لا محالة، فأجاب مطيعاً إلا أنه في اليوم الرابع ثارت فيه نار الوجد و لم يكن لها مطيقاً فأخذ بندقيته و سار إلى البرية في طلب الصيد آملاً أن يرى موضوع حبه و قاطنة له، فلما تبطن البر رأى قطيعاً من الوحش و شاهد حبيته تحلب واحدة منها و تستلقى اللبن في قصعة من الفضة إلا أن الحلوبة أجفلت عندما رآته فرفست القصعة و اندلق اللبن فاستشاطت الجنية غيظاً و التفتت إلى ما وراءها لترى ما بدا و إذا بحبيبها أمامها فاستشاطت حنقاً و تميزت غيظاً و دعت عليه بالموت بعد أربعة أيام و هكذا كان. بلّ غيث الرحمة ترى قتيل الغرام.

[انگریزی خط کا ترجمہ]

اسلام پر حملہ بیجا

بخدمت سامی مدیر جریده ضیاء الخافقین

تو یوسف معنی را در چاہ بلا دیدی\*\*\* او را بشہنشاہی در مصر کجا دیدی  
مہربانم سلمہ

مجہی امید قوی ہی کہ آن مہربان براہ عنایت و کرام اپنی گران بہا جریدہ کی صفحات میں اس  
کمترین کی مضمون کوجو عنوان مذکورہ بالا پر مشتمل ہی - جکھہ عطا فرماکر - بندہ کو ممنون فرما  
وینگی۔

یون نظر آتہی کہ اکثر انگریزی سیاح جو ممالک مشرقیہ میں کچھہ دنون رھکر انگلستان واپس  
آتی ہین بسا اوقات اپنی سیر و سیاحت کانفع اٹھانا چاہتی ہین - جوکچہ اوپری اور سرسری نظر سی  
دیکھا بہالاہی - اوسکی کاہ کوکوہ بناکر - یہان انگلستان میں - جہان لوگ حقیقت حال سی ناواقف -  
او نہین کی لائی ہوئی خبرون پر بھوسا رکھتی ہین - معلم الملکوٹی کاڈنکا بجاتی ہین - خصوصاً  
جب اہل اسلام کی رسوم و رواج - عادات و خصائل طرز معاشرت و دیگر اندرونی حالات پر لکچر  
دیتی ہین تو پھر کیا پونھچنا ہی - جوکچہ جی میں آتا ہی اناپ شناپ ہانکدیتی ہین - اور جب  
اسلام کی بابت بیان کرتی ہین - تو صرف و ہم کی تراشی ہوئی ایرادات - اور دل سی کھزی ہوئی  
اعتراضات کی بھر مار کردیتی ہین - بہلا کوئی اون سی پونھچی کہ حضرت - آپ کتنی دنون -  
اورکس اسلامی خاندان میں قیام پذیر رہی - بہلا اپنی - قلی - نفر - اوراگوئی راہ بتانی والی کی  
سواکس کی اندرونی و بیرونی نشست و برخاست دیکھی؟ تو تمہین پھر کیا مجاز ہی کہ بدون دیکھی  
بہالی - آلم غلم - بکدو؟ بلبی - تیری افترا! کہ مسلمانون کاہیہ اعتقاد ہی کہ محمد کا جنازہ آسمان و  
زمنی کہ در میان معلق ہی اُلبلی تیرا بہتان! کہ مسلمانون کی اعتقاد میں یہہ مسئلہ داخل ہی کہ  
عورتن کو روح یعنی نفس ناطقہ ہی نہین! ایسی اژن چھو افواہون کاُبرا اثر انگلستان کی باشندون  
پریہہ ہوتا ہی کہ وہ اہل اسلام کو قابلِ ترحم - بلکہ لایقِ نفرین - اور تہذیب کی دربار میں سزاوار  
صفّ نعال سمجھتی ہین - اور ان لوگون اژائی ہوئی خبرون کوسند ٹھراکر - نا انصافانہ اہل اسلام کا  
خاکا اژاتی ہین - چنانچہ لارڈ بائیرن - با وجود اتنی سیرو و سیاحت کی - کہتا ہی مسلمان اگر ہین  
نہین بیوقوف تو کیون روح کی زن میں قائل نہین - عجیب! باین ریش و فش! اس قابلیت پریہہ  
جہالت زیبا نہین۔

تواب - ریورند - ای۔ جی۔ بیوان نی اسلام پر گریشیم کالج میں چار روز پی در پی ۹ - ۱۰ - ۱۱  
اور ۱۲ فبروری گذشتہ کو لکچر دیتی ہوئی - جو جو غلیطان فاحش کین - کوئی انوکھی بات نہین!  
اوسکی تفصیل محض طول لاطائل ہی - مگر اونکی چند اعتراضات پیش کرنا خالی از منفعت نہین۔

اعتراض اول - لونڈی - غلام بنانی کارواج جو عالم مین موجود ہی - اوسکی جوابد ہی فزان کی ذمی ہی.

کیا خوب! کانچ کی مکان مین رھکر دو سروں کو پتھر مارنا!

قرآن کی جوابدھی او سی قسم کی ہی جو تورات کی جوابدھی ہی - نہیں - نہیں - اسلام نی تواس وحشیانہ رواج کو - جو صدیوں سی ملک عرب اور اوسکی نواح مین بدرجہ کمال شائع تھا - اور اوسکا دفعۃً استیصال کرنا ممکن ہی نہ تھا - عاقلانہ طور سی بصیغۃً امر واجب الإذعان (کَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا) - یعنی او نہیں آزاد کردو جب تم او نہیں بھلی مانس اور اپنا کام آپ چلانی جیسا سمجھو - بیخ و بن سی برکنده کردیا - اس آیت مین جو شرط ہی وہ امر کی فرضیت کوکھٹا نہیں سکتی - جیساکہ (فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يُفْتِنَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا) - یعنی اسمین کچھہ حرج نہیں کہ تم چار رکعت کی عوض دوہی پز ہو - جب تمکو درّ ہو کہ کافر ستاوینگی - اب نماز قصر بدون خوف بھئی سفر مین روا ہی - مملوک کی سانہہ اچھار برتاؤ کرنا اسلام کابزا تاکیدی حکم ہی - اس سی بہتر کیا برتاؤ ہو سکتا ہی - «إخوانکم خولکم - جَعَلَهُمُ اللَّهُ تَحْتَ أَيْدِيكُمْ، فَمَنْ كَانَ أَخُوهُ تَحْتَ يَدَيْهِ فَلْيُطْعِمْهُ مِمَّا يَأْكُلُ وَ لِيَلْبَسْهُ مِمَّا يَلْبَسُ» (بخاری) تمھاری غلام تمھاری بھائی ہین - تقدیری امر سی تمھاری قبضی مین آگئی - ہر مالک کو اپنی غلام کی ساتھ بھائی کاسا برتاؤ چاہئی - اپنی کھانیسی اوسکو کھلاوی اور اپنی کیزوں سی اوسکی پھناوری - لونڈیوں کو بی بی بنانی کی ترغیب قرآن مین موجود ہی - فی زماننا - غلاموں کی خرید و فروخت اگر بلاد اسلام مین پائی جاوی تو اوسکا اسلام کاهی کو جوابدہ تھیرا - اندھا دھندہ کی دنون مین عیسائی لوگون بھی اسمین کوتاہی نہیں کی - مریکا مین تو ابھی توڑی مدت کی قبل تک اسکا وراج تھا.

(۲) مسلمان اپنی بی بی کو محض خوشی کیلئی بلا سبب و بدون وجہ وجیہ طلاق دیسکتا ہی - ریورند پادری کایہہ کھنا- اونکی لا علمی محض مسائل اسلامیۃً سی ظاہر کرتا ہی - ان ابغض الحلال عند الله الطلاق. یعنی خدا کوسی سی زیادہ ناپسندیدہ چیز- طلاق ہی مگر محض ضرورت کیلئی جائز رکھا گیا ہی - جنسی اسلام کی دنی کتابین دیکھین ہین اس مسئلی مین وہ بجای اعتراض کی تعریف و توصیف کئی بغیر نہیں رھسکتا- جسشس سید امیر ہائی کورٹ آف کلکتہ کی انگریزی تصانیف اسبار یمین نہایت عمدہ ہین - انگلستان مین بھی ابھی ابھی اسبار یمین اصلاح شروع ہوئی ہی - عورتوں کی حقوق اسلام مین جیسی ہین وہ شاید کوی دین مین نہیں.

(۳) اسلام ایک سی زیادہ عورتین کرنا جائز رکھتا ہی. پادری صاحب کایہہ اعتراض بھی کوتاہ فہمی پر مبنی ہی قرآن مین ہی (فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُعَدِّلُوا فَوَاحِدَةً) اگر تم انصاف سی او کو برابر نہرکھہ کو - تو

ایک ہی کرو - عدل حقیقی کاپایا جانا من قبیل مجال ہی - است بنا پر زیاه عورتون کاکرنا بھی نادرست ٹھہرا۔ علم اصول کا مسئلہ ہی کہ کنایہ صراحت سی زیادہ ابلغ ہی۔

(۴) مسلمان لوگ رمضان میں گودن کوکھاتی پیتی - مگررات کوتر طبق کی طبق صاف کرتی ہیں - اورایسی کاری بہ چمتی ہیں جیستی بھوکا بنگالی ٹوٹ پڑتا ہی۔

یہہ بھی اونکی خام خیالی ہی - مسلمانوں کی ہان ہر چیز میں اعتدال کابزا خیال ہی - بلکہ روزہ اسکا خود تبوت ہی کہ وہ شکم بندی نہیں - روزمرہ کی بول چال میں کھا جاتا ہی معدہ از طعام خالی دار تا درو نور معرفت بینی - رمضان المبارک ایسا مہینہ ہی کہ او سیمن تو لچی لپنگی تک تائب و نکوکار ہوجاتی ہیں چہ کہ پرهیزار لوگ - اونکا تو ایک ایک پل حسنات و عبادات و خیرات میں صرف ہو تا ہی - بلکہ احادیث سی بنت ہی کہ کھانی پنی سی پرهیز کرینکا نام روزہ نہیں ہی - بلکہ صوم کی معنی - ہر قسم کہ لغویات و سیئات سی اجتناب کرتا ہی۔

(۵) مسلمان کوگشراب صرف سی ہی باز رکھی گئی ہیں - مگر اونہیں باقی اور نشی شیر مادر ہیں۔

اس باریمین تو پادری صاحب نی چمکتی سورج ڈالنا چاہا۔ اور اونکی جہالت کی قلعی کھل گئی - کیا خمرکی معنی - ما خامر العقل (عقل کو ڈھانکنی والی) نہیں؟ - اور کیہ کل مسکر حرام کامستلہ ہر ہو بچہ تک کو معلوم نہیں؟

(۶) اسلام علوم و فنون کی ترقی کا سنگ راہ ہی - اور فلسفہ کوکفر تھراتا ہی۔ یہہ محض غلط ہی - کیا اطلبوا العلم و لو کان بالصین - مدرسی کی بچوں کو معلوم نہیں؟ - کیابوس ورتہہ اسمتہہ فی نہیں کھاتہ جن دنون یو ریین لوگ جہالت کی ظلمت اور تعصب کی دھند لکی میں پنہان ان دنون صرف عرب لوگ ہی پانسو برس تک عالم کور نور سی مشعل لیکر راہنمائی کرتہ رہی - وہ کونسا علم و فن ہی کہ جسکی خازن یا موجد و مربی مسلمان لوگ نہیں ہی۔

وہ تاری جو تھی شرق میں لمعہ افکن

پتہ تھا اونکی کرنون تا غرب روشن

نوشتون سی ہی جنکی اب تک مزین

کتب خانہ پیرس و روم و لندن

بزا غلغلہ جنکاتہا کشورون میں

وہ سووتی ہیں بغداد کی مقبرون میں

کیا اندلس سی اس نئی روشنی کی یو نہیں بھوئی جسنی تمام عالم کو آج چاندنا بنادیا! کیا قرطبہ -  
غرناطہ - بلنسیہ - شیبیلیہ سی پھلی موج اس آزادگی کہ نہیں نکلی کہ جنسی آج باغ گیتی کو  
ہرا کر دیا؟

المختصر - جس شخص کو علم عربی سی بھرہ نہیں - مسلمانوں کی ساتھ معاشرت کاموقع نہیں  
ملا۔ اور اونکی حالات سی کامل طور پر واقف نہیں - اوسکو ہوگڑ مناسب نہیں کہ اسلام کی بایت  
کچھہ رای دی - یا مسلمانوں کی وپر حرف گیری کری - مین آپکا تہ دل سی شکر یہ کرکی امید کرتا  
ہون کہ آپ اسکو درج جریدہ فرمانکر بندہ کو زیر بار منت کرینگی۔

آپکا نیازمند

سید عبدالحکیم الموسوی

### مراسلات ضیاء الخافقین

إن لائحة السير أقلن برنغ فی حالة مصر أتت بما يشف عن رضى الجمهور عنها فقد عربت و نشرت  
فی جريدة المقطم المصرية ثم و زُرعت فی شكل كراس أقبل كثيرون من الأهلين على قراءته فكان من  
ذلك دليل على أن المصريين يودون حقيقة الوقوف على ما هم عليه و إليه سائرون و لما يكن لديهم من  
الموارد غير الجرائد الوطنية يفزعون إلى أخبارها فكان السواد الأعظم منهم على غير هدى من أمورهم  
لايرون فی تلك الجرائد غير أخبار متناقضة و أكثرها ناهج منهج الاختلاق يأتي على نشر ما يلوح له  
من أنه طعن فی الإنجليز غير مبال صدق أم كذب، أضر بلادهم أم نفعها، كل ذلك حبا بغايات شخصية و  
منافع إفرادية و ربما كانوا هم المنتفعين بنوال بعض دريهمات ربمانا لوها ممن يطيب لهم اختلاق مثل  
هذه الأخبار، و بس من ضحى نفع بلاده فی سبيل مصلحة الخاصة و لما أو أنه ما من ينظر إلى أقوالهم  
و يردّ عليها ظنوا أنهم صدقوا أو كادوا و صدق كثيرون من الأهلين متغافلين عن استطلاع الحقائق  
مرتضين بالظواهر فقالوا لهم إن فی عبوسة وجه الإنجليز الدليل على احتقارهم للوطنيين و إن جلّ  
مرادهم الاستيلاء عن مصر و استنزاف ثروتها و امتهان ديانتها بل السعى فی إفنائها، على أن الإنجليزى  
إذا قطب وجهه فغايتة حفظ كرامة نفسه و من حفظ كرامة نفسه حفظ كرامة سواه و من لم يوقر نفسه لم  
يوقر جيرانه و إذا جدّ وراء الكسب فلأن هذا واجب على كل إنسان على أنه قط ما عمل فى سبيل إفقار  
سواه حبا بصالحه. و أما القول فى أنه يرغب فى تهديم المذهب الإسلامى فهذا محض اختلاق لا صدق  
فيه، و يشهد به التودد الكائن بين إنجلترا و جلاله السلطان خليفة رسول رب العالمين و أكبر شاهد على

عدم تدخل إنجلترا في مسألة الأديان مسلمو الهند و ما هم عليه من الأمن و الطمأنينة و المساعدة من لدن الإنجليز.

و من نظر إلى حالة مصر الآن و ما كانت عليه من قبل رأى ما صارت إليه من الإصلاح بعد الاحتلال من سقاية الأراضي و إصلاح شئون الجند و المجالس و الأحكام و التجارة و غير ذلك كثير، على أن الأهلين لا تزال من أمانهم اثنتان يقولون ما زلنا لأننا لهما فالحق بين أن إنجلترا إنما غايتها من احتلال مصر منفعتها الشخصية و إلا فلماذا لا تبنى دوراً للعلم و هي معوزة ليتلقى الأهلون فيها الفوائد ثم و لماذا لا يعهد بالمراتب ذات الأهمية إلى قوم و طنيين يديرون شئونها، أليس لأن إنجلترا تخاف بالأولى تقدّمنا بالمعارف وبالثانية تملكنا زمام الأعمال و إدارتها حسبما تقضيه المصلحة الوطنية، فنجيب على هاتين المسألتين أن الأولى ضرورية و لاشك أن السير افلن بارنج ناظر إلى ذلك بعين الأهمية إنما لا يمكن التوفيق إليه فجاء، أما الثانية فنقول إنه كان الواجب تقليد الأمور الجليلة رجالاً و طنيين على أن الإنجليز غير مسئولين في ذلك بل المصريون أنفسهم ما زال الكبار منهم لا ينظرون إلى ذوبهم و يرقون من كان أهلاً للترقية و لا يسع الإنجليز فعل ذلك و هم أغرب عن البلاد لا يعرفون أى الأهلين أحق بالوظائف و أولى.

\* كتب إلينا من قيينا أن صدور مجلتنا ضياء الخالقين كان في حين انتظار جريدة تقوم بهذه الخطة، و قد قال المكاتب إن ما ذكر فيها من المقالات السياسية قد أهاج خواطر أرباب السياسة هناك و عجبوا بها ولا عجب فإن أهل النمسا من الألى ينظرون الى الحوادث السياسية من حيث هي و كثير و التزلف إلى المسائل الشرقية يودون سبرها لمعرفة غتها من سمينها، و يرجون للشرق الحرية و الفلاح فتقبل شكر حضرة صاحب الرسالة عاقدين النية على تتبع خطتنا التي اختططناها من البحث في صحة الحوادث و نشرها و إبداء ما نعرفه نافعاً للشرق غير مراعين مصلحة خاصة.

\* كثرت مظنات الجرائد و تنوعت أفكارها في تأخر فرمان السلطاني الآذن بتمسية صاحب السمو عباس باشا خديويها على مصر على أنه صدر بعد تلك الفترة و قطعت جهينة قول كل خطيب. أمّا ما دعا إلى تلك العقبة فلم يكن ناتجاً إلاّ عمّا يبين لأرباب السياسة من وراء حجاب الغيب و الظنون من الأوهام و التخيلات التي يعدونها ممكنة بل قريبة الوقوع و إن لم يكن شيء من ذلك. ولا شك أن ما دعا جلاله السلطان إلى التردد كان إمّا من هذا القبيل و إما صدر عن مشورة بعض ذوى الآراء العوجاء، على أن العهد بجلالته أنه ذو أذن لا تصغى إلى ما كان منه نفع للبلاد و العباد و دليل ذلك ترقى البلاد العثمانية في زمن خلافته إلى درجة لم تكن فيها من قبل مع ما يلوح من المصاعب التي هي عقبة في وجه الفلاح.

✽ ذكرنا في العدد الأول من المجلة تشكيكنا في صدق ما ينسب إلى الأتراك من الظلم و القساوة في حق الأرمن، و نزيد القراء الآن أن كل ما ذكر من هذا القبيح إنما كان اختلاقاً و إن تكن الجرائد التي ذكرته استندت في ما كتبت إلى قول مكاتبين ادعوا أنهم شهدوا كل ذلك بأعينهم، فيالله من ذوى الكذب الذين بأخبارهم هذه يفرقون بين المسيحيين و المسلمين و ربّما أدت الأمور إلى وقوع مثل هذه الحوادث على مرّ الأيام على الضغناء و تمكن ذات البين.

✽ كثيراً ما أشير إلى أن الحوادث الأجنبية عموماً ما يتعلق منها بالشرق خصوصاً لما قد أغضض الإنجليزى عنه عين الحث مع ما هي عليه من الأهمية، ولا غرو إذا كانت المسائل الداخلية هي التي شغل بها قلبه و أمدت إليها أبحاثه، فهي حينما انقلب نصب عينيه و كيفما توجه عشر بها أو بنتائجها إلا أنه من أكبر العار على الأمة إذا أغضى عن الأحوال الخارجية و حجب مجراها عن قوم لا سبيل لهم إلى معرفتها إلا إذا لقنوها ممن يدأبون في إدارتها و يبحثون في دورانها.

✽ و لما كانت بريطانيا من الدول الفاتحة التي امتدت صولتها و أحكامها إلى أكناف العمورة، كان من الواجب إعطاء هذا المقام حقه و إيقاف كل من يهمله معرفة ذلك على ما يتعلق به من الأمور و الخطوب. أما السبب في تغافل عامة الأمة عن الحوادث الأجنبية فليس بنتاج عن جهل منهم أو عدم ميل إلى استطلاع أخبار تلك الديار التي ناخت لهم و آختهم، بل هو نتيجة سكوت لزمه ذوو الأمر و الشأن في أمور هكذا مؤثرين الوقوف في المنابر و التشدد بالآراء التي لا طائل تحتها و لا منفعة وراءها فيما لو قوبلت بالصالح الناجم عن المسائل الخارجية التي قلما يذكرها ذاكراً و ما ذكر منها كان نزرًا قليلاً و غايته مخصوصة في أماكن ليست من الأهمية إلا على الثانوى منها.

فهل ياترى في هذه الحال ما يكتفى به و الشئون في كل يوم تختلف حسبما تقتضيه الأحوال الحاكمة؟! فهلا من واجبات كل وطنى أن ينظر في هذه الأمور ما دامت الملايين من الذهب تصرف في كل عام على الجنود البرية و البحرية و النواب الذين يمثلون الدولة في أطباق المستعمرات و كلّ منا شريك مساهم في دفع هذه الأموال الغزيرة. إنه و حرمة الحق لمن أكبر الواجبات أن ننظر إلى هذه الحوادث بعين الناقد البصير غير مكتفين بما ينقله البرق من يوم إلى آخر من الحوادث العاجلة بل يقتضى البحث في مبادئ تلك الحوادث و كيف صارت إلى ما هي عليه و إلى ماذا يؤول أمرها.

✽ ها بلاد فارس قد اضطربت اضطرباً لا مزيد عليه قام علماؤها على سلطانها و أوقدت نار الحقد على الحكومة و انتصب دعاة الدين فيها يطالبون بحقوقهم و نحن هنا لم ننظر إلى هذه الأمور إلا بعين التغاضى و قد شغلنا بحوادث خير منها عدم سماعها و إغفالها، ولا يظن رجال سياستنا أن مسألة العجم ليست ذات شأن فإن في نقض معاهدة التنباك خسارة على المساهمين في شركته و في حلّ المعاهدة



حلّ عروء من العرى المثبّطة لصوله إنجلترا في الشرق. كلّ يعلم أن ظاهر هذه المسألة هو دخول شاه العجم في معاهدة مؤداها حصر تجارة التنباك في أيدي شركة محتكرة فخالف ذلك رجال الدين في بلاده و ألجأوه بالتهويل و التهديد إلى نقض تلك المعاهدة ولا يخفى ما في باطن هذه العملة من غلّ يد الأجانب و تقهقر صوالحهم، فهلا يا ترى عرف رجال الحكومة قبل الدخول في هذه المعاهدة ما ينجم عنها و هي لم تكن سرية و لم يكن أساسها الرشوة بل كان للسياسة فيها يد قوية؟! و من العلوم ما لروسيا من الأغراض في بلاد فارس و كلها أعين شاخصة ساعية وراء واسطة للدخول في تلك البلاد، و عندما تبين لها أن الشاه في حاجة إلى الدراهم عرضت عليه قرضاً تمدّه به فتدخلت حينئذ إنجلترا و وعدته بسدّ احتياجه داعية إياه إلى التنحي عن روسيا على أنه لم يكن من الواجب التغافل إلى حد وقوع الخلل؛ لأن قطع سبب العلة خير من مداواتها و إن ثبت شفاؤها و ها قد أصبح الشرق ينظر إلينا شذرا و كل يود الوقوف على ما يكون من حركاتنا هناك و من الواجب التيقن أنه كل ما قويت شوكة سفير إنجلترا لدى جلالة الشاه تمكنت شوكتنا في الهند و توطدت دعائمها و فيما مضى أكبر دليل و أصدق رشيد.

\* لا يمضى عام إلا و نسمع بمؤلف جديد لأحد السيّاح يقص فيه ما عرض له و ما وقع تحت نظره أثناء مروره في البلاد التي صوب إليها أقدامه و قد تقرر لدى كل فرد من أفراد السياح تقريباً أنه كلما كثرت في كتابة الأخبار الغريبة و الادعاءات الكبرى و ما أشبه ذلك من ضروب الخوارق، كثر إقبال القوم على كتابه و نتج له نفاق في سوق البيع غير مبال بما ينتج ثمة من الأضرار في حق الروايات صدق فيها أم لم يصدق، و من الغريب في هذه الكتب توقد قرائح كاتبها و سرعتهم إلى الحكم في ما يرون و القضاء في كل ما يعن لهم معالجته و البحث فيه.

نقول ذلك و لدينا كتاب حديث وضعه المستر كرزن أحد رجال الحكومة الإنجليزية في الهند جاء فيه على الكلام في بلاد العجم و الأعجام و خاض في البحث في الأمور التي هي مدار الشقاق و المصاعب الحالية، و أتى على وصف بلاد فارس و ما شهد فيها من الأنهار و الجنائن و المدائن و ذكر عوائد القوم و أميالهم و طبائعهم، كل ذلك بقلم لا يعرف كلاً يخيل للقارئ لأول وهلة أنه تناهى في الإجادة و الوصف إلا أن من وقف على اعترافه تكاتب بجهله اللغة الفارسية و أن مدة إقامته في تلك البلاد لم تتجاوز ستة أشهر لا بد أن يخالجه شيطان التشكيك في صدق جوابه ولا غرو فكثره التناقض في كتابه برهان ضعفه في آراء لأن من كانت هذه ذخرته من العلم لم يأمن العثار، و مما يرى أنه استند في كثير من رواياته - و هي عادة أكثر السياح - إلى ما تناقلته الألسن أو ذكره من سبقه من ذوى التجوال أو عنّ له عفوا أثناء سبل القريحة و فيض الجوارح بالانفعالات الصادرة عن رؤى جنات فارس و أنهارها.

## خلاصة تاريخ القرن التاسع عشر

(تابع ما قبله وجه ٥٦)

١٨٠٤ - ١٨٠٦

و كان منتهى عام ١٨٠٣ على إنجلترا زمن اضطراب و قلق إذ كان وصل أهلها خبر حشد الجنود الفرنسية في بولونيا غاية غزو إنجلترا فأعملوا الفكرة في درء الشر و رفع البلاء، و دام الحال مدة عامين متواليين إلى أن أصاب العمارة الفرنسية ما شتت قوتها و فرّق مجتمعها فرأى حينئذ نابوليون قصوره عن نيل مراده فوجه أبصاره إلى غير غزوات هي خير له و أفيد لمطالعه و في بحر السنة ١٨٠٤ توجهت أنظار الإنجليز إلى إهلاك الأسطول الفرنسي الذي كان وقتئذ في بولونيا فأنبتت لهم فكرتهم بعد بحث وجدال طويلين استعمال تلك الآلة الخرابة، هي مبدأ التوريبيل المشهور مبنية على شكل قارب طولها عشرون قدماً و حشوها البارود معززة بالكلايب من جهاتها حتى إذا قاربت، مركباً عقلت به الكلايب و انفجرت القنابل تشقه و تده دكاً و سار الأسطول الإنجليزي في بدء شهر تشرين الأول في جملة من هذه القذافات و عدد من السفن كبير معقود لواءه للورد كيث، فلما قارب الأسطول الفرنسي تمازحت السفن بالسفن، و لجأ الأنجليز إلى ما أعدوه من آلات التخريب، إلا أنها لم تأت بالرغوب بل ذهبت أدرج الرياح مشتتة الشمل، فكان ذلك موجب لكف إنجلترا عن مصادمة فرنسا حينئذ، و بقيت العمارة الفرنسية مقيمة في بولونيا إلى أن عقد نابوليون النية على منازلة النمسا و روسيا فتفرق شمل تلك السفن حالتئذ.

و كانت إسبانيا إبان ذاك الوقت لا تبدى حراكاً حتى سوّلت لها النفس مؤاخاة فرنسا ضد إنجلترا فأخذت تمدّها بالدرهم و سيرت قسماً من سفنها إلى مياه قرول لتسقبل الأموال الواردة للفرنسيين من أمريكا فتدافع عنها؛ فأجاش ذلك غضب إنجلترا و شيعت للحال أسطولا مؤلفاً من سبعة و عشرين مركباً معقودة اللواء للبطل نلسن و ضرب عمارتى فرنسا و إسبانيا و كانتا مؤلفتين من أربعين سفينة فهدم أكثرها و ربح موقعة ترافلغار إلا أنه أصيب برصاصة فسقط قتيلاً و النصر والظفر يحفان به وكانت عاقبة هذه النازلة مؤدية إلى انكفاف نابليون عن غزو إنجلترا إذ فقد قسماً كبيراً من سفنه و هكذا أصبحت إنجلترا ذات شوكة و منزلة في عيني من دانت له رقاب الغرب قاطبة و اهتزّ لصولته العالم أجمع.

و في تلك السنة وقع شقاق و نزاع في داخلية إنجلترا السياسية إذ مات كبير سياستها حينئذ و لما اسقرت الرئاسة بالسياسى بت استشف من خلال أعماله قوة و عزم و دراية في مهام السياسة و خصوصاً في المسألة الهندية و ضمّ أيرلندا و إنجلترا معاً ضمناً نهائياً و كان معظم غايته الإصلاح في مجلس الأمة و إبطال النخاسة (تجارة الرقيق) مراعيّاً في كل ذلك جانب الاعتدال.

و في عام ١٨٠٦ وقع النزاع بين الولايات المتحدة و إنجلترا بدعوى أن تلك تعدت الشرائط المبرمة بإرسالها سفنها إلى شواطئ الدولة المعادية إنجلترا فأقامت هذه الأصاد و أخذت تقبض على كل بحرى إنجليزى فى مركب أمريكى وزادت بأن أخذت تفتش كل مركب معاملة إياه معاملة عدو لها فأحرق ذلك الولايات المتحدة و وقع النزاع بين الدولتين فَوُلِّجَ بعد الشحنة مندوبون من قبل الطرفين لقطع النزاع و حسم الشقاق، فبعد اتفاق المندوبين معاً أبت الولايات المتحدة الخضوع لما قرأ الرأى عليه و ظل الخرق غير ملتئم بين الدولتين، و فى نفس السنه استولت إنجلترا عنوة على رأس الرجاء الصالح و بيانو زيرس، فسُرَّ الإنجليز ذلك إلا أنه ما طال الأمر حتى أقهرت إنجلترا على ترك هذين المحليين و مما تخلق بالذكر أيضاً منازلة الإنجليز الفرنسيين فى كلبرة بناءً على رجاء ملكة نابلس و تبديل شملهم مع صغر قوة الانجليز و قلة عددهم لقاء عدد هؤلاء.

و كان نابوليون إذ ذاك يزداد قوة و مجدداً فسولت له نفسه الخروج من حيز الجمهورية إلى ما هو أعلى مركزاً و مقاماً و واطأه على ذلك رجال حزبه، إلا أنه لم يكن موقنا بالنجاح فتجسس الأمر بإشاعة بغيته، فلما لقي أن لا معارض له و أن كثيرين غايتهم من الدنيا رضاه عمد إلى إنفاذ أمنيته و بدأ بإخفاض جناح من خاف معاكستهم له، فأمر بشنق الدوك دنكيان (١٥ من آذار ١٨٠٤) لأنه كان ذا صولة و مقام نسبي و نودى بنابوليون بعدئذ إمبراطوراً و قد توجه بيوس السابع فى كنيسة نوتردام فى ثانى كانون الأول لذاك العام و صوت القوم يدعون له بالظفر و طول البقاء.

و غزا نابوليون هانوفر بعد رضائه فى الإغضاء عن معاهدة أميان ففتحتها و تنازل عنها بعدئذ إلى بروسيا، و لما كان ذا فطنة متوقدة و علم فى دروب السياسة غريب رأى أنه لا بد له يوماً ما من مقابلة دول أوروبا الثلاث، فأعمل الفكرة فأتجب له مرضاء بروسيا حتى يتم له فتح النمسا، و أخذ يملق روسيا و يعيدها بالحسنى ليحفظها بعيدة إلى أن يتسنى له منازلتها بالجنود التى يحصل عليها بعد قهر أعدائه، و هكذا وفق بين مقاطعات الرين حتى أفرد النمسا وحيدة و بعد طويل نزال ألجاء إمبراطورها بعد علو منزلته إلى أن يحصر لقبه بالإمبراطور النمساوى لا غير (١٨٠٥)، و كانت أبصار نابوليون لا تزال متجهة إلى غزو إنجلترا فيما كان يدير مهماته فى بولونيا تحركت الحمية فى أستراليا للثأر و قامت للحرب، و كانت و روسيا قد هاجت بها عامله الحسد من قوته و علو منزلته، فاتفقت الدولتان على سحقة فلما وصل إليه الخبر علم أن خير الأمر عاجله فعبر نهر الراين و جميع إليه الجنود و اندفع الجنرال ناى أكبر قواده حينئذ لمنازلة النمساويين فقهرهم و كان فى مقدمتهم القائد ماك مراًساً على ٢٣ ألفاً فألجئوا إلى التسليم و الخضوع لنابوليون (٢٠ ت ١ - ١٨٠٥) و ظل نابوليون يعمل فى النمساويين إلى أن أهلك رجالهم و سحق قوتهم و دوخ مدنها و بعد كسبه موقعة اوسترلتز و إنهاء الأمر نودى بالسلام و حصت حينئذ

معاهده برسبرج فسُنَّ فيها من الشرائط على النمسا ما شاء فكانت من أثقل الأحمال عليها، و دامت جنوده مثابرةً في الظفر إلى أن استولى على ارمستاد (١٤ ت ١) و بعد مضي ثلاثة عشر يوماً دخل برلين فلم يرض بإبرام الصلح إلا على أظلم نمط فالتجأ ملك بروسيا إلى الفرار و مثابرة الحرب.

و بعد إخلاء الفرنسيين مصر و كَلَّ أمرها إلى محمد خسروق باشا و قد اضطر هذا إلى الهرب بعد تخلي الإنجليز عنه بتالى هيجان وقع في الجنود لتأخر رواتبها، فانقسم أهل البلاد شطرين و قامت بينهم القيامة إلى أن تولى منصب الإدارة محمد على و هو ارننو و طى الاكمل سنأتى على ذكر قسم من سيرته مفصلاً إن شاء الله. و قد نودى به باشا عام ١٨٠٦ بعد أن لقي من المماليك شديد العناء و المقاومة إلا أنه قهرهم رغماً عن مساعرة إنجلترا لهم و بقى زمام الإدارة في يده حوالى أربعين سنةً و قد تولى منصبه من بعده رجال أسرته ولا يزالون المالكين إلى أيامنا هذه (٤٣).

و مما يخلق بالذكر من حوادث ١٨٠٥ قيام الأمريكان لكبح جماح القرصان الإيطاليين الذين كانوا قد عاثوا في مياه البحر المتوسط فقهر وهم واقتفى أثرهم في هذه الخطة الحسنة رجال أوروبا فقطعوا دابرهم و صفا البحر للعابرين فيه ذهاباً و إياباً في أمن و طمأنينة.

و في خلال المدة التي كرت بين ١٨٠٢ و ١٨٠٦ استولت روسيا على قسم من أراضي فارس و ساعد أسطولها مصطفى خان على دفع الجنود العثمانية عنه و دخل جنود روسيا أنزلى متقدمين إلى الرشت فدفعهم عنها قوم من غيلان و كانت أعمال إنجلترا سائرة على قدم الجناح في الهند بعد انقضاء موقعة مهراتا، إلا أن هلكار أحد أمراء تلك المحلة طربت نفسه إلى الهيجان فنازل جيوش الإنجليز فرأت منه قوة و بأساً و بينما كان متقهراً على عقبه خاسماً انضم إليه أحد الكبار في طريقه و قاوموا صدمات الجنود الإنجليزية أشد مقاومة إلى أن رأى حليفه أن لا خير في الوثوق به فسلم لإنجلترا متطوعاً و ما فتىء هلكار يخاصمهم إلى أن عقد بينهم و بينه الصلح في ٢٣ من تشرين أول ١٨٠٥ بعد أن تنازلوا له عن قسم من الأراضي التي كانوا قد افتتحوها.

(ستأتى البقية).

### كتاب تذكار العالم الإسلامي

شموس الحقائق تشرق على النفوس كافةً ولا تحاكيها إلا القرائح الصافية عن أكار الأهواء. إن العلامة (ميسمر) ذاك الموحد الكامل قد ألف في معالم الديانة الإسلامية و شعائر الشريعة المحمدية كتاباً

جليلاً بيّن فيه بفضيح عباراته و بليغ معانيه حكماً بالغه تبهر بصائر أرباب الوجدان. و تبتهج بها قلوب ذوى العرفان. و يدعن الجاحد بسمو مقامها و حُسن نظامها قسراً عمّا فطرت عليه من الجحود و النكران. و أسهبت الجرائد فى الثناء عليه بما يليق به و يحق له. و كانت الجرائد الإسلامية أولى بهذا و أخرى. لأن هذا الموحد الكامل هو الذى قام وحده أمام الأمم الإفرنجية منذ عهد قديم و هو يدافع عن الديانة الإسلامية بحجج قويمه. و يعرض محاسنها الفائقة و حكمها البالغه على فلاسفة الغرب ببيانات شافية - مسامرات الأستانه على ما أقوله برهان قاطع، و تذكّار العالم الإسلامي لدفع ظلمات الشبه نور ساطع). ولا ريب أن أية الإيمان و سياج القرآن خليفة عصرنا الأعظم سيسكر هذا الفاضل قيما بواجب الحق و قضاء لفريضة الدفاع عن الإسلام و أهله جميعاً. و شكره على الله تعالى.

جمال الدين الحسينى الأفغانى

### سياحت اصمعى

بوبر سياحتنامه در هم ده انكلتره يه وانكليزا اخلاق و عاداته دائر تركچه يكي بر سياحتنامه در. اسكى عثمانيلير سياحت ايدر لردى. لكن بر مانوفاتوره دنكى كيبى سياحت ايدر لردى. يعنى كورد يكي شيلرى و كزديكى يرلرى عود تارنده و طندا اشلرينه بيلدره صزلردى. يكي عثمانليرا ايسه بالعكس سياحتلرينى كتاب صورتنده نشر ايدوب و طندا شلرينى هر شيدن خبردار ايدورلر. ايشته بو جمله دن أوله رق بوكچن صوك بهارده عثمانلى ادباسندن و مصر. حكومتى مأمو لرنندن «اصمعى» افندى سياحت ايچون انكلتره يه كلمشيدى. حتى «برايون» شهرينه كلد يكي قت بزى دخى زيارت ايلمشيدى. بو ذات محترم بوكره قاهره يه عودتنده حكمل بر انكلتره سياحتنامه يى نشرينه باشلامش. حتى برنجى جزئى دخى هديه طرفمه كوندرد مشدر. مطالعه ايلدم. طرز تحريرى پك سادده و پك عاليدر. عالم مدنيتها خدمت ايچون بوكبى قلم صاحبى يكي عثمانيليرك چوغا لمسنى مدنيت نامنه ايسترم كه: انسانلغه دخى خدمت ايدرلر.

چارلس ولس

### الحقُّ المرُّ

#### «تابع ما قبله»

فاذا أجايت الإنجليز اليوم من يطلب منها الجلاء و خرجت بعساكرها فما الذى أعددناه لأنفسنا لنحفظ به هذه الحرية التى نلناها، و التى لا تنطبق صفة الإنسانية على الإنسان إلا بها. هل تحفظها لنا أيدي الذين ضرب على أيديهم حتى قبلوها؟ هل تحفظها لنا أيدي الخمسة آلاف عسكرى الذين ينقصون من الجيش المصرى الآن حتى يبلغ العدد المقرر فى فرمانات؟ هل يحفظها لنا إنشاء المراكب المزخرفة أو

تصليحها متابعة للسرف و التبذير أو إنشاء المراكب الحربية خلافا للفرمانات؟ كلاً، هل تحفظ لنا ذلك يد الحاكم و إننا نعلم أن ليس من خاصية الحاكم أن يحفظ الحرية للأهالي و يقودهم إليها و إنما غاية ما يرجى من الحاكم العادل المهذب أن لا يعاكس و لا يعارض في نوال الحرية و ربما ساعد عليها؟ و قد أنعمت المقادير علينا و الحمد لله بحاكم هو مثال في التهذيب و الفضائل الطاهر الذيل نقي اليد من ملك الشوائب، و هذا و إن كان يساعد كثيراً على نوال الحرية لكنه لا يكفي لحفظها إلى آخر الأبد، و حفظ الشيء أصعب من نواله. فلم يبق إلا طريق واحد هو أن يحفظ المصريون حريتهم بأيديهم كما فعلته الأمم الغربية و شرحناه و يشترط لذلك تعميم التهذيب و التعليم و انتشار المبادئ الشريفة و حصول الاتحاد و الاتفاق بين الأفراد و ائتلاف القلوب و ارتباط النفوس بعد طرح الحسد و الشقاق و أسباب البغض و التنافر. و هذا الشرط بأجمعه مفقود فينا أو هو ضعيف لا يعتد به ولا يعتمد عليه الآن. فالواجب إذن على النبهاء و المحررين من المصريين أن لا يلتفتوا إلى غير هذا الطريق و أن يصرفوا همتهم نحو بلوغ هذا المقصد بنشر المقالات الداعية إلى الاتحاد و التآلف و أن ينهوا أفكار المصريين بكل الوسائل إلى هذه اللذة الجليلة و يذكروهم كيف أن طائفة قليلة العدد من بينهم تيسر لها أن تسودهم مدة من الزمن و تتقدم عليهم و تدير شؤونهم ببركة اتحادها و عدم تنافرها فكان المصريون متيقظين لحسدها نائمين عن بلوغ مرتبتها و سلوك الطريق التي أوصلتها لذلك، مع أن أفرادها ليسوا بأكثر استعداداً منا ولا أرقى درجة في التهذيب من عموم المصريين.

و إلا فما دام المصريون غافلين عن سلوك هذا الطريق الذي يحفظ لهم حريتهم و يضمن لهم دوام الترقى في نظام الهيئة الاجتماعية فليس من مصلحتهم اليوم أن تنجلي العساكر الإنجليزية و هم بهذه الحالة ليعودوا فريسة لمثل الأحوال الماضية.

و صراخهم اليوم لطلب الجلاء لا يفيدهم شيئاً البتة لأن أمر الجلاء معلق على مجرى السياسة العمومية و سياسة الدولة العلية صاحبة الشأن مع الدول و ليس ذلك بأيدي المصريين ولا يؤثر كلامهم و طعنهم في الإنجليزية بشيء سوى وقوع النفرة و البغضاء بين الفريقين على غير طائل، بل اللازم في هذه الحالة أن تنتظر الحوادث و نلتفت إلى إتمام الإصلاح بإرشاد الإنجليز إلى طرقه باللين و الرفق و معاوتتهم عليه. أما إذا كان المقصود من هذا الصياح رفع الإنجليز عما يتوجسه المصريون من دوام احتلالهم لهذه البلاد فهذا ليس بدافع لهم أيضاً ولا مؤثر فيهم. و إنما الدواء الوحيد لدينا في كلتا الحالتين أن نكون يداً واحدة متحدين متعاونين في كل أمورنا نابذين لسفاسف الأمور التي يتولد منها الحقد و الحسد، فإذا تم لنا هذا كان ذلك في يداً سلاحاً نحفظ به حريتنا إن خرجت الإنجليزية و ندفع به أطماعها و أغراضها و نكون سداً أمامها إن حاولت غيرما تجاهر به و أبظنت خلاف ما تظهره ورامت الاستيلاء على هذه البلاد. هذا

هو الذى ينبغى علينا الالتفات إليه و النظر نحوه لا أننا نحول جميع أنظارنا نحو حركات الدول التى ليس فى يدنا من أمرها شىء. أمّا ما يتفوه به بعض الناس من أن الذى يحفظ ما لدينا من الحرية بعد خروج الإنجليز هو أن تصير مصر مثل دولة البلجيك تحت رعاية الدولة فإنه أمر يفوق معلوماتنا و نلتمس منهم أن يبينوا لنا كيفية حصول ذلك بالتفصيل حتى نقتنع و ننضم إلى رأيهم.

بقى ما نشكوه من تقصير الإنجليز فى الإصلاح و هو إغفالها و إهمالها للرقية المستعدين منا المقيمين فى الزوايا و إغضاؤها عن تعميم المعارف. أما الأمر الأول فليس عليهم فيه كبير لوم؛ لأنه تقدم أن القوم غرباء بيننا لا يعرفون أشخاصنا و استعدادنا و هم محتاجون للإرشاد فى ذلك و لم يرشدهم أحد إليه و لم يقدم لهم كشفاً ببيان المستعدين منا و ليس فى قدرتهم أن يستعرضوا الأمة المصرية فرداً فرداً و يمتحنوهم أو يسألوهم عن المستعدين فيهم، ولو حصل ذلك ما اتفق اثنان منا على واحد لما بيننا من التباغض و التحاسد.

[محمد].

### اعتذار

نعذر إلى حضرات المشتركين و القراء الكرام عن تأخير إصدار المجلة فى حينها لدواعى اضطرارية لم يكن فى اليد دفعها. فما نعهده من كرم أخلاقهم و ما أتينا على نشره من المواد الجزيلة الفائدة كل ذلك يشفع لنا لديهم، أما الأجل المضروب لصدور الجريدة من إدارة الطبع فهو الخامس عشر من كل شهر تباعاً.

### إعلان

محل كيلبرت وريفنكتن - ليمتد

سينت چونس هاوس كلير كنويل - لندن

إننا نعلن لحضرة قراء جريدة ضياء الخافقين، بأننا نطبع كل ما يراد من الكتب و الأوراق فى اللغات الشرقية و فى كل لغة فى العالم. و إننا نجلب و نرسل إلى أى من شاء حروفاً مصبّة عربية و فارسية و هندية و غير اللغات الشرقية و كافة ما يلزم من آلات الطبع و غيره.

و إننا نطبع فى محلنا طبع حَجَر و طبع نَقْر و نُجَلِّد الكتب و غيرها فى كل الأنواع و نقوم بما يلزم فى كافة أمور الطبع و ما أشبه ذلك.

و إن ملحنا من المتشارطى مع سلك الحديد فى كل اللوازم من هذا الباب.

و الأسعار متهاودة، فكل من يرغب أن يشرفنا بأوامره نبذل جهدنا لإرضائه.

**الفهارس**  
**الآيات، الأعلام، الأماكن**



## فهرس الآيات

### الصفحة

- إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ (العنلق: ٦) ... ١٠٨
- وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (الأنعام: ١٦٤) ... ١٢١
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ (السناء: ١٣٥) ... ١٥٤
- وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ (المائدة: ٥٤) ... ١٩١
- وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاوِلُهَا (آل عمران: ١٤٠) ... ٦٧
- الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ (آل عمران: ٧) ... ١٠٦
- وَلَاتِ حِينَ مَنَاصٍ (ص: ٣) ... ١٠٧
- فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا (النور: ٣٣) ... ٢٣٢
- فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ (النساء: ١٠١) ... ٢٢٣
- فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً (النساء: ٣) ... ٢٢٤
- ( وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ ) (الأحزاب: ١٠) ... ١٩١

## فهرس الأعلام

الله ٨٣ - ٨٤ - ٨٥ - ٨٦ - ١٠٢ - ١٠٣ - ١٠٥ - ١٠٦ - ١٠٧ - ١١١ - ١١٣ - ١١٤ - ١١٦ -  
١٢٠ - ١٢٣ - ١٣٢ - ١٤٠ - ١٤١ - ١٤٦ - ١٤٧ - ١٤٨ - ١٥٢ - ١٥٧ - ١٦٩ - ١٧٠ - ١٧٧ -  
١٨٤ - ١٨٥ - ١٩٠ - ١٩٢ - ١٩٥ - ١٩٦ - ٢٠٤ - ٢٠٥ - ٢٠٦ - ٢١١ - ٢١٥ - ٢٣٦ - ٢٣٨.

آلبرت (البرنس) ٩٧ - ٩٨.

إبراهيم باشا ٩٢.

ابن بطوطة ١٨٥.

ابن عباس ١٩٧.

ابن عساكر ١٩٧.

أبو أحمد الفطريف ١٩٧.

أبو حنيفة ١٠٨.

أبو سفيان ١٥٣.

أبو عمرو بن العلاء ١٩٧.

أحمد جلال الدين باشا ١٧٣.

أحمد زكي بك ١٧٥.

أحمد شفيق بك ١٧٥ - ١٨٢.

إدوارد (براون) ٣٦ - ٥٩.

أرنووطى الاتمل ٢٣٥.

إسكندر ١٦٥ - ١٦٨.

إسماعيل ١٩٧.

إسماعيل باشا ٩٦ - ١٣١.

إسماعيل بن جعفر الصادق (رضى الله عنه) ٨٠.

اعتماد السلطنة ٢٤ - ٥٢.

افراسياب ١٥٣.

الآغا محمدشاه ١٦٨.

(الأسد آبادى) ١٧ - ١٨ - ٢١ - ٢٤ - ٢٤ - ٢٦ - ٢٨ - ٢٩ - ٣١ - ٣٢ - ٣٣ - ٣٥ - ٣٦ - ٣٩ - ٤٥ -

٤٦ - ٤٧ - ٤٨ - ٤٩ - ٥٣ - ٥٤ - ٥٥ - ٥٨ - ٥٩ - ٦١ - ٨٦ - ١٣٥ - ٢٣٦.

الأصمعى ٨٥ - ٢٣٧.

الاكليروس ٢١٠.

الإمام محمد ١٤٠.

(الأميرال) (دورلودود) ١٣٢.

البطيرك نيوفيتس ١٧٣ - ١٧٤ - ٢٠٨ - ٢٠٩ - ٢١٠ - ٢١٢ - ٢١٣.

البيهى ١٩٧.

الحاج على بك سرقاناء ١٧٣.

(الدوك) (دنكيان) ٢٣٤.

الसार (ساندمان) ١٧١.

السلطان (سليم) ٧٥.

السلطان عبدالحميد (الثانى) ٨١ - ٨٩ - ١٢٣ - ١٢٩ - ٢٠٥ - ٢٠٧.

السيد طاهر الزكى (صدرالعلماء) ١٠٣.

السيد على أكبر (الشيرازى) ١٠٣.

السيد على أكبر (فال السيرى) ١٥ - ٤٩.

السير افلن (بارنج) ٢٢٨.

الشيخ (محسن) ٦٥ - ٨٤.

الشيخ محمدتقى (الأصفهانى) ١٠٣.

الشيخ هادى (النجم آبادى) ١٠٣.

الغزالى ١٠٨.

(اللورد) (جرنفل) ١٩٨.

(اللورد) (كليف) ١٦٨.

(اللورد) (كيث) ٢٣٢.

المركيز (رفرسو) ١٢٧.

المسيح (عليه السلام) ١٨٢ - ٢١١ - ٢١٣.

(المسيو) (جيرس) ٨١.

الملا محمد تقى (البجنوردى) ١٠٣.

(الملك) (الأبجر) ٢١١.

(الملك) (لاون) ٢٠٧.

(الملك) (وليم) ٢١٠.

(الملك) (يتريداتس) ٢١٣.

الميرزا أبو القاسم (الكربلايى) ١٠٣.

الميرزا جواد الآقا (التبريزى) ١٠٣.

الميرزا حبيب الله (الرشتى) ١٠٣.

الميرزا حسن (الآشتيانى) ١٠٣.

الميرزا رضا (الكرمانى) ١٥ - ٤٩.

النبي (صلى الله عليه و سلم) ١٢٣.

الهسبريد ١٨٤.

أمين السلطان ١٣ - ١٤ - ١٥ - ١٦ - ٢١ - ٢٤ - ٢٥ - ٢٦ - ٢٨ - ٢٩ - ٣١ - ٣٢ - ٣٥ - ٣٨ -

٤٧ - ٤٨ - ٤٩ - ٥٠ - ٥١ - ٥٢ - ٥٣ - ٥٤ - ٥٥ - ٥٦ - ٥٧ - ٥٩.

أمين الضرب ١٧.

أمين الملك ٥٦.

بارنج ١١٦ - ١١٧ - ١٢١ - ١٢٧.

بربيك ٢١١.

برتلماوس ٢١١.

بروسوس ١٨٥.

بلينى ١٨٤.

(بنسن) (الجنرال) ٢٠٠.

بومبيه ١٦٢.

(بونابرت) (النابليون) ١٣٢ - ١٦٧ - ١٦٨ - ١٦٩ - ١٦٨ - ١٦٩ - ١٩٨ - ١٩٩ - ٢٠٠ - ٢٠١ - ٢٣٣ - ٢٣٤.

بيانوزيرس ٢٣٣.

- بیزمارک ۱۸.
- بیوس ۲۳۴.
- پت ۲۳۳.
- پیتری ارک ۱۵۳.
- تیودورس ۱۲۲.
- توفیق باشا ۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۲۲۹.
- تیودور (بینت) ۲۰۸.
- جبرائیل ۱۹۷.
- جرهم ۱۹۷.
- چونستون ۱۶۵.
- چارلس (ولس) ۲۳۷.
- حاجی سیاح ۱۵ - ۴۹.
- حاجی محمدحسن ۱۷.
- حسنعلی خان (نواب) ۲۱ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۳ - ۴۹ - ۵۴ - ۵۶.
- (خسروشاهی)، سیدهادی ۹ - ۳۹ - ۴۱ - ۶۰ - ۱۹۵.
- خلیل ۱۵۰.
- خلیل أفندی ۹۷.
- دروموند (ولف) ۱۶ - ۴۹.
- دولب سنج ۹۸.
- رژی ۳۲.
- رسول الله ۱۹۷.
- رشلد ۸۰.
- رنان ۱۸۹.
- روبین ۲۰۷.
- ریورند - ای. چی. بیوان (پادری) ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵.
- زیدبن علی (رضی الله عنه) ۸۴.
- سامی ۲۲۲.

- ساواش باشا ۱۴۰ - ۱۴۱.
- (سبستیانی) (الجنرال) ۲۰۱.
- (ستانبلوف) ۱۷۰.
- سلطان بجازت ۱۵۳.
- سلطان محمد دوم ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳.
- سلطان مراد دوم ۱۵۳.
- سلمه ۲۲۲.
- سليمان بن عبدالملك ۱۵۳.
- سيدامير على ۲۲۴.
- سيدجمال الدين (الحسينى الأفغانى) ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶.
- سيدحسن (تقى زاده) ۳۸ - ۵۹.
- سيد عبدالحليم (الموسوى) ۲۲۶.
- سيد عبدالرحيم (معين التجار) ۱۸ - ۱۹.
- سيد محمدصادق (طبائى) ۱۳.
- سيرين ۱۷۲.
- شادوميل (مجاكوفتش) ۲۰۵.
- شاکر باشا ۱۳۰.
- شمشون ۱۸۵.
- صفوت باشا ۱۲ - ۴۵.
- طالب (نقيب) ۱۶ - ۴۹.
- (طبائى) (استاد محمد محيط) ۱۲ - ۱۵ - ۴۸.
- عبدالحميد (رافعى طرابلسى) ۱۱ - ۴۵.
- عبدالعزيز ۱۵۲.
- عبدالملك بن حبيب ۱۹۷.
- عبدالملك (سيه سالار هارون الرشيد) ۱۵۲.
- على (رضى الله عنه) ۸۴.
- عمر بن الخطاب ۱۹۷.

جریجوریوس ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۱ - ۲۱۲.

جلادستون ۷۸ - ۹۲ - ۲۱۲.

فامبری ۸۹.

فتحعلی شاه ۱۶۸.

فخرالملک ۱۸.

فخری باشا ۹۲.

فرانک (لاسلی) ۱۹ - ۲۴ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۵ - ۵۰ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ -

۵۶ - ۵۸.

فرصت ۱۴ - ۴۸.

فرعون ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷.

فریدرک کولد سمد ۸۷.

فیلو تیروس ۱۷۲.

قداوس ۲۱۱ - ۲۱۳.

قسطنطین یازدهم ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲.

قوام الملک ۱۵ - ۳۳ - ۴۹ - ۵۶.

قیصر ۱۵۳ - ۱۶۲.

(کاترینا) (الإمبراطورة) ۱۶۷ - ۱۷۰.

(کانون) (کاتون) (الرومانی) ۱۶۲.

کترمر ۱۹۶.

کندی ۲۴.

گراهام (جراهام) ۱۴ - ۸۴.

گرنیزد زیوک نوئارس ۱۵۰.

لارذ (بائیران) ۲۲۳.

(لافیجری) (الکردينال) ۱۸۱.

لویس ۲۰۰.

مارکیزاف (سالیسبوری) ۱۹ - ۲۶ - ۲۹ - ۵۰ - ۵۳ - ۵۵ - ۵۸ - ۱۱۶ - ۱۲۰.

(ماک) (القائد) ۲۳۴.

- ماويه ١٥٣.
- متصرف ١٢ - ٤٤.
- محسن (العراقي) ١٠١.
- محمد ٢٤٠.
- محمدالمهدى ٨٤.
- محمد بن حاج عبدالمجيد (أصفهاني) ١٧ - ١٩.
- محمد خسروق باشا ٢٣٥.
- محمد (صلى الله عليه و سلم) ١٤٤ - ١٩٠ - ١٩٢ - ١٩٤ - ٢٢٣.
- محمد صديق حسن خان ١٩٧.
- محمدعلى ٢٣٥.
- محمدعلى خان ٢٨ - ٣٥ - ٣٦ - ٥٨ - ٥٩.
- مختار باشا ١٣٠.
- مريم ١١٢.
- مسلم ١٥٣.
- مصطفى باشا ٩٢.
- ملكه (ويكتوريا) ١٢ - ٤٥.
- (ملك) (يوسف) ٢٠٠.
- (مورنجتن) ١٦٨.
- مورير ٢٨ - ٥٤.
- موسى ١٥٣.
- موسى الخوريني ٢١١.
- موسى بن جعفر (رضى الله عنه) ٨٤.
- موسى (عليه السلام) ١٨٥.
- (مياتوفش) ١٧٠.
- ميرزا أبوالقاسم (طباطبائي) ١٣ - ٤٧.
- (ميرزا حسن شيرازي) ٢٤ - ٤٦ - ٤٩ - ٥٠ - ٥١ - ٥٢ - ١٠١.
- ميرزا محمودخان (علاء الملك) ٢٨ - ٥٤.



میرزا ملکم خان ۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۲۵-۴۶-۵۱-۴۸-۴۹.

میرزای شیرازی (المیرزا الشیرازی) ۱۳-۱۵-۱۷-۱۹-۲۱.

(میرزا یوسف خان تبریزی) (مستشار الدولة) ۱۵-۴۶.

میسمر ۲۳۷.

مؤید الأسلام ۱۵-۴۸.

نائب السلطنة ۱۲۴.

ناصرالدين شاه ۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۲۴-۳۱-۳۳-۳۵-۳۶-۳۸-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-

۵۲-۵۵-۵۹-۶۰.

(ناي) (الجنرال) ۲۳۵.

(نلسون) (الأميرال) ۱۶۸-۲۳۳.

نوح (عليه السلام) ۱۹۷-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳.

نيقطا ۲۰۶.

(ويسيما) (القديس) ۲۱۱-۲۱۲.

ورين (هيتنجس) ۱۶۸.

ولف ماري هو ۸۹.

ويلسن ۹۰.

هارولد فرديك ۲۱۴.

هارون الرشيد ۱۵۳.

هانوقر ۲۳۵.

هدايت باشا ۱۱-۱۲-۱۶-۴۵-۴۶-۴۷.

هيزلمون ۱۷۱.

يافت بن نوح ۲۱۱.

يزيد عرب ۱۵۳.

يعقوب (النصيبي) ۲۱۱.

يوسف ۲۲۲.

يهودا ۲۱۱.

\*\*\*



## فهرس الأماكن

الجزائر ٧٥-١٢١-١٨١.

تونس ٧٥-١٢١-١٨١-١٨٩-١٩٠.

الجزائر الأيونية ١٢١.

اليونان (كريك) ١٢١-١٢٨-١٤١-١٥٠-١٥١-٢٠٦.

جزيرة هليجولند ١٢١.

البحر الشمالي ١٢١.

إفريقيا ١٢١-٢١٦-٢١٥-٢١٨.

كابول ١٢١.

قندهار ١٢١.

الحبشة ١٢١.

اشقر دره ١٢٣.

الأرنود ١٢٣.

سيلان ١٢٦.

سراى القبة ١٢٦.

تريستا ١٢٧.

الإسكندرية ١٢٧-١٣٢-١٦٧.

الروم ١٢٩-١٣٩-١٥٠-٢٢٦.

البلغار ١٢٩-١٧٠-١٧١-٢٠٥.

البوغاز ١٣٢.

بيريوس ١٣٣.

أزمير ١٣٣.

خليج بسيكا ١٣٣.

لبنان ١٣٤-١٧٥.

إسبانيا (هسپانية) ٤٧-١٣٤-١٥١-١٦٨-٢٣٣.

كاندا ١٦٧.

جوجيا ١٦٨.  
السويد ١٦٨.  
الدانمارك ١٦٨ - ٢٠١.  
البلجيك ٢٤٠.  
هولاندا ١٦٨ - ٢٠١.  
عكا ١٦٩.  
مكة ٢٠٤.  
الصرب (السررب) ١٧٠ - ١٧١ - ٢٠٥ - ٢٠٦.  
قلهك ٣٥ - ٥٨.  
بريتيش موزيوم ١٣٤.  
لوندره ٦٨ - ٨١.  
أوستريا ٧٤ - ٨٠ - ٨١ - ٢٣٤.  
إيطاليا ٧٤ - ٨٠ - ٨١ - ١٢٨ - ١٢٣.  
إطاليه ١٥١.  
الشام ٧٦.  
الحجاز ٧٦.  
السودان ٧٣ - ٧٦.  
قنال السويس ٧٧.  
باريس (پيرس) ٧٨ - ٨١ - ٢٠٩ - ٢٢٦.  
الدردنيل ٧٨ - ٢٠١.  
نهروان ٨٤.  
عمان ٨٤.  
زنجبار ٨٤.  
جروه ٨٤.  
شنكيت ٨٤.  
اليمن ٨٤ - ١٢٨ - ١٢٩.  
التجران ٨٤.

- بين النهرين ٨٥.
- ماوراء النهر ٨٥ - ١٩١ - ١٠٤.
- الخورزم ٨٠.
- التركمان ٨٨.
- خراسان ٨٨ - ٩٠ - ١٤٧ - ١٦٨ - ١٩٢.
- آسيا (ايشيائى ممالك) ٩٠ - ١٢٠ - ١٢١ - ١٥٣ - ١٧٠.
- أفغانستان ٩٠ - ١٢١.
- البحر المتوسط ٩١ - ١٣٢ - ٢٣٥.
- النيل ٩١.
- الولايات المتحدة ٩١ - ٩٢ - ٩٣ - ٢٣٣.
- أمريكا ٩١ - ٩٣ - ١٩٨ - ٢٢٣ - ٣٣٣ - ٢٣٥.
- النمسا ٩٣ - ١٣٣ - ١٦٧ - ٢٢٨ - ٢٣٢ - ٢٣٤.
- بيروت ٩٧ - ١٣٣.
- سوريا ٩٧ - ١٣٣ - ١٧٠ - ١٧٦ - ١٧٧ - ١٧٨ - ٢١٢.
- الإفنج ١٠٤ - ١٢٥ - ١٣٤ - ١٣٩ - ١٤٥ - ١٩١.
- قبرص ١١٩ - ١٢٠.
- كلاسيا ١٧١.
- بلوچستان ١٧١.
- كراشى ١٧١.
- سيستان ١٧١.
- ليماسول ١٧٢.
- الخرنوب ١٧٥.
- ليقربول ١٧٦.
- مانشستر ١٧٦ - ١٧٧.
- چنوى (چينوا) ١٥١ - ٥٣ - ٢٠٩.
- أرمستاد ٢٣٤.
- أوستر لتز ٢٢٤.

- الرين (نهر) ٢٣٤.
- پرسپرج ٢٣٤.
- نوتردام ٢٣٤.
- كلبره ٢٣٢.
- نابلس ٢٣٣.
- أيرلندا ٢٣٣.
- بولونيا ٢٣٢ - ٢٣٤.
- بگولند ٢١٧.
- بابل ١٨٥ - ١١٢.
- جزائر العزب ١٩١.
- الأهواز ١٩٢.
- الأذربيجان ١٩٢.
- المازندران ١٩٢.
- بورتلند ١٩٨.
- بومراتيا ١٩٨.
- البطيكي ١٩٨.
- البروسيا ١٩٩ - ٢٠٢ - ٢٠٣ - ٢٣٣ - ٢٣٥.
- ميلان ١٩٩.
- چينا ٢٠٠.
- أرستدت ٢٠٠.
- نابولي ٢٠٠ - ٢٠٥.
- وستفاليه ٢٠٠.
- ترکيا (ترکی - ترکیه) ١٤٩ - ٢٠٠ - ٢٠١ - ٢٠٧ - ٢٠٨ - ٢١٢.
- کوننهاجن ١٦٩ - ٢٠١.
- البندقية ٢٠٥ - ٢٠٩.
- تلصیب ٢٠٠.
- الجبل الأسود ٢٠٦.

- سلوقيا ٢٠٨.
- ايلاد قالع (قلعة الحية) ٢٠٩.
- اتشميازين ٢٠٨ - ٢١١ - ٢١٣.
- جيحون (نهر) ٢٠٩.
- آموس (نهر) ٢٠٩.
- أنطاكية ٢٠٩.
- طرسوس ٢٠٩.
- مرعش ٢٠٩.
- آرارات (جبل) ٢١١ - ٢١٢ - ٢١٣.
- بامنوطو ٢١٨.
- مرنده ١١٢.
- الأراكسيس (نهر) ٢١٢.
- بيزنطية ٢٠٨.
- نشطوان ٢١٢.
- الكرک ٢١٢.
- زحلة ٢١٢.
- اريوان ٢١٢.
- سينت سوفيا ١٥٣.
- أميانس ١٦٨.
- أندلس ٢٢٦.
- غرناطة ٢٢٦.
- قرطبة ٢٢٦.
- بلنسية ٢٢٦.
- شيبليية ٢٢٦.
- غريشيم (كالح) ٢٢٣.
- برايتون ٢٣٨.
- بريطانيا ٤٦ - ٤٨ - ٤٩ - ٥٠ - ٥١ - ٥٢ - ٥٣ - ٥٤ - ٥٥ - ٥٦ - ٥٧ - ٥٨ - ١٩٩ - ٢٢٩.

قم ١٢ - ٣٢ - ٤٦ - ٥٠ - ٤٦.  
البلقان ٦٩ - ١٧٠ - ١٧١ - ٢٠٥ - ٢٠٧ - ٢١١.  
أرمينيا ٢٠٨ - ٢٠٩ - ٢١١.  
بصره ١١ - ١٢ - ١٤ - ١٥ - ١٦ - ١٧ - ١٨ - ١٩ - ٢١ - ٣٨ - ٤٤ - ٤٦ - ٤٧ - ٥٠ - ٥٩ - ٩٧.

أسدآباد همدان ١١ - ٤٥.  
إسلامبول ١٢ - ١٥ - ٣٦ - ٣٨ - ٤٥ - ٤٨ - ٥٩.  
مقام عبدالعظيم (حضرت عبدالعظيم) ١٢ - ١٤ - ١٥ - ٤٦ - ٤٧ - ٤٨.  
بغداد ١٢ - ١٥ - ١٨ - ٤٦ - ٤٩ - ٩٧ - ١٠٢ - ١٢٤ - ١٤٥ - ١٧٤ - ٢٢٩.  
شبه جزيرة عربستان ١٢ - ٤٦.  
سامراء ١٣ - ١٤ - ١٥ - ٢١ - ٤٦ - ٤٧ - ٤٩ - ٥٠.  
كربلاء ١٣ - ٤٦.  
نجف ١٣ - ٤٦.  
عراق ١٤ - ١٥ - ١٦ - ٢٨ - ٤٨ - ٥٠.  
كلكته ١٥ - ٤٨ - ٢٢٤.  
خليج فارس ١٥ - ٤٨.  
انزلي ٢٣٥.  
رشت ٢٣٥.  
غيلان ٢٣٥.  
أصفهان ١٥ - ٤٨ - ٤٩.  
شيراز ١٥ - ٤٩ - ٥٧.  
كرمان ١٨ - ١٩.  
مارسيل ١٧.  
برلن (برلين) ١٨ - ٧٨ - ٢٣٥.  
ألمان (ألمانيا) (الجرمان) ١٨ - ٧٤ - ٨٠ - ٨١ - ٢١ - ١٣٢ - ٢٠٥.  
قاهره ٢٤ - ٥٢ - ٧٨ - ٩١ - ٢٣٧.  
قفقاز ٢٥ - ٥٢ - ٨٤.



سنت پترزبورگ (سان بطرز بورج) ۲۸ - ۵۴.

انگلستان (انجلیز) (انجلیز) ۱۲ - ۱۴ - ۱۶ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ -  
- ۳۵ - ۳۸ - ۴۵ - ۴۸ - ۵۶ - ۶۷ - ۷۳ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۷ - ۸۸ - ۹۲ - ۹۵ - ۹۸ -  
- ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۸ - ۱۳۲ - ۱۴۲ - ۱۴۳ -  
- ۱۴۸ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۱ - ۱۷۷ - ۱۹۲ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۲ -  
- ۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۹ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۸ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ -  
۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰.

مصر ۳۹ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۱ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -  
- ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۳ - ۱۴۲ -  
- ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۱۷۵ - ۲۲۲ - ۲۲۸ -  
۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۳۹.

روسیه (روسیا) ۲۱ - ۲۶ - ۲۸ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۷۴ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۸ - ۹۰ - ۹۲ - ۹۵ - ۱۲۰ -  
- ۱۲۱ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۶۵ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۹۲ - ۱۹۸ - ۲۰۳ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۲ -  
۲۳۵.

لندن (لوندون) (لوندون) ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۹ - ۳۳ - ۳۵ - ۳۶ -  
- ۳۸ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۴ - ۵۵ - ۶۳ - ۶۶ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۷ - ۹۸ -  
هندوستان (هند) ۱۴ - ۱۵ - ۴۸ - ۷۷ - ۷۸ - ۸۴ - ۱۰۴ - ۱۲۲ - ۱۴۷ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۷۰ -  
۱۹۱ - ۱۹۲ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۸ - ۲۳۰ - ۲۳۵.

فرانسه (فرنسا) ۱۷ - ۱۸ - ۱۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۹۲ - ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۲۸ - ۱۲۹ -  
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۴۴ - ۱۴۶ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱.

ایران ۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۸ - ۳۲ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۸ - ۳۹ -  
- ۴۲ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۸۵ -  
تهران (طهران) ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۱ - ۲۴ - ۲۵ - ۳۳ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ -  
۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۸ - ۸۸ - ۱۰۴.

فارس (بلاد فارس) ۸۴ - ۸۸ - ۹۷ - ۱۰۳ - ۱۲۴ - ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۲۳۰ - ۲۳۱ -  
۲۳۵.

الأستانة ٨٨ - ٩٤ - ١٩٦ - ١٢٣ - ١٢٧ - ١٢٨ - ١٢٩ - ١٣٠ - ١٣١ - ١٧٠ - ١٧٣ - ٢٠١ -  
٢٠٦.

قسطنطينية ١٤٩ - ١٥١ - ١٥٢ - ١٥٣.

أوروبا (أروبا) (يورپ) ١٢ - ١٧ - ٤٦ - ٧٤ - ٧٨ - ٩٠ - ٩٨ - ١٢٥ - ١٣٠ - ١٥٢ - ١٥٣ -  
١٩٨ - ١٩٩ - ٢٠١ - ٢٠٩ - ٢١٤ - ٢١٥ - ٢٣٤ - ٢٣٥.

کاری از مرکز بررسی های اسلامی

[http://iscq.ir/fa\\_default.asp](http://iscq.ir/fa_default.asp)

[/http://www.khosroshahi.ir](http://www.khosroshahi.ir)